[illegible]

مقاله ششم

۲ در موالید و استخراج آن و حکم کردن بر آن [illegible]

دو فصلست با فواید بسیار درین مقاله والله اعلم

فهرست مقالت ششم

فصل اول در استخراج تاریخ فرس از تاریخ عرب و غیره

باید دانست که اوایل ماههای عرب که در اسلام معتبر و معروفست بحسب رویت هلالست و تاریخ فرس ازین تاریخ آن وقت معلوم شود که اول ماه که روز مطلوب در انست بحسب امر اوسط معلوم بود و طریق آنکه اول ماه بحسب امر اوسط معلوم شود دانست که سالها تام عربی را در ی ا ه ب ۱ ه ا که از ضرب سی که نصف سور کند روز نست در ایام سال قمری و زیادت نصف خمس و سدس حاصل اید ضرب کنند و مبلغ بر ی اقل عددیست که از خمس و سدس باشد

فواید بدانکه چون روز اول ار سال ی شنبه بوده است اگر ار سالها با قصه این هفت هفت طرح کنند آنچه کم از هفت بماند بعد از آن ار شنبه بشمرند اول ار سال

۴

مطلوب معلوم شود و این اول سال فارسیان باشد قسمت
کنند آنچه حاصل آید ماهها تمام را که از اول سال ناقص گذشته
باشد یکی را سی و یکی را بیست و نه میگیرد آنچه باشد بران حاصل افزایند
تا ایام سالها و ماهها تمام از اول ایام تاریخ عرب تا آخر ماه
متقدم حاصل شود آنگاه این ایام را بعد و موضع نهند و بر یک
موضع نخ زاوج کنند و مبلغ را بر هفت قسمت کنند اگر بر
هفت منقسم شود و هیچ نماند اول ماه بحسب امر اوسط شنبه
بود و اگر یکی بماند یکشنبه و اگر دو بماند دوشنبه و هم برین قیاس
پس اگر اول ماه بحسب امر اوسط هم اول ماه باشد بحسب
رویت هلال اول ماه که روز مطلوب در آنست از آن روز
گیرند و اگر مختلف باشد اول ماه از آن روز گیرند که بحسب امر
اوسط آمده است و بدان روز که بحسب رویت هلالست
نزدیکتر باشد چنانکه اگر اول ماه رویت یکشنبه باشد و بحسب
امر اوسط سه شنبه اول ماه از یکشنبه متقدم گیرند که
ما بران و اول ماه بحسب رویت روز پنجشنبه متاخر

کما

۵

که ماپیش اول ماه بحسب رویت و این پنجشنبه بنا و چهار
روز بود و چون معلوم شد که اول ماه بحسب اوسط از
کدام روز میگیرند از آن روز تا روز مطلوب بشمرند و بران
ایام افزایند که از اول تاریخ عرب تا آخر متقدم معلوم شده
است آنچه حاصل شود ایام باشد از اول تاریخ عرب
م تا روز مطلوب و این را جمله ایام عرب گویند از جمله این ایام
عرب گویند از جمله این ایام سه هزار و ششصد و بیست و چهار
روز نقصان کنند آنچه بماند ایام باشد از اول تاریخ فرس عرب تا روز
مطلوب و این جمله ایام عرب گویند از جمله این ایام سه هزار
و ششصد و بیست و چهار روز نقصان کنند آنچه بماند ایام
باشد از اول تاریخ فرس تا روز مطلوب این ایام بر سیصد
و شصت و پنج قسمت کنند آنچه از قسمت بیرون آید سالها
تمام فرس دارد و آنچه کمتر از سیصد و پنج بماند ایام باشد
از اول سال تا آخر روز مطلوب از اول قرار و بر سی
ماه سی روز میگیرند تا آنجا که عدد منتهی شود تاریخ فرس

باشد از ماه و روز تا سالها تمام که معلوم گشته است اضافت
کنند تا جمله تاریخ فرس از سال و ماه و روز معلوم شود ان شاء
الله تعالی اما اگر خواهند که تاریخ روم از تاریخ عرب
معلوم گشت بدل انکه در استخراج تاریخ فرس ٣٦٢٤
نقصان می بایست کرد در استخراج تاریخ روم این مقدار
٤٤٧٥٤٣ بر جمله ایام عرب زیادت باید کرد و الحاصل بلغ
را در چهار ضرب کردانچه حاصل اید بر هزار و چهار صد و شصت
و یک قسمت کرد با سالها تمام رومی حاصل شود و اگر بعد
از قسمت اجزائی بماند آنرا بر چهار قسمت باید کرد تا ایام سال
ناقص حاصل شود و اگر درین قسمت سه جزو بماند یکی صحیح باید
گرفت و از اول تشرین الاول همی باید شمرد و عدد ایام هر ماهی
از ایها ناقص نقصان همی باید کرد تا انجا که عدد ایام سال
ناقص برسد ماه و روز باشد از تاریخ روم و عدد ایام
هر ماه در مدخل گفته شده است و سال کبیسه را بدان توان
شناخت که سالها ناقص را بر چهار قسمت کنند اگر سه بماند
سال

سال کبیسه باشد در ان سال شباط بیست و نه روز باید
گرفت تا روزها و سال ششو شود والله اعلم و اما اول تاریخ
ملکی روز شنبه بوده است تاسع عشر فروردین ماه قدیم سنه ثمان
و اربعین و اربعمائه فارسیه و ایام ملکی هم سیصد و شصت و پنج روز
و ربع روز بعینها که رومی مقدم است بر عربی بدان مقدار
که تقریر رفت و عربی مقدم است بر فارسی بر مقدار معلوم فارسی
نیز مقدم است بر ملکی بچندین ١٦٣١٧٦ روز فاذا اردنا ان
یحصل سنی الرومیه بالتاریخ الشمس التامه فی ارباع السنه
الرومیه وهی هذه ١٤٦١ ونقسمه علی اربعه فما خرج فهو
ایام ملک الشمس والله اعلم و عمل روزها را با سال کردن
چنانست که دیگران بیش ازین وقع و اگر خواهد که سالها
ملکی با روزها گرداند روزها با سال طریقش چنانست که
در رومی گفته شده و اذا اردنا ان نعرف دخل السنین من
ایام الاسبوع و جعلنا السنین التامه ایاما بنقص من الرومی
خمسه و من العربی اثنی و من الفارسی اربعه و تیرک الملکی بحاله

ویقسم علی سبعة فان انقسمت علیه فاول السنة هو یوم
السبت وان بقی واحد یوم الاحد وعلی هذه القیاس فافهم واعلم

فصل دوم در باب استخراج طالع تخمین و موازنه کردن بنمودارات

بدانکه هنگام ولادت مبدای بزرگ و
مشهور گشت و وقوف یافتن بر برج او باصطرلاب و بحکایات
میسر نشود اما اصحاب این صناعت حیلتی کرده اند بتقریب
و آنرا نمودار نام نهاده اند و عمل اندرین چنان باشد که راصد
حکایت کند که ولادتی بود در شب فلان یا روز بچندین ساعت
بیان ساعت استخراج طالع باید کرد مثال چنانکه
ولادت قرة العیون فخر الدین محمود بن ملک الائمه والعلما
معین الملة والدین العلی النخجوانی اطال الله بقاءهما
در شب دوشنبه سیم ماه مبارک رجب سال ششصد و
شش از گاه هجرت کردن محمد مصطفی علیه الصلوة و
السلام چنانکه راصد حکایت کرد که چون این مولود از کتم
عدم بصحرای وجود آمد از شب مذکور گذشته بود چندین ط

ساعت

ساعت در ربع سدس دور فلک که هست نه ضرب کردیم
حاصل ضرب قله واین مادار فلک است از وقت غروب
نیم قرص افتاب تا زمان ولادت ساعات نصف النهار قبل
الولاده چندین وح هست افتاب چندین نط ساعات بعد
چندین نوح در هست ضرب کردیم شد مد نه بر دور فلک
که کد قسمت کردیم خارج قسمت لرب بر تقویم نصف
النهار افتاب قبل الولاده زیادت کردیم که بود از حمل وکه
شد چندین ناوب و این تقویم افتابست در زمان
ولادت مطالع نصیر الدین گرفته شد قفر کط از گرفتن این
چنان باشد که اگر روز بود بدرج افتاب در مطالع وا رسند
و انچه باشد بر دارند و بر محل نگاه دارند و اگر با درج
افتاب دقایق باشد تعدیل ما بین السطرین کنند یعنی تا لا از
سبب روند و انچه فاضل اید در دقایق افتاب ضرب کنند
و بران مجموع افزایند تا مطالع درج افتاب حاصل شود
و اگر شب بود این عمل ببرج نظیر افتاب کنند یعنی برج هفتم

هم بدان درج ودقایق پس ما انچه از مطالع نظر حاصل کردیم
بر ما دارا از وه دیم شد سلب کط واین مطالع طالعت
نعوتس کردیم در مطالع شهر نحوان حماها الله تعالی عن نوائب
اخر الزمان امد طالع مبارک برج دلو برین اجزا حل واین طالع
حور د نخمین باشد والله اعلم واما نمودارات بسیار است
وانچه اعتماد را شاید نمودار بطلمیوس است که او در ثمره
اورده است المستوی علی مکان اجتماع فی مثل درجة تد
من اوتاد مولد کل کان من فی ذلک الاجتماع داع الاشی ص
الانا نیه وکذلک الاستقبال اصل نمودار که تا ان طالع
تحقیق معدل کنند این کلمه است وانچنان بود که مستوی بر
جزو اجتماع یا استقبال که بر ولادة متقدم بود معلوم
کنند وموضع او در وقت ولادت مساوی درجه وتد
کنند که بان درجات نزدیکتر بود از اوتاد طالع تخمین
ان مولد واگر مستوی مطلق مطابق نیفتد شریک مستوی
وان کوکبی بود که حظ او در حظ مستوی بیشتر باشد در ان

جزو

جزو بجای مستوی بکار دارند وعمل اندرین چنان بود که
طالع اوتاد اربعه راست کنند ودرجات معلوم کرداند
ونظر کنند بوقت ولادت یا اگر میان اجتماع واستقبال
بس جزو اجتماع بستانند که پیش از ولادت بوده است واگر
میان استقبال واجتماع باشد جزو استقبال بستانند
وجزو استقبال بروز وشب گفته است در مدخل واگر در
طرفی النهار باشد که بر افق شرق واقع شود پس هر کدام
که باشد نظر کنند تا کدام کوکب بروی مستوی باشد بکثرت
حظوظ چون یافته شد نظر کنند تا بکدام وتد نزدیکتر است
بحساب تقدیر طریق متقدمان چه بعضی درجات طوطی البیان
بکار دارند یعنی چون یافت درج بان وتد را چنین درجات
ان مستوی باشد یک باید کرد مثال چنانکه طالع مولدی
بود ومستوی در دوازدهم بود وازدهم یا در طالع باشد درج
طالع باشد درج مستوی باید کرد وبقول منا خوان بنکر
تا درج مستوی بکدام درج وتد تخمین نزدیکتر است

بس درجات ان و تدجند درجات آن مستولی کند و اگر دو
سه کوکب در قوت یکسان باشد آن کوکب که درجاتش
بوتدی نزدیکتر بستانند و درجات وتد چند درجات او
گردانند و مراکز باقی را ازوی استخراج مثال این
اجتماعی بود جزو اجتماع در برج حمل و مستولی بر وی
آفتاب که در روز ولادت بدین اجزا بود و ب
وتد طالع نزدیکتر بس درج طالع را چند درج مستولی کرد
شد دلو و ب م و این طالعت بدین واللّه اعلم
اما گفته اند که مستولی باید که بجزو ناظر باشد یعنی در زمان
ولادت اما ثمود اما در بس النبی علیه السلام که او را المثلثه
بالنعمه خوانند و دعوی او درین باب آنست که موضع قمر بوقت
ولادت طالع مسقط نطفه بود و تقویس در زمان نطفه طالع
ولادت و روایت این عمل رسید عبد الجلیل السجزی است
رحمه الله و نیز بطلمیوس در کتاب ثمره آورده است در کلمه
پنجاه و سیم که موضع القمر فی المولد هو الجزء الطالع من

الفلک

الفلک فی مسقط النطفه و موضع القمر فی موضع مسقط النطفه و هو
الجزء الطالع مع الولاده و بهرمس در کتابی که منسوب
با وست و آنرا کتاب اساس خوانند این معنی یاد کرده است
و استخراج این از دو نوع است اول عملی و دوم جدولی و ما
چون این طالع را بجدول عمل کرده ایم بجدول فرا پیش
داشتیم و اندرین عمل چنان بود که بوقت ولادت نگاه
کنند تا ماه فوق الارض است یا تحت الارض اگر فوق الار ض
است از درجه ماویه یا درجه طالع نگرند درجات سوا و آنرا
در جدول مکث خویش برند و برابران بردارند که مکث مولود
باشد از روزها و ساعات و دقایق و اگر با درجات دقایق
بود و خواهد که تعدیل کند آن مبلغ را مضاعف گردانند و
بران حاصل افزاید که مکث مولود بود و معدل و یعقوب
بن طارق تعدیل چنان فرماید که آنچه مانده شده باشد
از دقایق مضاعف کنند و نیم ششیک ازو بفکنند باقی
برافزاید که مکث مولود بود و اگر ماه تحت الارض باشد

از درجه طالع بدرجه ماه بگیرد و در جدول مکث شرقی بروانچه
یابد بران روزها و ساعات و دقایق بود معدل کنند و بران
موضع قمر صحیح قرار گیرد و از قمر ولادت نقصان کنند انچه بماند
طالع و درج و دقیقه مولود باشد و هرمس در کتاب اساس
در موالید نه ماهه مکث اوسط مولود در رحم مدت ده روز
اوسط قمری آورده است که این دویست و هفتاد و سه
روز و نه ساعت باشد و گفته باشد و گفته است چون قمر
فوق الارض بود مکث که از ین باشد در غایت نقصان هم
در قمر بود و آن بحسب بعد قرار طالع و قرب او کم و بیش
شود و چون تحت الارض بود مکث از ین بیشتر بود و ساعات
زیادت هم نیم دار بود مثال چنانکه ما یافتیم در نصف
النهار قبل المولود مذکور قمر را از برج ثور بدین الحاح ر
بهت ماه چندین بالمو ضرب کردیم در ساعت بعد که هست
له ح حاصل ضرب ب لح و ح قسمت بکردیم بر دور یعنی
کسحکوج قسمت این دکح بر تقویم نصف النهار زیادت کردیم
ر گ

شدا بدل و این تقویم ماه هست در زمان ولادت
بتحقیق تحت الارض بود بعد ما پس طالع و ماه چندین ه
ف یح نویس کردیم در جدول مکث شرقی خارج
رفا دلو و این مکث مولود است یعنی ماندن مولود در تاریخ
یکی رحم و آن دویست و هشتاد و یک شبانروز است
و سه ساعت و بیست و شش دقیقه صحیح قران کرفتیم ح
ب ح از قمر ولادت نقصان کردیم ماند ی دکر و این درج
طالعست بدین غود ار موافق   که راصد
حکایت راست کرده است و نیکوئی مترصد بود و جداول
در صفحهٔ دیگر کشیده شد و اما علی جنان بود که شرایط
ان بدای چنانکه مولانا محی الدین مغربی گوید حیث قال   ل
ان موضع القمر فی المولد هو جزء الطالع من الفلک فی وقت
سقوط النطفه و موضعه فی وقت مسقط النطفه هی الجزء
الطالع من الفلک فی وقت الولادة پس گوید لازم اید
هر مولود که متولد شود و نه دوازده ماه قمری آنچ باشد

که قمر با درجه طالع آید و اگر نیم دور تامه با وی بود با درجه طالع
رسد و دوم آنکه مدت زمان مکث اصغر مولود نه دور و نیم
قمری بود و آن ۹ ۵ ۳ روز بود و سیزده ساعت مستوی
چه زمان دوری چندین کز رمح روز و ساعات و دقایق بود و
گویند قمر بوقت انفصال مولود از نکاو بر درج سابع باشد سیم
آنکه مدت زمان مکث اوسط آنست که دو زاید بقدر ده
دور ماه و آن چندین ۲۷۳ روز بود و پنج ساعت و قمر
بوقت بانفصال بر درج طالع چهارم مدت زمان مکث اعظم
مولود آنست که ده دور و ز و نیم بود و مدتش ۲۹۶ روز و ساعت
و بیست و یک ساعت باشد که قمر اینجا هم بر درج سابع باشد
والله اعلم اما اگر نه بر درج سابع باشد و نه بر درج طالع
میان این تا فوق الارض بود پس زمان مکث مولود
بیشتر از مکث اصغر بود و کمتر از مکث اوسط و اگر
میان این تا تحت الارض بود پس زمان مکث مولود
بیشتر از مکث اوسط بود و کمتر از مکث اعظم و چون این

مقدمات

مقدمات معلوم شد شروع کنیم در عمل و استخراج طالع و
آنچنان بود که طالع بهمین استخراج کند اگر شب بود و اگر بروز
قمر را نیز مقوم کنند که آن درج طالع مسقط نطفه بود بظن
پس چون بعد قمر از درجه طالع بگیرند و بر سیر وسط یک روزه قمر
که هست مح ز ل قسمت کنند آنچه بیرون آید مقدار نقصان
باز یا دت باشد و آن قدر از مکث اوسط نقصان کنند اگر قمر
فوق الارض بود یا بیفزایند اگر تحت الارض بود و از مکث
اوسط آن مولود باشد و با مکث حقیقی تفاوت کند بسبب
تعدیل قمر یکمتر از یک روز که از آن کمتر بود یا از آن بیشتر
و گویند چون تحت الارض بود ... طالع و قمر قرار گیرد
پس چون مکث معلوم شد مکث را از تاریخ ولادت
نقصان کنند آنجا که عدد سیر شود قمر را معلوم کنند
اگر نزدیک بود به درج طالع همین آفتاب ...
آن روز مقوم باید کرد و اگر از درج طالع دور باشد
نظر کند با روزی که قمر نزدیک باشد بدرج طالع یا روزی

زاید بر یک و یا قص و آفتاب را در نصف النهار آن
روز مقوم کن نوبتی دیگر و مطالع او بفلک مستقیم معلوم
گردن و از مطالع قمر ولادت سلد نقصان کنند آنچه بماند بر
یه درجه قسمت کنند آنچه بیرون آید از ساعات و دقایق باشد
قمر را باری دیگر بران ساعت مقوم کنند آنچه حاصل شود
از تعدیل طالع ولادت جوان در نوبت دویم و مطالع
[او] معلوم کن و فضل میان او و مطالع طالع اول
[بیابد و در] چهار دقیقه ضرب کند [آنچه] حاصل شود در نهبت
قمر [بران] موضع ساعت ضرب کند آنچه برآید بر موضع قمر
[ولادت] زیادت کنند اگر طالع دوم زیادت بود بر طالع
اول و از [وی] نقصان کنند اگر دویم کمتر باشد از اول موضع
قمر در نوبت دوم حاصل شود پس مطالع [...] معلوم
کنند مطالع شمس بفلک مستقیم از [...] نقصان کنند
آنچه بماند بر یه قسمت کند آنچه حاصل شود ساعات
و دقایق بود گذشته از ساعات نصف النهار مذکور

تا وقت مسقط نطفه در رحم پس قمر را دیگر با با [...]
کنند اگر ماند اول بود این عمل که کرده باشند درست بود
و اگر مخالف باشد طالع را مانند قمر گیرد اینند با طالع ولادت
درست باشد تحقیق جدا و قمر مسقط نطفه بود والله اعلم

داما معرفت تاریخ ولادت آنست که عدد که در نهبت قمر
ضرب کرده از هر ساعت بستاند و بر ساعت تخمین
زیادت کند اگر طالع دوم بیشتر باشد از اول نقصان کنند
اگر کمتر بود تاریخ ولادت بحقیقت حاصل شود و اگر
نهاری باشد و اگر لیلی و اما معرفت زمان مکث
بحقیقت آنست که آن تاریخ که قمر را بر و مقوم کردیم بوقت
مسقط نطفه نقصان کنیم که از تاریخ ولادت که ما را در نوبت
اخیر حاصل شد آنچه باشد زمان مدت مکث بود والله اعلم
اما عمل ساعات بعد از نصف النهار متقدم از ولادت
چنان بود که شمس را در نصف النهار متقدم تقوم کنند و
مطالع او بفلک مستقیم بدانند و از مطالع طالع نقصان کنند و

باقي را بر   قسمت کند ساعات بعد از نصف النهار حاصل
شود کواکب را بروی مقوم کند و عاشر را از طالع بخراج
کنند و باقي مراکز نبوت و جمله را در زایجه نهد و کواکب را
بموضع خویش از زایجه ثبت کند و بران حکم کند چنانکه شرح
آن ثبت یابد ان شاء الله تعالی   نمودار و الیس که نکند رای
معلوم شود و بدین نمودار که ساعت تخمین نامداینان
گذشته از اول روز تا اول شب عزکسور و شمس
و قمر را بروی مقام کن و مطالع هر یکی ببلد بدان و مطالع
شمس از مطالع قمر ببلد نقصان کن انچه بماند دلیل افتاب
بود ساعات تخمین را ضرب کند در قوس النهار اگر
ولادت بروز بود یا در قوس اللیل اگر بشب باشد آنچه
حاصل شود و را زوی قوس اول نام نهادن و الغاه جیب
عرض را در شصت ضرب کردن و بر جیب قوس اول
قسمت کنند انچه از قسمت حاصل شود قوس انرا فاگر فتن

وآنرا قوس دوم نام نهادن **در اعمال** تسیرات که صاحب
کتاب ابرا داین فایده از جهت آن کرده است بمعرفت
انحطاط کوکب یعني ما بین او و افق از دایره ارتفاع حاجت
باشد در کواکب تحت الارض و عمل هم برین منوال باشد
الا انکه آنجا قطب خفي را بجاي قطب ظاهر باید گرفتن و قطب
ظاهر را بجاي قطب خفي باید حکم کر درین وضع جهة شمال را
گفته است آنجا جهة جنوب را باشد و بعکس هم و الله اعلم
پس اگر عرض شمالي بود این قوس ثاني بر تمام ارتفاع
قطب باید افزود و اگر عرض جنوبي بود قوس ثاني از تمام
ارتفاع قطب نقصان کرد انچه حاصل شود بعد از زیادت
و نقصان آنرا قوس ثالث نام نهادن جهت این قوس
ثالث را در جیب قوس اول ضرب کردن و بر شصت قسمت
باید کرد تا جیب ارتفاع کواکب حاصل شود والله اعلم
فایده در شناختن بعد کوکب از معدل النهار اگر
کوکب عرض ندارد میل اول او بعد باشد از معدل النهار

واگر عرض دارد و میل ثانی و عرض در یک جهت باشند هر
دو را جمع باید کرد و اگر در دو جهت مختلف باشند چنانکه
یکی شمالی بود و دیگری جنوبی کمتر از بیشتر نقصان باید
کرد و جیب مجموع میل و عرض یا جیب تفاوت را در پنجاه
و شش درجه ضرب کنند و چهار درجه و پنجاه و نه دقیقه
ضرب کردن و اگر ثوانی را اعتبار خواهند کرد نوزده ثانیه
نیز فرا گیرند و مبلغ را بر جیب تمام میل ثانی قسمت کردن تا جیب
بعد [illegible] معدل النهار حاصل آید در آن جهت بود و اگر در دو
جهت مختلف باشند بعد از معدل النهار در بیشتر والله اعلم
و اگر [illegible] تقویم کوکب افزایند یا از و بکاهند حاصل
[illegible] اول [illegible] آن منکوس درجه کوکب باشد پس جیب
تمام [illegible] جیب مجموع میل و عرض یا جیب تفاوت
[illegible] ضرب کنند و الحاصل را بر شصت
قسمت کنند [illegible] بیرون آید جیب بعد معدل النهار باشد
و دیگر جیب تمام میل منکوس درجه مطلوب را در جیب

حصه بعد [illegible] ضرب کنند حاصل جیب بعد کوکب بود از معدل
النهار والله اعلم **فائده** در شناختن ارتفاع کوکب از درجه
طالع از نوع دیگر گویند اگر بجای مطالع طالع مطالع طالع گیرند و
بجای درجه کوکب مطالع ممر کوکب و بجای عرض کوکب بعد کوکب
از معدل النهار و بجای ارتفاع قطب فلک البروج عرض
بلد بهمین سواء هم بعینه مطلوب حاصل آید نوعی دیگر
از عمل بران وجه که ایراد کرده شد خاص است بمواضعی که
قطب شمال فلک البروج ابدی الظهور بود و اگر تمام
خواهند چنین باید گفت که اگر عرض در جهت قطب ظاهر
بود و پس ثانی را بر تمام ارتفاع قطب باید افزود
و اگر در جهت مخالف بود نقصان کرد و اعتبار اختلاف
وقوعها درین عمل هم واجب باشد [illegible]
بعد کوکب از طالع تا [illegible] بود باین عمل حاجت
نباشد بل عرض او با اگر در جهت قطب ظاهر بود بر تمام
ارتفاع قطب باید افزود و الا از و نقصان کرد تا ارتفا

کواکب حاصل آید و اگر کوکب در عین طالع یا سابع باشد
و فوق الارض بود جیب عرض کوکب در جیب ارتفاع
قطب ضرب باید کرد و بر شصت قسمت کرد تا جیب ارتفاع
کوکب حاصل آید و اگر کوکب فوق الارض بود و در جهت تحت
الارض عمل همچنان بود که پیش ازین گفته شد الا آنکه
چون قوس ثانی حاصل آید تمام ارتفاع قطب را از
قوس ثانی نقصان باید کرد تا قوس ثالث حاصل آید
و باقی عمل همچنانکه گفته شد والله اعلم فائده در شناختن
سعت مشرق جیب بعد از معدل النهار در شصت ضرب
باید کرد و بر جیب تمام عرض بلد قسمت کرد تا جیب
سعت مشرق حاصل آید والله اعلم فائده در شناختن
تعدیل النهار جیب تمام سعت مشرق در شصت ضرب
باید کرد و مبلغ را بر جیب تمام بعد از معدل النهار قسمت
کرد تا جیب تمام تعدیل النهار حاصل آید این جیب را قوس
باید گرفت و از نود نقصان کرد آنچه بماند تعدیل النهار

باشد و اگر ظل بعد کوکب از معدل النهار در ظل عرض بلد
ضرب کنند و بر شصت قسمت کنند حاصل هم جیب تعدیل
النهار باشد والله اعلم فائده در شناختن مطالع بخط
استوا اگر درجه کوکب با اول سرطان نزدیکتر بود میان
درجه و اول سرطان باید گرفت و اگر با اول جدی نزدیکتر
بود میان درجه و اول جدی باید گرفت و جیب آن را در
جیب تمام عرض کوکب ضرب باید کرد و اگر کوکب را عرض
نباشد در شصت ضرب کنند و مبلغی که از ضرب حاصل
شود بر جیب تمام بعد از معدل النهار قسمت کنند آنچه
حاصل شود آن جیب را قوس باید گرفت بوجهی دیگر
از استنباط مولانا نصیر الدین قدس الله روحه تمام بعد معدل
النهار حاجت نباشد اگر عرض کوکب شمالی بود بقدر
درجه از طولش بکاهیم و الا بر او افزاییم پس آنرا
مطالع انگاریم در جدول عرض کوکب بود از عرض بلد
آن و شمالی متوسی کنیم پس اگر عرض شمالی بود

نود درجه بران قوس افزائیم وان نود از وبکاهیم حاصل
رامطالع انکاریم مطالع ممر کوکب باشد والله اعلم واگر
کوکب باول سرطان نزدیکتر بوده است بباید نهاد
واگر باول جدی نزدیکتر بوده است دولیت و هفتاد
بباید نهاد واگر کوکب پیش از سرطان بوده است آن قوس
را از نود نقصان باید کرد واگر از سرطان درگذشته
است بر نود افزود و همچنین اگر پیش از جدی بوده
است از دولیت و هفتاد نقصان باید کرد واگر از
اول جدی درگذشته است بر دولیت و هفتاد افزود
آنچه ازین عمل حاصل شود مطالع خط استوا بود والله

نوعی دیگر در استخراج درجه ممر بوجهی
سهل تر ابو الوفا بوزجانی را رحمه الله بعد کوکب از
منطقه البروج ... منقلب اقرب در جدول مطالع عرض درجه بریم
که مساوی بعد کوکب از معدل النهار باشد از عروض
بلدان شمالی اگر بعد معدل النهار جنوبی باشد یا در

عروض بلدان جنوبی اگر بعد معدل النهار شمالی باشد
وبازاء آن مطالع برگیریم و آنرا درجات سواء انگاریم
و مطالعش بفلک مستقیم برگیریم آنچه حاصل آید بعد
درجه ممر باشد از منقلب اقرب **ایضا** اگر بعد
معدل النهار شمالی بود نود درجه بر تقویم کوکب افزائیم
واگر جنوبی بود نود درجه ازو بکاهیم پس مطالع آن
مبلغ بگیریم از جهت عرض که موافق بعد معدل النهار
کوکب بعد از عروض بلاد شمالی والله اعلم حاصل آید
اگر بعد شمالی بود نود ازو بکاهیم واگر جنوبی بود بر
افزائیم تا مطالع درجه ممر شود والله اعلم **فایده**
در شناختن نصف قوس النهار و غایت ارتفاع
بلد چون تعدیل النهار و مطالع خط استوا معلوم شد ... معدل
النهار معلوم شد نصف قوس النهار و مطالع بلد و
غایت ارتفاع معلوم توان کرد بدان طریق که اگر بعد
از معدل النهار شمالی بود تعدیل النهار بر نود درجه

افزایند واز مطالع خط استوا نقصان کنند واگر جنوبی
بود از نود درجه نقصان کنند وبر مطالع خط استوا افزایند
تا از زیادت ونقصان نود درجه نصف قوس النهار واز
زیادت ونقصان مطالع خط استوا مطالع بلد حاصل شود
والله اعلم. اما غایت ارتفاع بدان معلوم گردد اگر
بعد از معدل النهار شمالی بود بعد را بر تمام عرض بلد
افزایند واگر بعد جنوبی بود از تمام عرض بلد نقصان
کنند تا غایت ارتفاع حاصل شود واگر بعد از معدل
النهار را بر تمام عرض بلد افزایند واز نود زیادت
شود مبلغ را از صد وهشتاد نقصان باید کرد
تا غایت ارتفاع بماند. والله اعلم. واین از
قول علی بن فضل الله اپلارستی. اما این
قوس اعتبار را درین وضع ثبت کردیم
از استنباط مولانا قدس الله روحه
وجدول اینست

جدول قوس النهار

	و	ا	ر	ب	ح
	ج د	ج د	ج د	ج د	ج د
ما	ما	مح	نح	سح	كط
يح	لد	نا	كو		مز
لط	مح	نب	ير	سد	ند
	مح	نب	ح		نو
بح	لح	نح	كد		كح
ه	لو	ند	ح	سه	لح
بر	ما	ند	م		مز
يط	مح	نه	نه	سد	نو
كا	ما	نه	مط	سه	ه
كح	لو	نو	كب		سا
كد	لح	بو	كح		كى
كد	نو	نر	كو		كح
كط	نم	ير	نب		له
ل	م	لح	نط	سه	ما
لب	نو	لج	مه		مز
لح	مط	نط	ح		نه
لو	لح	نط	لد	سه	مز
لو	مح	نط	نز	سو	ا
لح	ه	سه	نط		ه
لط	كح	س	م		ط
م	مح	سا	ه		ى
ما	نه	سا	ى		لو
مد	لط	سا	نط	سو	نط
	ى	سا	بر		كا
مه	و	سب	بد		كب
مو	ر	سب	ل		كح
مر	ه	سب	مو		كد
مح	ه	سح	ا	سو	كه
ه	يا	ي	ي	ح	ط

آنچه بدین ماند پس چون خواهد که بداند نگاه کند بدرجات هر دو دلیل اگر هر دو ببرج زایل اند تا راست
بود هم اندران روز روا کردد و اگر از میانه در اجابت بود بداند که چند است و هر دو درجه را
روزی گیرند یا ماهی یا سالی یا بر حسب طبیعت حاجت و وجه مسئله به انکه بر حساب ثابت
دلیل کند بسالی و بر حساب دو جسد بماه منقلب بروز و اگر هر دو دلیل اندر اوتاد بوند که آن
طالع است یا دهم مدت روا گشتن امید بروز بود و اگر اندران بر ربع بوند از هفتم است یا دهم
مدت ماه بود و هم چنین از طالع تا چهارم اگر اندران ربع بوند که از چهارم است تا هفتم
مدت سال بود و اگر اندر وقت مسئله ستاره یا دو و سه اندر طالع بوند چون بجایگاه حاجت
رسند حاجت روا گردد اندران روز و اگر از میان هر دو دلیل در جات بسیار بود دانسته بود دن
و روا بود که حاجت زود تر از ان درجات این نرست گرد دو روا گردد و اگر در بیم گاه
که ماه از یکی دلیل بر گردد و بدان دیگر بپیوندد و هر که که اندران وقت که دلیل کند حاجت روا نگردد
باک بود و گرش تا آن بباید داشتن که ماه باز جای خویش آید از بهر آنکه گردیدن ماه بر اسن فلک
و پیوند کردن ستارگان و دلیلان و جایگاه حاجت دلیل کند بر روا گشتن و ماننده کتاب

باب ٨

خویش آمدیم از یکی بدوازده برج طالع سخن گوییم و دلیل هر یک
حال جمله سایل حکم راندن از برج طالع بر گشتن قمر دلیل بود بر عمر گذشته و پیوستن
هر باقی عمر و حال خداوند خانه قمر و مثلثه بر عمر سایل بلغ خداوند طالع و قمر را چون اتصال
ستاره بود اندر طالع و یا در وسط السما برج بهتر آید مینی خداوند طالع و آن کوکب که قمر ازان
منصرف بود دلیل بر گذشته نامه و آن ستاره که قمر بدو پیوندد و خداوند هفتم دلیل آینده
که نامه بد و بنشسته باشند و جایگاه قمر و عطارد دلیل بر نیکی و بدی این نامه و اگر نیکی دلیل بود
یعنی آن نیک اختر باشد و اگر بد حال بود بخلاف این و نگر کند تا در کدام خانه بود آن طالع که
ازان جنس دلیل کند چنانکه دهم از جهت سلطان و ششم از بندگان و بیماری هم چنین بر گشتن قمر از
ستارگان دلیل کند که ازان جنس بود و چون قمر در نظر دوستی طالع بود مخبر با خیر گر آید و بر نظر دشمنی

ازان ارتفاع را در سهم نصف قوس النهار ضرب کنند و
مبلغ را بر جیب غایت ارتفاع قسمت کنند تا جیب ترتیب
دایر حاصل شود انگاه این جیب ترتیب دایر را از سهم
نصف قوس النهار نقصان کنند تا سهم فضل الدایر بماند
این سهم را قوس بگیرند و آن فضل الدایر بود پس
نگاه کنند اگر ارتفاع مغربی بوده باشد فضل الدایر بر نصف
قوس النهار زیادت کنند و اگر مشرقی بوده باشد از نصف
قوس النهار نقصان کنند آنچه حاصل شود بعد از زیادت
و نقصان دایر بود از وقت طلوع کوکب تا بدان وقت که
ارتفاع گرفته اند و چون دایر معلوم شد مطالع کوکب
ببلد را که معلوم شده است بر دایر زیادت کنند تا مطالع
طالع حاصل شود در مطالع بلد طلب کنند با مطالع معلوم
گردد و چون طالع معلوم گشت درجات دیگر خانها چنانکه
در فصل تسویة البیوت گفته اند معلوم کنند و چون درجه
طالع بواسطه آنچه ارتفاع معلوم شد برای امتحان نگاه

صحت اعمال تا از درجه طالع ارتفاع استخراج باید کرد
چنانکه کیفیت آن بیان کرده آمد در ارتفاع کوکب از
درجه طالع تا هر وقت که ارتفاع بعینه با تفاوتی اندک
باز آید معلوم کرد که در حساب سهوی افتاده است عمل
از سر باید گرفت تا که ارتفاع و طالع موافق کرد ان شاء
الله تعالی اما وجهی دیگر از استنباط مولانا نصیر الدین
قدس الله روحه از ین وجه مذکور که بسهم حاجت نبود
جیب ارتفاع وقت بر جیب غایت ارتفاع منحط قسمت
کنند آنچه حاصل آید آنرا جیب غیر معدل خوانیم پس آنرا
از شصت درجه بکاهند و باقی در جیب تعدیل النهار
منحط ضرب کنند آنچه حاصل آید تعدیل باشد اگر بعد از
معدل النهار شمالی بود و تعدیل کمتر از جیب غیر معدل
بود از و بکاهند باقی جیب تمام فضل دایر بود آنرا منقوس
کنند و تعدیل النهار بر وا فزایند حاصل دایر ماضی بود یا
باقی از روز بود و اگر تعدیل بیشتر از جیب غیر معدل بود

فضلش بر و بگیرند و در جدول جیب منقوس کنند و آن
قوس بر نود افزایند حاصل فضل الدایر بود و اگر
تعدیل و جیب غیر معدل متساوی باشند فضل دایر
نود درجه باشد اما اگر بعد از معدل النهار جنوبی بود
تعدیل بر جیب غیر معدل افزایند تا جیب تمام فضل دایر
بیرون آید قوس او بگیرند و تعدیل النهار از و نقصان
کنند آنچه حاصل آید دایر ماضی یا باقی باشد از روز والله اعلم

فایده جیب تمام عرض بلد در جیب تمام بعد از
معدل النهار ضرب کنیم و بر شصت قسمت کنیم حاصل
را اصل خوانیم و هر گاه که جیب ارتفاع وقت در شصت
ضرب کنیم و بر اصل قسمت کنیم جیب ترتیب دایر
بیرون آید پس اگر بعد از معدل النهار جنوبی باشد
جیب تعدیل النهار برافزاییم و قوسش در جدول
جیب بگیریم و تعدیل النهار از و بکاهیم دایر باقی
یا ماضی حاصل آید و لکن اگر بعد شمالی باشد تفاوت میان

جیب تعدیل النهار و جیب ترتیب دلیر بر گیریم و
معکوس کنیم و آن معکوس را از تعدیل النهار بکاهیم
واگر کمتر از نود بود یا نود باشد اگر بیشتر بود و حاصل
دایر ماضی یا باقی باشد از دور پس اگر ارتفاع شرقی
بوده باشد ماضی بود و اگر غربی بوده باشد باقی والله اعلم
فائده در معرفت سمت آن ارتفاع در جیب عرض
بلد ضرب باید کرد و بر جیب تمام عرض بلد قسمت کرد
با حصه سمت را با جیب سعت مشرق جمع باید کرد
واگر شمالی بود کمتر از بیشتر نقصان کرد تا تعدیل سمت
بماند انگاه این تعدیل سمت را در شصت ضرب باید
کرد و بر جیب تمام ارتفاع قسمت کرد تا جیب سمت
حاصل شود انشاء الله تعالی پس اگر حصه سمت بیش
از جیب سعت مشرق باشد سمت جنوبی بود و اگر کمتر
باشد شمالی بود والله اعلم **صواب** انست که
اگر بعد از معدل النهار جنوبی بود یا بعد نبود از

معدل النهار سمت جنوبی بود و اگر بعد شمالی باشد
نگاه کنند اگر حصه سمت از جیب سعت مشرق زیاده
بود سمت جنوبی بود و اگر کمتر بود شمالی باشد و اگر
ظل عرض بلد در جیب ارتفاع منحط ضرب کنند حاصل
حصه سمت باشد والله اعلم **فائده** در شناختن عرض
افق حادث و مطالع مصحح جیب سمت را در جیب تمام
ارتفاع ضرب باید کردن و بر شصت قسمت کرد آنچه حاصل
شود قوس آنرا فرا گرفت و از نود نقصان کرد تا قوس
اول بماند و اگر پیش از انکه سمت معلوم شود تعدیل
سمت را قوس بگیرند و از نود نقصان کنند همین قوس
اول بماند و چون قوس اول معلوم شد جیب ارتفاع
را در شصت ضرب کنند و بر جیب قوس اول قسمت کنند
و آنچه از قسمت بیرون قوس آنرا از نود نقصان کنند
تا قوس دویم بماند پس جیب قوس دویم را در جیب
عرض بلد ضرب باید کرد و مبلغ را بر شصت قسمت

کرد تا جیب عرض افق حاصل شود قوس آن مقدار
عرض افق باشد والله اعلم و باید دانست
که اگر کوکب با جزوی که عرض افق آن مطلوبست در
نصف شرقی بود یعنی از دهم تا چهارم این عرض
افق شمالی بود و اگر در نصف غربی باشد یعنی از چهارم
تا دهم عرض افق جنوبی باشد و چون عرض افق
کوکب که آنرا مطالع مصحح خوانند معلوم باید کرد
بدان طریق که چون بعد او از معدل النهار و مطالع
ممر معلوم شود چنانکه یاد کرده شد سعت مشرق
او و تعدیل نهار بحسب عرض افق حادث چنانکه
یاد کرده شد سعت مشرق او و تعدیل نهار بحسب
عرض افق حادث چنانکه گفته آمد معلوم کنند و اگر
عرض افق حادث شمالی است حکم آن در مطالع
مصحح همان بود که در استخراج مطالع بلد گفته آمد
یعنی اگر بعد از معدل النهار شمالی بود تعدیل النهار

از مطالع خط استوا نقصان باید کرد و اگر بعد از معدل
النهار جنوبی بود بر مطالع خط استوا زیادت باید کرد آنچه
حاصل بعد از زیادت و نقصان مطالع مصحح باشد اما
اگر عرض افق جنوبی بود بر عکس این باید کرد یعنی اگر
بعد از معدل النهار شمالیست تعدیل النهار بر مطالع
خط استوا زیادت باید کرد آنچه حاصل شود بعد از زیادة
و نقصان مطالع مصحح باشد اما اگر عرض افق جنوبی
بود بر عکس این باید کرد یعنی اگر بعد از معدل النهار
شمالیست تعدیل النهار بر مطالع خط استوا زیادت
باید کرد و اگر بعد جنوبی است و عرض افق شمالی تعدیل النهار
از مطالع خط استوا نقصان کرد تا مطالع درجه طلوع
کوکب که آنرا مطالع مصحح گویند حاصل شود والله اعلم
فائده تفاوت میان مطالع ممر کوکب و مطالع
عاشر یا رابع هر کدام که آن تو د کمتر بود بگیریم و آنرا بعد کوکب
از عاشر یا رابع خوانیم بمطالع پس حیشش در جیب تمام

بعد کوکب از معدل النهار ضرب کنیم حاصل جیب بعد
کوکب از نصف النهار بود پس جیب بعد ش از معدل
النهار بر جیب تمام بعد ش از نصف النهار منحط قسمت کنیم
حاصل جیب قوس اول بود اگر کوکب فوق الارض بود
و بعد از معدل النهار شمالی یا تحت الارض بود و بعد جنوبی
تفاضل عرض بلد و قوس اول بگیرند و اگر کوکب فوق
الارض بود و بعد جنوبی یا تحت الارض بود و بعد شمالی
هر دو را جمع کنند حاصل قوس دوم بود و باشد که کوکب
فوق الارض باشد و بعد آن رابع گرفته باشیم یا تحت الارض
بود و بعد از عاشر گرفته باشیم در ان صورت قوس
اول عرض بلد جمع باید کرد و از صد و هشتاد بکاهند تا
قوس دوم بماند پس جیب قوس دوم در جیب تمام
بعد کوکب از نصف النهار منحط ضرب کنند حاصل جیب
بعد کوکب از دایره اول سموت جیب بعد از نصف النهار
بر جیب تمام او قسمت کنند حاصل را در جیب عرض بلد

ضرب کنند جیب عرض افق حادث ثابت بود پس ظل عرض افق
در ظل بعد معدل النهار منحط ضرب کنند تا جیب تعدیل
النهار حادث ثابت بود اگر عرض افق حادث ثابت و بعد معدل
النهار در یک جهة باشند تعدیل النهار از مطالع ممر کاهیم
والا بر او افزاییم حاصل مطالع مصحح باشد والله اعلم بالصواب

فائده درجات فلک البروج خاص و کواکب عدیم
العروض را جیب بعد کوکب از عاشر یا رابع بدرجات
سواء هر کدام که از نود کمتر بود در جیب تمام میل اول
مطالع طالع منحط ضرب کنند حاصل جیب بعد کوکب
از نصف النهار بود پس جیب تمام بعد از عاشر یا
رابع بر جیب تمام بعد کوکب از نصف النهار منحط
قسمت کنند حاصل قوس جیب اول بود اگر کوکب در
برجی شمالی بود و فوق الارض بود و یا در برجی جنوبی
بود و تحت الارض تفاضل میان قوس اول و ارتفاع
عاشر بگیرند و اگر کوکب در برج جنوبی بود و فوق

کر بتحت الارض یا در برج شمالی بود و بتحت الارض مجموع
قوس اول و ارتفاع عاشر را از نصف دو[ر]
بکاهند حاصل قوس دوم و اگر کوکب فوق الارض
بود و بعد از رابع گرفته باشند یا تحت الارض
و بعد از عاشر گرفته باشند مجموع ارتفاع عاشر
و قوس اول قوس دوم بود حاجت نبود بنقصان از
نصف دوم و باقی عمل همان بود که نوشته شد بعینه
والله اعلم **فائده** در شناختن تعدیل النهار بروجهی
دیگر و استخراج مطالع در افاق مختلف در معرفت تعدیل
النهار طریق بسیارست چنانکه یکی از ان یاد کرده اند
و طریقی دیگر هست که بواسطهٔ تعدیل النهار کلی یعنی
تعدیل النهار اول سرطان وجدی تعدیل نهاری
دیگر درجات بروجهی آسانتر استخراج توان کرد
و آن طریق انست از جیب تعدیل نهاری کلی جدولی
ترکیب کنند از یکی یا شصت و هر درجه را که خواهند

یا تعدیل نهار بدانند مطالع آن درجه را بخط استوا
فرا گیرند و دران جدول آرند و حصهٔ درجات را بعینه
بر تخته نهند و حصه دقایق را بیک مرتبه منحط و حصه
ثوانی بدو مرتبه منحط بروی افزایند تا جیب تعدیل
نهار یک ربع اعنی از اول حمل تا اخر جوزا معلوم
توان ساخت تعدیل نهار جمله ارباع معلوم شود زیرا که
هر دو جزوی که بعد ایشان از اول حمل تا میزان
متساوی بود تعدیل نهار شان یکی بود چنانکه ده
درجه حمل و بیست درجه سنبله و یا ده درجه سنبله
و بیست درجه میزان و علی هذا القیاس و چون
تعدیل نهار جمله اجزاء فلکی معلوم شد اگر عرض
افق شمالی باشد تعدیل نهار هر درجه که در نصف شمالیست
اعنی از اول میزان تا آخر حوت بر می باید افزود تا
مطالع جمله درجات بعرض آن افق حاصل شود
و اگر عرض افق جنوبی بود بر عکس آن باید کرد یعنی

در نصف شمالی تعدیل نهار هر درجه بر مطالع خط استوا
آن درجه می باید افزود و در نصف جنوبی نقصان
کرد تا مطالع درجات بر عرض آن افق حاصل شود
و اگر روزکار ساعت کند این جمله که یاد کرده شد
به جدول در آخر این مقاله مثال نهاده شود تا
ادراک و ضبط آن آسانتر گردد ان شاء الله تعالی وحده

فواید اگر ساعات پیش از نصف النهار یا دایر
آخر کنند و از مطالع آفتاب بفلک مستقیم از اول جدی نقصان
کنند و اگر ساعات بعد از نصف النهار یا دایر کنند و بر
مطالع جزو آفتاب بفلک مستقیم از اول جدی افزایند حاصل
هم مطالع طالع بود والله اعلم **فائده** در معرفت
بعد میان دو شهر که طول و عرض هر دو باشد جیب
تمام عرض شهری که عرض آن بیشتر بود از آن دو شهر
در جیب تفاضل میان طول هر دو شهر ضرب کنند و حاصل
را بر شصت قسمت کنند آنچه بیرون آید جیبی باشد

قوسیش بگیرند و آنرا قوس اول نام نهند پس جیب
عرض همان شهر مذکور را در شصت ضرب کنند و بر جیب
تمام قوس اول قسمت کنند حاصل هم جیبی بود قوس او
بگیرند و از نود بکاهند و آنرا قوس دوم نام نهند
پس قوس دوم را از تمام عرض دیگر شهر یعنی آنکه
عرض او کمتر باشد از آن دو شهر نقصان کنند و باقی را
قوس سیم نام نهند پس جیب تمام قوس سیم در جیب
تمام قوس اول ضرب کنند و حاصل را بر شصت قسمت
کنند آنچه بیرون آید جیبی بود قوسیش بگیرند و از نود نقصان
کنند آنچه بماند بعد باشد میان هر دو شهر بدرج و دقایق
آنرا در شصت و شش و دو ثلاث که امثال یک فرسنگ
باشند ضرب کنند حاصل بعد میان دو شهر باشد بامیال
و هر سه میل یک فرسنگ باشد و اگر خواهیم هر درجه را هفت
و دو فرسنگ و تسع فرسنگ گیرند و هر یک دقیقه را ثلث
فرسنگ و ثلث تسع فرسنگ و جمله جمع کنند حاصل بعد

مبیان هر دو شهر باشد والله اعلم **معرفت ارتفاع**
از ظل چون خواهد که ارتفاع آفتاب بگیرد از
قبل ظل هر وقت که خواهد چوبی مخروط مدور یا مربع
بستاند چنانکه هر دو طرفش یکسان باشد و بدوازده
قسم متساوی بخش کند و در موضعی مسطح نهد و بر یکی
از طرفین چوبی دیگر راست کند مانند او راست کنند
مانند او راست آنجا که سایه برسد از عدد اجزا در مثل
و میان ضرب کند آنجا برسد بروی زیادت کند **قمد** و
این مضروب اقسام شمل ست در مثل و آنجا که برسد
جذرش بستاند آنچه باشد جزوی مقسوم علیه بود دلیل
بروی قسمت کنند **٧٢٥** آنچه خارج قسمت آید جیب باشد
و قوسش ارتفاع آفتاب بود و اگر ظل اقدام باشد
مبلغ را در نفس خویش ضرب کند و این **قمط** بر
وی زیادت کند و باقی را جذر بگیرند و برو قسمت کنند
٤٢٥ آنچه بیرون آید از قسمت جیب بود و قوس

ارتفاع آفتاب باشد وقت قیاس والله اعلم **فائده**
در معرفت طالع از قبل ظل قمر چون خواهند که طالع استخراج
کنند غایت ظل قمر بداند در شبی که خواهد و از عرض
بلد نقصان کند آنچه بماند آن **ص** نقصان کند آنچه حاصل
شود مربع اصابع که هست **١٤٤** ازوی نقصان کند و باقی
را جذر بستاند آنچه باشد بر آنکه نگاه داشته است قسمت
کند آنچه از قسمت بیرون آید ضرب کنند در اجزای ساعات
الشب آنچه از ضرب حاصل شود از موضع قمر نقصان کنند
آنچه بماند درج طالع بود والله اعلم **فائده** اگر خواهند
که میر ساعات آفتاب بدانند از عرض جدول بهت شمس
طلب کنند و آن طول جدول آن ساعت که خواهد آنجا که برسد
بهم حرکت آن ساعت باشد پس اگر ساعات بعد خواهد
ازین جدول دقایق بعد بیرون آرد و از عرض جدول بهت
شمس طلب کند پس در حرکت آن بهت دقایق بعد
طلب کنند و در برابرش در طول جدول ساعات بعدی

ستاند مثال خواستیم که بدانیم که چون آفتاب
ازبرجی ببرجی تحویل کند چند ساعت از نصف النهار
گذشته باشد دقایق بعد بیرون آوردیم ک
دقیقه بود و در عرض جدول بهت آفتاب طلب
کردیم که س دقیقه بود در جدول شصت دقیقه
بیست دقیقه طلب کردیم و در محاذات بیست
دقیقه در طول جدول هشت ساعت یافتیم
و آن ساعت بعد باشد از نصف النهار و
پیش از ساعات نصف النهار بود ساعات
نصف النهار ازوی نقصان کردیم آنچه ماند
گفتیم چندین ب ساعت از شب آینده گذشته
بود که آفتاب نقل کند اینست کیفیت
عمل بدین جدول
و جدول
اینست

کم

	نز		نح		نط		سه		سا	
	ه	ی	ه	ی	ه	ی	ه	ی	ه	ی
	ب	کح	ب	د	ب	کح	ب	ل	ب	لح
ا	د	مه	د	نه	د	نه	ه	ه	ه	ه
ج	ز	ح	ز	به	ز	کز	ز	ل	ز	لح
د	نط	ل	ط	م	ط	ه	ی	ع	به	ید
ه	با	ح	س	ح	س	لح	س	ل	س	و
و	ید	به	ید	ل	ید	مه	به	ع	به	ید
ز	یز	لح	نو	نه	یز	مح	یز	ل	یز	مح
ح	نط	ع	نط	ک	نط	م	ک	ع	ک	ط
ط	کا	کح	با	مه	کب	ح	کب	ل	کب	لح
ی	کح	ه	کد	ی	کد	به	کد	ع	که	که
یا	کد	ح	کد	له	کد	ح	کد		کد	مح
یب	کح	ل	کط	ع	کط	ل	لب		ل	ل
یج	ل	مح	لا	به	لا	لح	لب	ل	لح	لح
ید	لب	به	لح	س	له	که	له	ع	له	له
یه	له	لح	لد	به	لو	لح	لز	ل	لح	ح
یو	لح	ع	لح	م	لط	ک	م	ع	م	م
یز	م	کح	ما	ه	ما	یح	س	ل	مح	لح
یح	مس	مه	مح	ل	مد	مو	مه	ع	مه	مه
یط	مه	ح	مه	نه	مو	مح	مز	ل	مح	نح
[illegible]	مز	ل	مح	خ	مط	ی	به	ع	نه	نه
	مط	کح	به	مه	با	لح	نب	ل	نج	کح
	نب	ه	نح	ی	نه	ه	نه	ع	نه	نه
	ند	لج	نه	له	نو	لح	یز	ل	نح	کح
	نز	ع	نح	ع	نط	ع	سه	ع	سا	ع

فائده چون کسی خواهد که بداند که ولادت
او بکدام سال و ماه و روز و ساعت بوده است و هذا
من اعمال الهند و هو من اغرب الغرایب بقیاسی نیکو
طالع بیرون آرد مثال چنانکه سایلی گوید مرا حاجت
چنین است که چندین ل سال از عمر گذشته است و با
از و قابعی پیدا شدن آموری عام [illegible] پادشاهی
خبر دهد تا بغیر دولتی و گوید که چون [illegible] ساعت شد
ولادت من در آن وقت بوده است [illegible]
و ساعت و فصل سال تا فصول و روز و شب [illegible] و مقدر
نباشد طریق آنست که بران قیاس طالعی استخراج کند چنانکه
قدرت دارد و درست کند و صاحب حد درجه طالع را نگرد
تا در کدام برج باشد و بخند درجت از آن برج پس درجات
طالع را ضرب کند در درجات صاحب حد طالع و بر درجات
قمر مقوم قسمت کند آنچه از قسمت بیرون آید دلیل خوانند
بر جایی ثبت کند و نگاه دارد پس نظر کند بر ما بین اول

درجه حمل و درج آفتاب که مقوم کرده باشد چند است
و بر درجات دلیل افزاید و از دوازده اسقاط کند آنچه بماند
اگر از یکی باشد تا سه دلالت کند بر آنکه ولادت سایل در
بهار بوده است و اگر از سه باشد تا شش در تابستان زاده
باشد و اگر نه باشد در خریف و اگر دوازده بوده در زمستان
وجود شده باشد اما اگر یکی بماند شمس در
حمل بوده باشد و اگر دو بماند در ثور و اگر سه در جوزا
و اگر چهار در سرطان و هم برین قیاس چندانکه باشد
گوید و اگر خواهد که بداند که آفتاب از آن برج چند درج
بریده باشد درجات شمس را در آن [illegible] ضرب کند در
شصت و جمع کند بر دلیل یعنی قسمت کند تا روی [illegible]
آنچه بیرون آید از سی بیندازد آنچه بماند ایام شمس
بود در آن برج و اگر خواهد که دقایق بداند ضرب
کند آن دقیقه را که شمس درو باشد در دلیل آنچه بیرون
آید از شصت بیندازد آنچه بماند دقایق بود از آن

شمس واکر خواهد که بداند که ولادت بشب بوده است
یا بروز در ساعت مسئله نظر کند اکر قمر تحت الارض باید
بکوید که ولادت بشب بوده است واکر فوق الارض
باشد بروز اکر خواهند که بدانند که درکدام جزو بوده است
از شب وروز آن ولادت اوپس اکر قمر یا از حمل
تا سرطان باید ولادت در ربع اول بوده است واکر
از سرطان تا میزان باید در ربع دوم و یا جدی در
ربع سیم واز حمل در ربع جهارم و آخر روز تا شب
اکر خواهد که بداند که درکدام ساعت زاییده است
از آن باغ نظر کند بقمر تا درکدام صورتست اکر در وجه اول
بود در ساعت اول آن ربع زاییده باشد واکر در دوم
بود در ساعت دوم واکر در سیم بود در سیم واکر در
برج جهارم بود ساعات فرد زاییده باشد واکر در
مونث بود در ساعت زوج یعنی دوم یا جهارم
وآنجه بدین ماند وآن اردت آن نعلم انت علي

من سنة فانظر الی المشتري یدل علی اثنی عشر سنة و
اثنی عشر ساعة ولان کان فی تثنیه او شرفه انما کوکب
نظر الیه مقابلة او التربیع او التثلیث او التسدیس فرد
اثنی عشر سنة ان کان موضعات حیدا فرد وان کان
ردیا فانقص علی المثال المولود پس تحقیق این صورت
آنست که طالع استخراج کنند یکی در حالت سوال نانند
طالع ضمیر و دیکر در حالت قیاس جنانکه یکی کوید که ولادت
من آن سال بود که بغداد بستدند واین ساعت جدید باشد
غالب ظن را دران ساعت طالعي دیکر استخراج کنند
موافق ساعت مسئله اکر روز باشد در روز واکر
شب باشد در شب وازین هردو این اعمال مذکوره
کنند وجون درست شد وموضع افتاب وقمر جنانکه
کفته شد معلوم کرد وفصول سال وفصول روز تا شب
با دید آمد بدان سوال که نموده شد ودرجات افتاب
معلوم شد بدان ساعت نیز یک طالع استخراج کنند

تا به طالع نمودار ماتین دو طالع که قریب هم باشند
چنانکه در نمودار ما ان شاء الله گفته شد فرا گیرند و عمل کنند
تا طالعی محقق بیرون آید و اگر تفاوت بسیار باشد میان
این هر دو طالع باز بر قمر مقوم آخر طالعی نمودار هرمس
آوردیم النبی صلی الله علیه و سلم استخراج کنند و به هر کدام
طالع که نزدیک باشد بموازین ما ان شاء الله عمل کنند تا طالع
راست بیرون آید و اگر بنمودارات که ذکر آن رفته است
بموازنه نکنند بهتر باشد تا طالع قیاسی بیرون آید آنچه باید
والعیب انیست والله اعلم **فصل چهارم در کیفیت**
احکام و چگونگی آن قال بطلمیوس علم النجوم منک
و منهما ... میفرماید قدس الله روحه که درین موضع
بعلم نجوم علم احکام نجوم میخواهد و آن تقدمهٔ معرفت کائنات
متجدد باشد بطریق استدلال از اوضاع فلکی و در علم
حکمت مقرر شده است که هر امر که در عالم کون و فساد
متجدد شود هر آینه آنرا فاعلی بوده باشد و قابلی

عبارت

عبارت از موجدات است و از شرطهایی که آنجا دلی
آن ممکن نباشد و قابل عبارت از ماده یا موضوع
باشد مثلا در توالد حیوان فاعل وجود دهنده او است
و شرط ملاقات پدر و مادر بر وجهی خاص و قابل نطفه است
و آن ماده است که صورت حیوانی با آن پیوندد و در اضاءت
از آفتاب فاعل آفتابست و قابل سطحی کثیف که محاذی
آفتاب باشد و قبول نور آفتاب کند و شرط عدم حجاب
پس در متجددات عالم کون و فساد شرط فاعلی و قابلی
ضرورت باشد و فاعل نزدیک محققان قدرت الهیه
و شرط اوضاع نجومی که تجددی هر متجددی موقوف
بر حصول آن شرط است چه بسبب حصول آن شرط آن تجدد
بوقتی خاص شده است دون وقتی دیگر و قابل اجسام
این عالم که مواد یا موضوعات باشند و آنچه تعلق با جسام
دارد مانند صور که اجزاء اجسام است و نفوس که مدرکات
... باشند و اعراض که با اجسام و نفوس

قایم اند و چون فاعل تنها کفایت نیست در وجود فعل
بل با وجود فاعل وجود قابل نیز ضرورتست پس دانستن
اوضاع فلکی و تاثیرات آن در علم بمتجددات کافی نباشد
بل علم بوجود قوابل هم باید و هرچند علم اوضاع آن
طرف یقینی حاصل تواند شد معرفت تاثیرات این اوضاع
جز بتجربه و استقرا و حدسی که مقتضی ظنون باشد ممکن نباشد
و معرفت حالات قوابل از معرفت احوال اجسام و نفوس
حاصل شود که مبنی باشد بر احساس و تجارب و قضایا
که بحدس معلوم شود و ازین جهت فرمود که علم النجوم منک
و منها منک اشارت بمعرفت قوابل است و کیفیت تاثیر
اوضاع در قوابل و منها اشارت بفواعل که اوضاع
فلکی اند و وجود افعال موقوف بر حصول آن اوضاع است
مثلا چون دلیل فلکی اقتضای سردی هوا کند ناظر
دران دلیل باید که در بلاد گرم در فصل تابستان حکم بنقصان
حرارت هوا و در بلاد سرد در فصل زمستان حکم بسرما

اما وقت بارش آب
ارباب مثلثات آفتاب
اگر همه قوی حال باشند
از اول همه تا آخر [illegible]
اگر همه خوشحال باشند [illegible]
[illegible] کنند
آنچه باشد حاکم
ارباب مثلثات طالع
[illegible]
ضعف و [illegible]
و از [illegible]
از [illegible]
بطلمیوس [illegible]
[illegible] والله اعلم

بافراط

بافراط و توابع آن و این اختلاف بحسب اختلاف قبول
قوابلست و اگرچه در هر دو دلیل سماوی یکی نیست و تقدیم
قسم اول بر قسم دوم بسبب تقدم احساس کرده است بر
دیگر ادراکات و احمد بن یوسف از شارحان آنجا از
تقدمه معرفت بوحی و الهام یا کهانت و خواب راست
معلوم شود از قبیل قسم اول شمرند که بلفظ منک اشارت
بآن قسم کرده است و این سخن مطابق آن اعتبار نیست
چه این معنی قسم نتواند بود از آنچه علم نجوم بران اطلاق
کنند و ابو العباس اصفهانی گفته است مرتبه نفس بالاتر از
مرتبه اجسام است و نفوس فلکی و انسانی که یکی محرک
افلاکست و بواسطه نجوم و افلاک موثر در ما و یکی بی تو[سط]
موثر در ما و از ان مرتبه پس منک و منها اشارت باین
دو تاثیر است و این معنی ازین موضع پس بعید است والله اعلم
ولیس للعالم ان یخبر بصورة الافعال الشخصية كما ليس
للحاس ان تقبل صورة المحسوس الشخصية لكنه تقبل

صورة موافقة لها في الجنس وهذه حال من قضى على العنصر
بكيفيته فانه لا يستطيع ان يدل على الصورة التي في
الفاعل واليقين مع هذه الصورة فاما الحدس فهو من
جهة العنصر والقابل فيكون احد صور الحكم في هذه الصناعة
وما جرى مجراها انما يكون بين اليقين والحدس وهذا انتهى
غلب عليه استقرار الطبايع وخدمه التاثر احساس محسوس
بحصول صورتي يا كيفيتي تواند بود كه در حاسه حاصل شود
مانند آن صورت يا كيفيت كه در محسوس باشد مثلا
حرارتي در حاسه لمسي حادث شود از مجاورت آتش شبيه
بحرارت آتش كه بان حرارت ادراك حرارت آتش كند
چه اگر حرارت آتش در حاسه حاصل شود حاسه سوخته
شود و از احساس باز ماند وهمچنين در حاسه شم
وذوق ودر سمع كيفيتي كه از قرع در هوا حادث شود
و هوا آن كيفيت بسمع رساند در سمع كيفيتي شبيه بان
كيفيت حادث شود نه عين آن كيفيت چه عرض انتقال

نتواند

نتواند كرد و در بصر دو راي گفته اند قومي را راي آنست
كه ابصار بوقوع شعاع چشم باشد كه مدد شعاع نيري چون
آفتاب و آتش بان بپيوندد و بر مبصر و بر جمله آن هيئات
كه از مبصر در مبصر حادث شود غير هيئة مبصر باشد در حقيقت
پس معلوم شد كه در همه احساس احتياج بحصول صورتي
يا كيفيتي است كه در حاسه حادث شود شبيه بمحسوس و نيز
ببايد دانست كه صورت فاعل مقتضي وجود اثر باشد
در قابل بر سبيل وجوب واما صورت قابل با وجود او وجود
اثر بل حصول اثر با وجود او نباشد الا بر سبيل امكان چه
با وجود صورت آتش احراق واجب باشد كه فعل اوست
واما با وجود پنبه احتراق جز ممكن نبود و چون واقع شود
فعلي نبود [illegible] فاعل ديگر بود و ازينجا گفته اند علم بعلت
مقتضي علم بمعلول بود چه حصول صورتي مساوي علت
ازان جهت كه علت بود منفك نتواند بود از حصول صورتي
مساوي معلول و در قابل اين حكم صحيح نباشد و چون

این مقدمات روشن شد گوییم بطلمیوس درین کلمه
اشارت میکند بانکه از طریق صناعت نجوم تقدمه معرفت
متجددات یقینی نبود و معنی سخن او اینست که عالم بعلم
نجوم اخبار نتواند کرد از افعال که از اوضاع فلکی صادر
شود بعینها چنانکه حاس قبول نتواند کرد عین صورت
محسوس را بل قبول صورتی پس نتواند که شبیه بود
بصورت محسوس همچنین کسی که بر عنصر بحسب کیفیات او یعنی
قابل و احوال او در قبول تاثیر حکم کند از ان استدلال
نتواند کرد بر صورتی که فاعل بحسب آن صورة فعل
میکند و حکم بیقین بعد از اطلاع بران صورت بتیسیر نشود
پس انکس که نظر در احوال قابل کند بمجرد ان نظر او را
علم یقینی بحصول آن متجدد حاصل نگردد و غایت سعی او
آن بود که بحدس و قوتی باید از جهت قابل و احوال
او پس تحصیل صورت حکم درین صناعت و دیگر صناعتی
که شبیه بود باین صناعت مستفاد بود از بعضی مقدمات

یقینی

یقینی و بعضی مقدمات ظنی و حدسی و نتیجه یقینی نتواند
بود از بهر انکه نتیجه تابع اخس مقدمات بود و این حدس
نیز در مواضع صورت بندد که استقرا احوال طبیعت قابل
بتتبع اثار اوضاع در و غالب باشد و در غیر آن مواضع
حدس بیشتر نشود و بجدت تاثیر متابعت اثار میخواهد
که وقوف بر وقوع آن متجدد بطریق استقرا از ان اثار
اثار صورت بندد و حاصل آنست که علم نجوم که مقتضی
تقدمه معرفت متجددات باشد مشتمل بود بر دو چیز
یعنی علم باوضاع فلکی و آن یقینی است و دویم علم باحوال
قوابل در وقت قبول تاثیر اوضاع و آن ظنی است
و بعضی از انکه اعتماد را بهتر شاید حدسی پس تقدمه
معرفت متجددات باین طریق یقینی نتواند بود و
درین کلمه روشن میشود که مراد از ممکن و منها در
کلمه متقدم معرفت حال قابلست که از نو است و
تاثیر اوضاع که از فلکیاتست و تقدمه معرفت بطریق

نجوم بطریقی دیگر غیر این صناعت والله اعلم ودر بعضی
نسخها این کلمه با کلمه اول یک کلمه شمرده اند والله اعلم
فاما الذین یجدون تقدمة المعرفة من الجزء الافضل
فیهم فانهم تقربون من صورة الیقین بما فیهم من القوة
الالهیة وان لم یکن معهم من العلم الموضوع کثیر شیء
در علم حکمت تقریر کرده اند که انسان مرکبست از جوهری
مجرد که آنرا نفس ناطقه میخوانند و از جوهری مادی که آنرا
بدن انسان میخوانند و نفس مربوطست بر بدن متصرف
دروو مدبر او بتقدیر الهی وهمچنانکه آثار او در بدن
ظاهرست مانند بدن نیز اثرها و سرایت میکند و از
ملکات فاضله و ردیه و احوال دیگرست که آنرا عوارض
نفسانی خوانند مانند شهوت و غضب و میل بلذات
و نفرت از مولمات و حب مال و جاه و امثال آن و
نفس بحسب تجرید مستعد ادراک حقایق و وصول مبادی
و اطلاع بر مغیبات باشد و بسبب ملکات و عوارض

مذکور

مذکوره از ان محجوب ماند و اگر نفسی باشد مجبول بر اعراض
از انچه مقتضی حجاب او باشد بر غیب مطلع شود پس هیچ کسی
و آن نفوس انبیا و اولیا باشد و اطلاع بر غیب بطریق
انتقاش باشد بنقوشی که در عقول و نفوس سماوی
که مبداء حرکات و افعال اجسام سفلی است منتقش باشد
بر مثال انعکاس از اینها که متحاذی باشند و اگر گاه منغمس
شود در امور بدنی و گاه ملتفت شود بآن طرف بمثابت
نفوس کاهنان باشد که چون شواغل بدنی را کم کنند
و با عالم حقیقت رجوع کنند اطلاع یابند بر بعضی مغیبات
بحسب استعداد و باشد که چون مستعد اطلاع شوند از
جهت توجه بآن عالم محض محتاج شوند که بر حالی خاص
دون دیگر احوال واقف شوند و آن مخصص امری فکری
باشد که در ضمیر ایشان سانح شود یا آوازی که از بیرون
بشنوند یا امری که متجدد شود در آن حال یا هیاتی
که در پیش از ان غیب یا در سخن او اجابتی کنند یا بدلیل

نجومی از اوضاع کواکب تمسک کنند و بآن امر متجدد بر
مطلوب استدلال کنند و خوابها راست که مخبر بود از
غیب همین حکم دارد چه نفس در آن وقت از تدبیر
بدن اعراض کرده باشد و مستعد شده انتقاش
را بنقوش آن عالم پس منتقش شود بنقشی خاص که فکر
او در پیدا کردن مخصص آن نقش باشد از جملهٔ نقوش
ممکن و این صنف مردم منقسم شوند بدو قسم یکی آنکه
مجبول باشند بر مطالعهٔ آن طرف و اعراض ازین طرف
و آن کسانی باشند که در نظر مردم واله و بیخویشتن نمایند
و از ایشان سخنانی شنوند بخبر از غیب و دیگر قسم کسانی
که گاه باین جانب ملتفت باشند و گاه بآنجانب و بجهت
عادت خود از طرفی بطرفی انتقال توانند کرد و معنی
سخن بطلمیوس بعد از تقریر این مقدمه آنست که کسانی
که بمقدمهٔ معرفت از جهد افضل باشند یعنی از نفس ناطقه
ایشان مستغنی بهتر رسند و بآن نزدیکتر باشند بقوة

الی

شیخ ابوسعید ابوالخیر

الهی که در ذات ایشان مرکوز باشد و آن استعداد انتقاش
باشد بنقوش که در میان متجددات حاصل باشد که آن
نقوش مقتضی وجود آن متجددات باشد و چون علم
بعلت مقتضی علم بمعلول باشد آنجا ایشان را از غیب
معلوم شود واجب الحصول بود پس یقینی بود و آنچه
گفت اگرچه بایشان از علم موضوع جهت تقدمه
معرفت یعنی علم احکام نجوم زیادت چیزی نباشد مراد
آنست که ایشان بر غیب اطلاع یابند و اگرچه از نجوم بسیار
ندانند پس اگر کسی را گمان افتد که در کلمهٔ اول منک بازاء
منها جهت این طایفه آخر گفته است آن گمان غلط باشد
چه درین صورت اغلب منک است و منها نسبت بآن
اندک و نیز برین تقدیر تقدمهٔ معرفت منها شد
موضع منقسم منک و منها نه علم نجوم که مطلوب ازین علم
آن تقدمهٔ معرفت باشد و این مناقض کلمهٔ اول باشد
پس معلوم شد که این گمان باطلست والله اعلم بالصواب

اذا طلب المختار الفصل فليس بينه وبين المطبوع
فرق مختار و مطبوع متقابلان باشد مختار کسی بود که بر
فعل و ترک کاری یا بر دو فعل متقابل مانند عدل و جور قادر
باشد و بحسب ارادت یک طرف را ترجیح دهد و مطبوع
کسی بود که بطبع مجبول بود بر میل بیک طرف تا آن طرف
از او صادر شود به یک طرف و معنی این کلمه اینست
که آنکس که او را اختیار توجه باشد وقتی بجانب مبادی
و وقتی بجانب مورد بدی چون توجه کند با رادت خود
بمبادی و اوراء ازان جهت علم بمتجددات پیش از تجدد
حاصل شود و آنکس که مجبول باشد بر مطالع مبادی و ازان
جهت عالم باشد بمتجددات پیش از تجدد میان ایشان
و فرقی نباشد در معرفت متجددات بل اطلاع بر
دو برآنچه معروض باشد از امور غیبی یکسان بود
والله اعلم **المطبوع فی الشیء** هو الذی یوجد دلیل
ذلک الشیء قویا فی مولده ، ازانجه در پیش گفت معلوم

شد که بعضی مردمان مطبوع‌اند یعنی مجبول‌اند بر معرفت
غیب و بعضی غیر مطبوع که باکتساب و توجه ارادی باز
میرسند اینجا حکم عام بیان کرد و گفت که هر کسی که بطبع
از و امری از امور صادر شود بی تکلفی و تجشم تحصیل
و وصلی باشد آن امر دلایل آن امر در فلک قوی بوده باشد در
وقت ولادت او یعنی در طالع او و قوت کواکب بعضی
ذاتی بود و آن مانند بودن در خانه شرف و حد و مثلثه
و وجه و تشریق و با تعریب محمود و امثال آن بود و بعضی
عرضی بود چنانکه در مدخل گفته شد و اما معرفت ادلا
چنان بود که مثلا اگر زحل قوی بود آنکس بطبع عمارت
و زراعت خواهد و اگر مشتری قوی بود عدل و قضا
و وزارت خواهد و اگر مریخ قوی بود شجاعت و سپاهی
بر و غالب بود و اگر شمس قوی بود تکبر و تسلط و اگر
زهره قوی بود طرب و زینت و اگر عطارد قوی بود کتابت
و حساب و اگر قمر قوی بود بقلب در آموزد و تطلع در اخبار

وآثار والله اعلم **فصل پنجم در فایده چند جهت احکام**

قال بطلميوس مشاكلة القمر في المواليد للكواكب
يجعل المولود متحركا فيما يدل عليه فان اتفق ان يكون
الكواكب قوة في ذاتها دلت على تقدمه فيه وان كانت
ضعيفة دلت على ان حركته اقوى من معرفته وظهور ما
تحرك فيه يكون من تمكن ملك الكوكب في الاوتاد الطا
لعة بها والانتفاع يكون من سعادتها وعلى هذا فقس
باقي من القسمة مشاكلة قمر با كواكب نظر قمر بود بكواكب
او يتزاجشي باايشان ونظر خاصيت كه در مدخل گفته
شد و آن مشاكلت در مواليد اقتضا آن كند كه مولود
سعي در آن معني كند كه طبيعت آن كوكب بدان دلالت
كند مثلا اگر كوكب زحل باشد دليل بود بر آنكه مولود
باصبر و قرار و تاني باشد و اگر مشتري بود دليل باشد
بر آنكه مولود با صلاح و سداد و ديانت و مروت باشد
و اگر مريخ بود دليل باشد بر آنكه با شجاعت و قوت

وهيبت

وهيبت و تسلط باشد و اگر زهره بود دليل باشد بر
آنكه با لهو و طرب و معاشرت باشد و لباقت و اگر عطارد
بود دليل باشد بر آنكه ~~با لهو و طرب~~ با كياست و
فطنت و زكا و تميز باشد و در حال قوت و ضعف و ظهور
و خفا و سعادت و نحوست آن كوكب نظر بايد كرد چه قوة
آن كوكب دلالت كند بر آنكه تقدم مولود در مقتضاي
طبيعت آن كوكب بقوت نظري زيادت از آن باشد
كه بقوت علمي و ضعف دلالت كند بر آنكه تقدم او بعلمي
زيادت از آن باشد كه بنظري و همچنين دليل ظهور آن
طبيعت از مولود تمكن آن كوكب باشد در اوتاد يا مايلي
الاوتاد فوق الارض خارج از شعاع و دليل خفاي آن طبيعت
در مولود اضداد آن باشد و دليل انتفاع و تمتع مولود
از آن طبيعت مسعود بودن آن كوكب باشد و دليل آنكه
مولود از آن طبيعت انتفاع نيابد و او را خطري و فايده
نباشد از آن منحوس بودن آن كوكب و تركيب اين

احوال از هشت نوع تواند بود که از ضرب دو در دو حاصل
اید و آن هشت نوع اینست • اول قوی ظاهر مسعود •
دوم قوی ظاهر منحوس • سیم قوی خفی مسعود •
چهارم قوی خفی منحوس • پنجم ضعیف ظاهر مسعود •
ششم ضعیف ظاهر منحوس • هفتم ضعیف خفی مسعود •
هشتم ضعیف خفی منحوس • و احکام هر یکی بحسب
امتزاج مدلولات مذکور باشد و سعادت و نحوست
اگر بحسب سیارات نباشد بحسب مقارنت ثوابت
اعتبار باید کردن و اگر قمر خالی السیر بود قوت
و ضعف متهادت او و نور او و نقصانش اعتبار باید کردن
بحسب آن حکم کرد الزهره بکسب المولود فی العضو
الذی یکون ابرجها التلذذ والکواکب نقطی بالمال
نقطی مثل ذلک • هر عضوی منسوبست ببرجی سر و
اعضا که بر سر است بحمل و این گونه شده است و هر کوکب
دال باشد بر حالی از احوال مردم چنانکه زهره لذت

و زحل بر سکون و تانی و مشتری بر جمال و مریخ بر حدت
و سبکی و آفتاب بر بزرگی و عظمت و عطارد بر زکا
و انقلاب و ماه بر سرعت و حرکت و چون کوکبی در
برجی باشد در وقت ولادت آن حال دران عضو زیادت
باشد از انکه در دیگر اعضا پس اگر بر وجهی ملایم باشد
آن حال دران عضو بر وجهی محمود بود و اگر بر وجهی غیر
ملایم باشد بعکس مثلا زهره در حمل دلیل آن بود
که لذت مولود در نظر یا تخیل یا اشمام یا ذوق یا استماع
بود و اگر در ثور بود لذت او در کردن اگر آتی باشد
یا در معانقه و اگر در جوزا بود در آنچه بدیست و انگشتان
باز کردد و بمکث تعلق دارد و اگر در سرطان بود در آنچ
در دل و ضمیر دارد و اگر در اسد بود در تحمل مشاق و حمل
اثقال و اپتنا و اگر در سنبله بود در ماکل و مشرب و
اگر در میزان بود در مصارعت و مقاومت و اگر در
عقرب بود در شهوت راندن و اگر در قوس بود در علامات

انی و اگر در جدی بود در رکوب و اگر در دلو بود در استیان
و آشنا ذکی نمودن و اگر در حوت بود در جستن و بازی
کردن و بر این قیاس دیگر کواکب و بروج طالع
طالع و ساعه همچنین بود و الله اعلم **فائده** چون خواهد که
حال موافقت و مخالفت دو شخص بداند در صناعتی
یا شغلی یا امری دیگر دلیل آن صناعت یا آن امر در هردو
طالع طلبند مثلا در زراعت زحل هر دو و در وزارت
و قضا مشتری هر دو و در لشکرکشی مریخ هر دو و در سلطنت
شمس هر دو و بر این قیاس پس اگر میان ایشان مشاکلتی
محمود یابند مانند نظر مودت و قبول دلیل اتفاق هر
دو شخص بود در آن کار و اقوی از آن دو دلیل دلالت
کند بر آنکه صاحبش رئیس و یا حاکم باشد بر دیگری و
اگر میان ایشان مشاکلتی مذموم باشد دلیل معادات
و مخالفت آن دو شخص بود و اگر هیچ مشاکلت محمود
نه موافقت باشد میان هر دو نه مخالفت والله اعلم

المحبة و البغض بوجدان من تبدیل مواضع النیرین
فی مواليد هما و مشاکلة طوالعهما یدل علی المودة
و البروج المطیع اشد محبة مراد آنست که چون موضع
شمس یکی بموضع قمر دیگری ناظر باشد بمودت
دلیل دوستی باشد میان هردو و اگر ناظر باشد بنظر
عداوت دلیل دشمنی باشد و همچنین اگر طالع دو یکدیگر
ناظر باشند بنظر دوستی یا دشمنی و هر برج که مستعلی
بود بر دیگری آن دیگر برج مطیع باشد و صاحبش
را محبت زیادت بود از آنکه صاحبش مستعلی بود و
چنان باشد که چون برجی طالع بود بروج فوق الارض
بر وی مستعلی باشند و گفته اند بروج مطیع بروجی بود
که بر صورت مردم یا حمل و ثور و جدی باشند بخلاف
سرطان و اسد و عقرب و حوت و نیز گفته اند معوج
الطلوع مطیع مستقیم الطلوع بود و چون میان نیرین
و طالعهما این مشاکلت و مخالفت نبود میان آن دو

شخص دوستی بود و نه دشمنی و ابو الحباس کوید است
شمس در موضع قمر و قمر در موضع شمس و نظر این دو
موضع بیکدیکر تربیع دوستی ایشان منسوب باشد بمجاهده
والله اعلم **یکادان یکون** من طالعه السنبله والحوت
اقوی للاسباب فی سلطانه ومن طالعه الحمل او المیزان
اقوی الاسباب فی موته ومن طالعه العقرب او الثور
اقوی الاسباب فی مرضه علی هذا فقس سایر الطوالع
چون صاحب هر خانه دلیل باشد بر سبب مقتضی مد
لول از خانه و صاحب طالع دلیل آن شخص باشد که طالع
اوست پس چون صاحب طالع صاحب عاشر بود هم
آن شخص باشد که طالع اوست پس چون صاحب
طالع صاحب عاشر بود هم آن شخص باشد که سبب
جاه خود شود واکر صاحب ثامن بود او سبب
مرک خود شود واکر صاحب سادس بود او هم سبب
بیماری خود شود واکر صاحب رابع بود هم او املاک

خود کسب کند و عواقبت او بسعی او اتفاق افتد واکر
صاحب ثانی بود هم او کسب مال خود و تثمیر آن کند واکر
صاحب ثانی عشر بود هم سبب عدا و تهای مردم شود
با خود ولیکن حکمها آنکاه واجب شود که اسباب دیکر با این
سبب منضم شود و از ین جهت حکم جزم نکرده است لفظ
یکاد آورده است یعنی نزدیک باشد و این لفظ مقتضی
ترجیح بیش نبود والله اعلم بالصواب **اذا کان عطارد**
فی برج زحل وهو قوی فی ذاته اعطی
المولود جودة الفکر فی الاصول فان کان فی برج
المریخ اعطی جودة البداهة والسفه واقوی الموضعین
الحمل عطارد دلیل فهم و سرعة رویة و نطق است
و زحل دلیل تعمق در معانی و رسیدن بغور افکار
و تانی در کارها پس چون عطارد قوی باشد
بقوتها ذاتی و در خانه زحل باشد از طبع زحل استفاده
تعمق کند پس فکرها بصواب کند در اصول و حقایق

اهور و چون مریخ دلیل طیش و حدت است اگر
در خانهٔ مریخ باشد بیهوده گوی و سفیه طبع باشد
و چون از خانهای مریخ حمل منقلبست این اثر در وی
ظاهرتر باشد و عقرب موجب ثبات حدت و سبکی
با کم کند پس این اثر زود ظاهر نشود و اگر در خانها
مشتری باشد فصاحت و وعظ خلق و تذکیر فایده
دهد و اگر در خانها زهره باشد هزل و مجون و ضواحک
فایده دهد و اگر در خانه آفتاب باشد سخنهای او از سر
بکبر و بزرگ منشی باشد و اگر در خانه ماه بود قلت فکر
و تعجیل نمودن در سخن فایده دهد و از ممازجت با
کواکب حلیلها مرکب از مقتضیات طبایع ایشان اقتضا
کند والله اعلم **اذا تولت النحوس** طالع مولد فان صاحبه
یلتذ بالاشیاء البشعة و ربما استطاب الروائح
الکریهة او غیر ذلک مما شاکل هذا. چون نحوس غیر
ملایم طبایع اکثر نوع آمد پس اگر بر طالع کسی والی

شوند

شوند و هیچ سعدی و اوتاد ان مواضع حظی ناشد و ناظر
نباشد و ناظر نباشد لا محاله طبع صاحب طالع مخالف
طبایع اکثر اهل نوع باشد پس لذت از چیزها یابد
که متنفر دیگران باشد مانند غذاهای ناخوش و بویهای مکروه
و جامهای وسخ و مباشرت با مردم کریه لقا که جامهای خلق دارند
دوست دارند و از آنچه موجب لذت دیگران باشد نفرت
گیرد و پس اگر نحس زحل باشد التذاذ او بچیزها پر درد و سیاه
و گران و حقیر و تاریک باشد و ناخوش طعم و بوی
و اگر مریخ باشد بچیزهای گرم و تیز و تلخ و سوزان و حیوانات
موذی و اشعر و تند و تیز باشد و برین قیاس والله اعلم
الاجتماع علی الاشیاء المستعملة علی المجری الطبیعی
فی المسلة یفسدها النحوس والتی علی المجری
الطبیعی فی غیر المسلة و علی غیر المجری الطبیعی یفسدها
السعود. اجتماع اشخاص نوع ایشان که بر وجهی باشد
که در طبیعت رخصت باشد و بحسب شریعت و رسم غیر

جانور مانند دُبّ یا در طبیعت بهیم رخصت نباشد مانند
سحق و لواط نظر مسعود در وی مفسد باشد و نظر نحوس
شاید [illegible]ون باشد و علّت آنست که سعود اقتضاء
اموری کنند که ملایم طبایع و مصالح ایشان باشد و نحوس
بخلاف آن **کل مولود** لا یکون طالعه و ادلّته فی بروج
ذوات صور انسیه فصاحته مقبض او معوض چون
طالع و موضع صاحب طالع و هیلاج بروج باشند که بر
صورت مردم باشند مانند سنبله و نیمه اول قوس و
مثلثه هوا آن شخص با مردمان مستانس باشد
واگر هیچ کدام نباشد صاحبش متوحش بود و از مردم
مقبض پس اگر برجها باشند بر صورت بهایم
متذلل باشد و اگر بر صورت سباع باشد متکبر
و متسلط باشد و اگر بر صورت حیوانات از مردم
نفور و گریزان بود والله اعلم **اعظم السعادات**
فی المواليد من الکواکب الثابته و من اوتاد القران

والدستور

والدستور و مکان سهم سعادة الدولة فی الطالع چون
کوکب ثابته که بر مزاج سعود باشند بجرم در نقطه طالع یا
عاشر یا مقارن صاحب طالع یا هیلاج یا [illegible] طالع
تدی باشد از اوتاد دولت یا طالع [illegible] اصغر یا اوسط
مقدم و دستوری باشد و آن بودن کواکب علوی
در تشریق آفتاب و کواکب سفلی در تغریب آفتاب بود
و در ماه بعکس و سهم سعادت که در طالع دولت افتاده
باشد در طالع مولد باشد سعادات بزرگ اقتضا کند
اذا وقع فی مولد نحس مکان سعد فی مولد آخر دلّ
علی ان مکروها یلحق فی مولده السعد فمن فی مولده
النحس وسخ المکروه من طبیعة الکواکب و ما یقع فیه
علی حسب طبیعة الامکنة و علی هذا یطرد کل ما وقع فی
القسمة. این حکم را چهار قسم باشد نحس در مکان نحس
و نحس در مکان سعد و سعد در مکان نحس و سعد در مکان
سعد و در قسم اول هر دو شخص یکدیگر را مضرت رسانند

ودر قسم دوم و سیم صاحب نحس بصاحب سعد مضرت رساند
وصاحب سعد باو منفعت و در قسم چهارم هر دو بیکدیگر
منفعت رسانند و منفعت و مضرت بحسب طبیعت سعد
ونحس باشد چه مشتری جاه و حشمت و مال دهد و زهره لذت
والنعمت وانس و مودت و زحل کبر و حیلت و خدیعت
و شکایت و مریخ ضرب و قتل بطلب و تسلط و طبیعت
عطارد چنان بود که در طالع نحس بسعد رسید و در ثانی بمال و در
عاشر بجاه و برین قیاس والله اعلم اذا کان عاشر
طالع الصاحب هو طالع المصحوب وشاکل للمتزع علی الآخر
مشاکلة موده دامت اقامته معه ولذلک طالع المملوک
اذا کان سادس طالع مالک وطالع الزوجة اذا کان
سابع طالع زوجها وحفظ الشرایط المتقدمه من المشاکلة
المحمودة فی دلالتهما دامت ایامهما واستقامت امورهما
وقل الخلاف بینهما • و درین مثالها باشد که منفعت از
یکجانب باشد چنانکه در مثال اول و دوم که هر دو صاحب

طالع

طالع تا از صاحب عاشر و سادس منفعت بود اما در مثال
سیم هر دو را از یکدیگر نفع بود چه همچنانکه سابع خانه زوجه
صاحب طالعست طالع خانه روح صاحب سابع است
و شرط آنست که میان مستولی بر یک خانه و مستولی
بر دیگر خانه نظر دوستی باشد و قبول از یکدیگر و هر دو
نیکوحال و مسعود چه هرگاه که چنین بود میان ایشان
سالها بسیار آمیزش و موافقت باشد و مخالفت
کم اتفاق افتد و اگر یکی سعد بود و دیگر نحس و نظر نظر قبول
صاحب سعد با سیرت نیکو بود و صاحب نحس با سیرت
نه نیک بود اما موافقت حاصل بود والله اعلم اذا کان
طالع صاحب عاشر طالع مصحوب فان التابع بتأمن علی صاحبه
ولذلک اذا کان صاحب السادس لمولود فی وسط السماء
یقبل التدبیر من صاحب الطالع کان حسن الملکیه بعلمه
وعلی هذا فقس ما جری هذا المجری • و در نسخهٔ دیگر گوید اذا کان
طالع تابع عاشر طالع متبوع او کان صاحب طالع السابع

من علم الحکمة والاخلاق العرفیه

و در نسخهٔ [illegible] ... نحس باشد و چهار کس [illegible] ... طرف آن بنحس ... سر انگشت ... اونهند و [illegible] ... بسیار [illegible]



[illegible] ... که از ان ... که ایروت از نهان ... رست کوف و دیوان ... دیگر کشد و بعد از [illegible] ... چهار سوی آهسته ... کشته و باتفاق [illegible]

صاحب عاشر المصحوب كان التابع بتمام على صاحبه يعني ٨
جون طالع متابع تبع او بود با صاحب طالع متابع صاحب
عاشر ايكس بود ان متابع بر مقدم خويش حكم كند وهمچنين
جون صاحب ششم كه خانه عبيد وخدم است در عاشر
طالع كسي افتد دليل آن باشد كه او غلامان خود را نكو
وبزرگ دارد وبرين قياس اگر صاحب نهم در عاشر
طالع كسي بود برادران او بر وي بزرگي كنند وهمچنين در
صاحب پنجم وعاشر فوق تيراو تا دست وموضع رفعت
وسلطنت بدان سبب اين حكم برين وجه بعاشر خاص
است ودر ديگر خانها هم برين قياس توان كرد واز
سعادت ونحوست دليل حسن معاشرت وسوء آن معلوم
كردد والله اعلم **الطول** يكون اذ لنهم في ذري افلاكها
وطوالعهم في اوايل بروجها والنقصان اذ لنهم في
حضيض افلاكها وطوالعهم في اواخر بروجها فاستقر
مع ذلك بتشريق الكواكب وتغريبها ومقامها والبروج

الدالة

الدالة على الطول والقصر دليل كوكبي را ميخواهد كه
خط او در طالع مولد بيشتر باشد وبذروه موضعي فلكها
كه بعدش بجنب خارج مركز وتدوير از مركز عالم بيشتر
بود وتخصيص آن موضع بعدش كمتر باشد ومعرفت ابعاد
بمعرفت نطاقات معلوم شود ودر حساب تعديلات
مقادير ابعاد معين گردد واوايل بروج از اول برج باشد
تا تمامي حدي تا وجهي كه در اول برج افتد واواخر بروج برين
قياس مقدار حدي تا وجهي كه در آخر برج افتد وتشريق
دليل طول باشد وهمچنين سرعت وتغريب وبطوء سير
دليل قصر وهمچنين اقامت وبروج دران مطالع دليل
طول باشد وكوتاه مطالع دليل قصر وطول وقصر پدر
ومادر وحال مولود وهم اعتبار بايد كرد پس اگر ادله طول
غالب باشد مولود طويل باشد واگر ادله قصر غالب
باشد قصير باشد واگر ممتزج باشد معتدل باشد والله اعلم
اذا لم يكن للادله في طالع المولود عرض كان عث

فصیحا او نحیفا واذا کان لها عرض کثیر کان المولود
سمینا فان کان العرض جنوبا کانت الحرکة سهلة علیه
مع کثرة لحمه وان کان شمالیا کانت ثقیلة علیه وتصرف
الادلة فی رجوع والاستقامة والمقامین تعمل ذلک
ایضا • دلیل اگر شمس بود او را عرض نبود و اگر قمر یا کوکب
علو باشد و با راس و ذنب خود باشند عرضشان نبود
اما زهره و عطارد را جون بی عرض باشند هرگاه که این عرضها
در هر دو جهت متکافی شوند ایشان را عرض نبود و عدم عرض
دلیل اقتضاء نحافت ولاغری مولود کند و وجود عرض
اقتضاء فربهی و غلط کند و جون عرض بسیار بود در
غلط بیفزاید پس اگر عرض شمالی بود و آن در قمر و کواکب
علوی و آنگاه بود که هر یک از راس خود مکدر شته باشند
و بذنب برسیده و در کوکب سفلی آنگاه که از عروض سه
گانه هیچ کدام جنوبی نباشد یا اگر باشد شمالی زیادت
باشد مولود را با فربهی و زفتی حرکت بد شوار باشد

واکر

واکر عرض جنوبی باشد فان بخلاف آن باشد که گفته شد
حرکت بر وی سهل و آسان باشد و در کواکب بیگانه مقام
اول و رجوع صحامت بود و مقام دوم و استقامت دلیل
نحافت و باید که درین حکم از حال پدر و مادر جنس مولود
درین باب غافل نباشد که انرا از جهت قابلیت ماده
اثری تمام باشد **القمر** یحص الجسد لشاهد ته ایاه فی
التصرف • قمر همه کوکب بپوندد و هیچ کوکب باو نپیوندد
و همچنین تن جانور از هر قوت که در جانور باشد جون
غاذیه و نامیه و قوت شهوی و غضبی و دیگر قوتها متاثر
شود و در هیچ قوت موثر نباشد پس بدین وجه قمر را
بتن جانور مشابهت باشد و اینست علت آنکه در طالعها
که بران حکم کنند قمر را دلیل نهند والله اعلم **اذا کان القمر**
فی مقابلة الشمس ولابس الکواکب النحسة دل علی لزوم
فی العین ولذلک ان وجدت القمر فی الوتد وکان النحسان
مشرقین بطلعان بعده والشمس فی وتد والنحسان یطلعان

قلبها وهما متقابلان فان المولود يذهب عيناه افتاب
را دليل جشم راست نهاده اند و قمر را دليل جشم جب و
كواكب بطحيه كواكبي باشند كه خرد و درهم شده باشند
جنانكه ميان ايشان تميز نتوان كرد وانرا هم سحابيات
خوانند وعدد ايشان معلوم است و در كتب مذكور
بعضي نير يا را بطحي نهند وبعضي ننهند پس ميكويد جون
نيراند ر متقابل باشند در اوتاد طالع مولودي و
مقارن كوكبي بطحي دران جشم كه نير باو تعلق دارد
نقصاني مزمن حادث شود و اكر بتقابل هردو نير در
اوتاد نخستين بعد از قمر طلوع كنند وپيش از شمس
در حد تشريق هردو جشم مولود برود والله اعلم بالصواب

اصحاب الصرع هم الذين لا يرتبط قمرهم بعطارد
ولا يرتبط واحد منهما بالطالع في مواليدهم ويكون
مع ذلك في الوتد بالنهار زحل وبالليل المريخ والنحسين
ايضا على الاان زحل بالليل في وتد والمريخ بالنهار

بوكدان

بوكدان ذلك وخاصة اذا كان الوتد السرطان او العذرا
او الحوت بسبب انكه قمر دليل جسد ست و عطارد دليل
عقل و دانش وكياست جون بيكديكر ناظر نباشند و
بطالع ناظر باشند دليل آن باشد كه صاحب طالع را نيز
دانش وكياست باشد وجون هيج كدام بطالع نيز ناظر
نباشند اين دلالت قوي تر شود وجون زحل در وتد
باشد بروز و مريخ در وتد باشد بشب دلالت قوي تر
شود پس مولود صاحب صرع شود واكر زحل بشب
در وتد باشد و مريخ بروز ان دليل بهائمت شود پس
صاحب طالع ديوانه باشد خاصه كه وتد شرف يكي از سعدين
بود با عطارد وآن سرطان وحوت وسنبله است
واين وضع اقتضاء مبالغت كند در حكم مذكور والله اعلم

في المواليد الرجال اذا كان النيران في بروج مذكرة
فان افعالهم تجري المجرى الطبيعي واما النساء فيفرطن
في الامر غير الطبيعي وكذلك المريخ والزهرة فان الجماع

يكون على ذلك وتشريق هذين الكوكبين معين على
التذكير وبغربهما معين على التانيث وزحل بمنزلة في
الخاب وعطارد يعين على الانهاك في الشهوة وعلى
هذا فقس اضداد ذلك جون در مواليد مردان شمس
وقمر در بروج مذكر ويا در ربعها مذكر باشند مرد در
رجوليت تمام باشد وبرعكس جون در بروج ويا در
ارباع مونث باشند شبيه بزنان باشد ودر مواليد
زنان باشد ~~ودر مواليد~~ جون در بروج مذكر باشند
در امور غير طبيعي بافراط باشند ودر بروج مونث
بر قاعده طبيعي باشند ومريخ وزهره جون در مواليد
مردان در بروج مذكر باشند مجامعت بروجه طبيعي
كنند واكر مشرقي باشند بقوت تذكير زنانرا خط تمام
رسانند پس اكر در بروج مونث باشند كه ميل
بغلامان كنند واكر زنان فهم مغربي باشند بضد آن باشند
وممكن با آن كنند كه با او مجامعت كنند ودر مواليد زنان

جون

جون شمس وقمر در بروج مونث باشند ودر ارباع مونث
بر قاعده طبيعت زنان باشد واكر در بروج وارباع مذكر
باشد شبيه بمردان كنند ومريخ وزهره در بروج مونث مجامعت
بروجه طبيعي اقتضا كنند ودر بروج مذكر ميل بسحق كنند واز
مردان دوري جويند واكر مغربي باشند در شهوت وميل
بمردان مولع باشند واكر با آنچه در بروج مذكر باشند
زحل ناظر باشد وشرقي باشند فضايح ازو حادث
شود وممازجت عطارد در هر باب دليل مبالغت باشد
دران باب وافراط در شهوت ونظر مشتري اقتضاء
آن كند كه آنچه از مردان وزنان صادر شود مطابق قانون
ملت باشد ونظر مريخ بزهره نظري غير محمود خلاف
اين اقتضا كند والله اعلم اذا كان المريخ مجاسد الرأس
الغول ولم ينظر الى درجة القطع سعد ولا في الثامن سعد
وصاحب التوبة من النيرين مقابله للمريخ او في تربيعه
فان المولود يضرب عنقه وان كان النيرين في وسط

السما صلبت جثته وان بنا ظرت الكوكبين من الجوزا
والحوت قطعت يداه ورجلاه • راس الغول كوكبي
نحس است بر مزاج مریخ در ثور که دلیل گردن زدن باشد
چون با مریخ بود در یک جزو و مجتمع و سعدی ناظر نباشد
که باز دارد و سعدی در ثامن که بیت الموت است نباشد
که دلیل بر دفع مرگ باشد یا خالی نا[illegible] و نیز نوبت
بر مقابله یا تربیع مریخ باشد این جمله اقتضاء آن کند که
گردن صاحب طالع بزنند پس اگر آن نیز در عاشر
باشد نزدیک بدرجه عاشر تن او را صلب کنند و اگر زحل
و مریخ از جوزا که دلیل دستهاست و حوت که دلیل پایهاست
بیکدیگر ناظر باشند دستها و پایها او ببرند و اصحاب تجربه
این هر یک را مثالها از تجارب [illegible] خود ایراد کرده اند والله اعلم
اذا جاپد المریخ صاحب الطالع فی الاپد ولم
یکن للمریخ خط فی الطالع ولا فی الثامن سعد احرق المولود
بالنار • اپد از بروج آتشی در ولایت برانش مبالغت
زنند

تر باشد و مریخ کوکب آتشی است پس اگر مریخ را در طالع
حظی باشد شریک صاحب طالع باشد بمضرت زیادتی
بکند و سعد در ثامن مرگ بد باز دارد پس چون این معانی
حاصل نباشد اقتضا سوختن مولود باتش کند والله اعلم
فائده هر کوکب نحس یا سعد که در اصل طالع اقتضاء اثری
کرده باشد چون بموضعی رسد که دلیل باشد بر حصول آن
اثر در وقت [illegible] یدن او بآنجا یا بر موضع سیر بالنهایات
دلیلی [illegible] ذرد از وی تاثیری بر مقتضاء طبع او متوقع باشد
اما هر چه بخلاف آن باشد در اصل اقتضا نکرده باشد
با[illegible] ذکور برسیده او را هیچ اثر نباشد والله اعلم
فا[illegible] احوال مولود در روزگار حیوة از خداوند
طالع جاه [illegible] گرد چه خداوند مثلثه اول
[illegible] دل عمر و خداوند مثلثه بر میانه عمر و
[illegible] و بر قوت و ضعف ایشان حکم باید
ستارگانی که دلیل اند بر سعادت

اکر فوق الارض باشند و شرقی دلیل کند بر سعادت
در اول عمر و اکر غربی باشند و تحت الارض بر آخر
عمر و بدانکه طالع دلیل آید بر اول عمر و دهم و یازدهم
بر روزکار جوانی و هفتم و هشتم دلیل آید بر روزکار
بزرگ شدن و چهارم و پنجم دلیل کند بر روزکار پیری
و آخر عمر چون قوی حال باشند دلیل کند بر نیکوئی
احوال مولود بدان وقت و اکر بد حال باشد بر بدی
والله اعلم **فائده** بدانکه سبب سعادت و مال از
سهم سعادت معلوم شود چون در شرف آفتاب باشد
مولود از سلاطین و اکابر مال یابد و با ایشان اختلاط
کند و همچنین اکر در خانه آفتاب باشد ~~مولود از سلا~~
و چون در شرف مشتری باشد از شریفان و بزرگان
و عالمان منفعت یابد و اکر در شرف مریخ باشد
از امیران و سپهسالاران و قایدان نیکوئی بیند
و با ایشان نشینند و در شرف زهره از خاتونان و زنان

و خادمان

و خادمان و معینان و در شرف عطارد از دبیران و متصرفان
و در شرف قمر از مصلیان و عالمان و وزیران و رسولان
یا عامه مردمان و پیکان منفعت بیند بحسب قوت و سعادت
این خداوندان شرف و ضعف ایشان و خانها نیز بر این
هم این دلیل کند الاکثر والله اعلم **فائده** بدانکه کسانی
که درویش زایند و توانکر و مالک میرند ماه و آفتاب
از سقوط طالع یا خداوند طالع نکیرند و خداوند طالع در
وتدی از اوتاد های طالع باشد متصل و مقبول و قوی
حال **اما** آن کسانی که ملک زایند و درویش میرند
وقت زادن ایشان ماه و آفتاب و خداوند طالع
ایشان از اوتاد ساقط باشند و خداوند اوتاد طالع
متصل باشد بنحوس **اما** آن کروهی که درویش
زایند و درویش میرند وقت زادن ایشان ماه
و آفتاب و خداوند طالع از سقوط طالع ستارکان دیکر
متصل باشند هم از سقوط طالع **اما** آن کروهی که

مالک زایند و ملک بزرگ میبوند و در میانه عمر شان
کاه کاهی درویشی افتد از نحوست ستارکان تحویل و ذاتها
و ضعف سعد تا اصلی بود اما آن کروهی که درویش
زایند و درویش میرند و در میانه دولت یابند ستارکان
اصلی ضعیف باشند و در میانه قوی کردند والله اعلم
اما جون مولود را زهره در طالع باشد و مشتری در
دهم خداوند طالع ملک کردد خاصه که ماه و آفتاب در
طالع باشد یا بخداوند طالع ناظر باشند و جون زهره
در نهم افتد و مشتری در طالع خداوند طالع امام دین
و زاهد کردد و اکر زهره در نهم باشد و عطارد نیز طبیب
کردد و معروف شود و اکر عطارد در طالع باشد و
مشتری در نهم خداوند منجم و شمار کیر کردد و اکر نیز مشتری
و عطارد در نهم باشند و زحل در طالع و بعافیت کوشه
نشین و متعبد کردد ان شاء الله تعالی اکر ماه و
عطارد بخداوند طالع ناظر باشند و متصل خداوند طالع

طبیب

طبیب باشد اکر طالع را ماه و مریخ در دهم افتد
خداوند طالع اهنکر باشد و اکر مریخ و افتاب در
عاشر باشند و زحل در طالع محتسب کردد و حاکم و اکر
عطارد و مشتری در نهم باشند با آن صورت زاهد و عابد
باشد و خوابها راست بیند و بسیاری الکابر و مشایخ
صاحب منصب پیوندد و کرامی دارندش و اکر
عطارد و مریخ و زحل در طالع باشند و مستولی خداوند
طالع راه زن باشد و کارها بد کنند و اکر عطارد
و ماه و زحل در دهم افتد خداوند طالع درودکر باشد
و یا پتنک تراش و اکر عطارد و زحل و مریخ در دهم
و دوم طالع افتد خداوند طالع کشتی بان باشد و اکر
عطارد و زهره و زحل در ششم طالع افتند و بیکدیکر
متصل باشند خداوند مولود نخجیربان و صیاد باشد
و اکر عطارد و زهره در دوم یا در دهم افتد خداوند
خداوند طالع سیم پالا باشد و اکر عطارد و زهره

در اوتاد طالع بیکدیگر متصل باشند از تربیع خداوند طالع
مطرب باشد و رود زن و چون زحل و ماه از سقوط
طالع در حظوظ باشند و با یکدیگر متصل خداوند طالع
کرنابان باشد و چون زهره و مریخ از سقوط طالع
از سقوط طالع از نظر محبت بیکدیگر متصل باشند
خداوند طالع درزی باشد و اگر نیز زهره خداوند
طالع باشد در دوم بود در خانه مریخ کردزی و دورنده
باشد و اگر آفتاب و ماه از نور یا از اوتاد بخداوند
طالع نکوند خداوند طالع رایض باشد و چون عطارد
و زهره و ماه و مریخ بوتدها طالع بیکدیگر نگرند خداوند طالع
طلسم ساز و حیلت کرد و بطال دکارها زرق کنند
و چون عطارد و مریخ در وتدها طالع افتدی نظر
مشتری و آفتاب و زهره خداوند طالع سوگند خواره
باشد خاصه که برج ثابت بود و چون عطارد از هبوط
خویش با زهره افتد و خداوند طالع بدیشان ناظر

باشد

باشد مولود مسخره و خندان روی باشد والله اعلم بالصواب

فصل ششم در آمدن خداوندان اوتاد در اوتاد چهارگانه و فایده چند آمدن

آمدن خداوندان طالع در طالع دلیل کند بر سعادتی که بنفس
باز گردد و قوت ذاتی و صحت بیفزاید ان شاء الله تعالی
و در وتد عاشر از بزرگان و ملوک و اکابر و اکاسره
نفع بینند و خوشدلی و یا از ضیاعات و صنعت خویش
منفعت یابند و در هفتم دلیل کند بر معاملات تا منازعات
با ازواج و شرکا و اگر مسعود باشد از ایشان سعادت
یابد و بمقصود تا مقصد رسد و تواند بود که شرکتی کند یا
زنی خواهد یا روسپی بارگی کند والله اعلم و آمدن بوتد
رابع اگر قوی حال باشد دلیل کند بر سعادت یافتن از پدر
و یا از جهت ملک و عقار و کشت و کاو آب کشی و عمارت
کردن و کارها قدیمی و اصلی بدست گرفتن و از بد عواقب
کار اندیشها کردن و اگر درین چهار اوتاد مسعود و قوی

حالی باشد درین چیزها افزاید والاختلاف این باشد
والله اعلم از آمدن خداوند عاشر در عاشر دلیل کند
بر زیادتی عز و جاه و ترتیب و کار از سلاطین کارها
نیک یابد و سعادت بیند و آنچه بدین خانه تعلق دارد نو
کرده باشد که از صناعت خویش یا از مادر بهمنع گردد
انشاء الله تعالی و در وتد چهارم دلالت کند بر سعادت
از سبب ازواج و شرکا و بسبب قضایا و معاملات
و خصومات از بزرگان و قضاة مدد و معاونت بیند
و میان شرکا و ازواج متوسط شوند و آمدنش
بوتد رابع سعادت یابد از سلطان و مدد و معاونت
بیند بسبب ملک و عقار و عمارات زمینها و بنیاد
شهرها و بقعها و راندن جویها و تواند بود که بسبب
خراج ماده فتن اندک مایه اندیشناک شود از سلطان
و اکابر و بسبب کارها قدیم بدیشان محتاج شود
والله اعلم و از آمدنش در طالع دلیل کند بر سعادت

یافتن

یافتن از بزرگان و سلاطین بسبب حیلتها و چیلتها و
توسل بدیشان و بر کارهای عامه ایستادگی نمودن و
چون مسعود بود درین اوتاد در سعادت افزاید و
اگر منحوس بود خوف و خطر باشد والله اعلم بالصواب
آمدن خداوند سابع در چهارم دلیل کند بر یافتن سعادت
بسبب تجارت و معاملت با پادشاهی کند و الفت
با ربان و موافقت با متنازعان و ضدان و شریکان
در شرکت غالب آید و اگر مسعود بود امانت و راستی
بجای آرند و اگر منحوس بود مخالفت و داوری روی
نماید والله اعلم و آمدنش در دهم دلیل کند بر سعادت
یح یافتن بسبب معاملت و تجارت و نفع گرفتن از بزرگ
و بدین سبب از سلطان و بزرگان با صناعان و صنعت
کاری نیکو لی بیند و تمتع یابد و از آمدنش در طالع
دلیل کند بر سفر کردن و حرکت بسبب طب و نجوم و با
خریدن الات این چیزها و حیلت گری مشغول شود و یا

زني خواهد ويا شركت كند يا منازعت با ضدان وزنان
واستيلاء خداوند طالع را باشد درين باب والله اعلم
واز آمدنش در وتد چهارم دليل كند بر سعادت از
جهت خريد وفروخت وبسبب پدران وزنان وملك وعقار
وكشت وزرع شاد شود وتمتع يابد وباعزم بقعه كند
والله اعلم واگر منحوس بود حالها بر ضد اين باشد
كه گفته شد والله اعلم اما از آمدن خداوند چهارم
در چهارم دليل كند بر سعادت يافتن بسبب پدران
وكارهاء نهاني وانديشهاء نيك وآمدنش در رابع
دليل كند بر آنكه بسبب زنان وشريكان ومستاجران
از غله وارتفاع وكشت سعادت يابد وبر املاك ايشان
مشرف گردد وتواند بود كه از خانه خويش نقل كند با
املاك وخانه زنان يا شريكان آيد ويا سفري كند
والله اعلم واگر در وتد عاشر آيد دليل كند بر رياست
يافتن وسروري بسبب سلطان يا عميدي وكند

اوري

اوري كردن ويا بر سر عمارات بودن وكشت كردن
ودهقاني وآنچه بدين ماند ويا از صانعان وصنعت
منفعت يافتن وتواند بود كه پدر از خانه نقل كند بخانه و
مادر وپدر باشد كه خصومت وداوري كنند ودست
مادر را بود بر پدر واگر منحوس بود بسبب سلطان
از جهت حيلتي كه ازو در وجود آمده باشد مخوف شود
وبر موضعي مرتفع مدتي بازماند والله اعلم واز آمدنش
در طالع دليل كند بر يافتن مراد بسبب ملك وعقار وزراعت
ودهقنت وخريدن خانها واملاك ويا حيلت كردن و
جستن غور كارها وبدانكه اين چيزها آن وقت
دليل كند كه در اصل قوي افتاده باشد وبرين نوع اسباب
دليل كرده باشد تا اينجا سود دارد ومنفعت بازدهد واگر
سبب مضرت وفساد شود خاصه نحس بود يا منحوس
كه موكد تر باشد فائده ستارگان چون از
تحت شعاع بيرون آيند دليل كند بر چيزها نو وابتداها

وچون با حذاق نزدیک شوند دلیل آید بر چیز ما کهن والله
اعلم **فوائد** قال الحکماء اذا کان المریخ مع
الذنب فی درجة المواليد بلغ المولود اتم السعادة **فائده**
وکویند چون طالع مولودي حمل باشد و مریخ در شرف
باشد در جدي شقي و بدبخت باشد و فکر و اندیشه بسیار
کند و بسیار غم باشد و بحال خویش راضي نشود و
تواند بود که با مخالفان و خوارجه یکی شود و مایه فساد
بود والله اعلم **فائده** واکر طالع حمل باشد و قمر
در جوزا بود عمرش دراز باشد لیکن در شدت و سعادت
واکر طالع حمل باشد و قمر در عقرب بود قتال و سفاک
و خونریز بود **فوائد** قال اذا استعلی زحل
علی الزهرة کان المولود عنینا لا زوج له ولا شهوة
ولا یمثل الی النساء والله اعلم **فائده** اکر زهره
بر زحل مستولي و مستعلي باشد مولود در هر وقت
زن خواهد یا شوي کند والله اعلم **فائده** حکیم کوید
اکر

اکر مریخ مستعلي باشد بر زحل مولود بیوسته بیمار
چیز و ضعیف باشد و اندک قوت و اکر مستعلا زحل
باشد مولود جسیم و قوي و جلد باشد **فائده** و
اکر قمر در مواليد میان نحسین باشد منصرف از یکي و
متصل بدیکري با طبیعت آن برج نظر کند اکر در آبي
بود از برص و بیسي خوف بود و اکر در برج اتشي باشد
از جذام خوف بود و اکر در هوائی باشد از با دوزین
و نقرس خوف بود و اکر در راضي باشد از دیوانکي
و مرة سودا و آنچه بدان ماند خوف بود مادام که اتصال
از تربیع و مقارنه و مقابله بود والله اعلم **فائده**
و میکویند در بروج مواضعي چند هست که اکر قمر بوقت
ولادت در وي محبوس بود و خداوندش نیز دلیل
کند بر فسادي که بنجنهار سید وان در اسد از بانزدهم
درجه است با هشتم هم در جه عقرب و **یح ط**
کاکح و در قوس از **و** تا **ط** درجه و در سرطان

درط درج والله اعلم فائده وگفته اند چون قمر بزحل
مهو پس شود دلیل بود بر نزول آب در چشمها فواید
بوزرجمهر حکیم اذا کانت الشمس بین کوکبین قد ناظرین
النحسین قطعت علیها لا محاله فائده وگویند چون قمر
در جزو طالع باشد قطع کند مانند جرم مریخ خاصه اذا
ولی شیئا من الطالع وفي نسخ من الثامن وتربیع الشمس
والقمر کتربیع زحل والمریخ وتربیع عطارد اذا کان مع
المریخ او ناظر الیه من مقابله کتربیع المریخ ومقابله عطارد
الزحل کمقابله زحل والمریخ والله اعلم فواید قال
المشتري یحل ما یعقد زحل والزهرة تحل ما یعقد المریخ
والمشتري وزحل اذا اعطیا خیرا طولاه واتناه زحل
اذا اعطی الملک واذا انحس الرزق بالارض واهلک
والله اعلم فائده کوشیار گوید تثلیث وتسدیس
دلالت کند بر سهولت امر وآسانی کارها ونیکویی نفس
وتربیع ومقابله بر عسر وتعویق والله اعلم فائده

قبول

قبول ایام دلالت کند بر تمام کار وقبول وسط بر میانه
وغیر مقبول بر امید داشتن وطمع وپس والله اعلم فائده
قال لا تقطع الحکم بشهادة واحدة ابدا فائده
اولا الشيء الواحد اذا اتصل بعضها او نظرت دلت علی
قوت ذلک الشيء وتمامه طول بقائه واذا کان بالضد دلت
علی الضد والله اعلم فائده مشرق قایم مقام اوتاد
ومغرب قایم مقام ما یلی الاوتاد وتحت الشعاع بمقام
زایل وساقط فائده آنچه از دی قمر منصرف شود
دلیل کند بر کارهای گذشته ومتصل شدنش بر آنچه خواهد
آمدن وخداوند خانه قمر دلیل کند بر عواقب کار ماننده
خداوند چهارم فائده اتصال الکواکب بالکواکب
کالبادي في طلب امر منه والراغب الیه في ذلک کاتصال
صاحب الطالع بصاحب الثاني یدل علی طلب المال والسعي
فیه واتصال صاحب الثاني بصاحب الطالع یدل علی اتیان
المال عفوا من غیر کثیر طلب والله اعلم فائده

بدانکه نحس مشرقی دلیل کند بر آفت ومغربی بر علل وبیماری
والافه ما یحدث بعد والعلة ما یحدث شیئا بعد شیء والله
اعلم **فائده** بدترین نحوست نیرین است که نحوس
پیش از آفتاب طلوع کنند وبعد از طلوع قمر وبدانکه
ضرر شمس در مقارنه مریخست ودر مقابله زحل وضرر قمر در
مقارنه زحلست ودر مقابله مریخ **فائده** اذا تولت
السعود مواضع الخوف جاءت بالمکاره من ذوات السلامة
واذا تولت النحوس مواضع السعادات بالخیرات
من ذوات الشر وعلی هذا یقاس اذا تولت النحوس
مواضع الشر وتولت السعود مواضع السعادات
بالخیرات من ذوات الشر والله اعلم **قال**
کوشیار حیث ما قلنا صاحب بیت فانا یعنی به المستولی
علیه والله اعلم وطلب مستولی کردن چنان بود که نظر
کند با خداوند آن خطوط آن خانه که خواهد هر کدام را
که خط بیشتر او مستولی باشد چنانکه خداوند خانه را

پنج

پنج شهادت نهد وخداوند شرف را چهار وخداوند
مثلثه اول را سه وخداوند مثلثه دوم را دو وخداوند
حد را یکی وبر آنکه در خط خویش باشد آن شهادت مضاعف
شود چنانکه خداوند خانه چون در خانه باشد شهادت او
ده باشد وهم برین نوع در همه گوید پس شهادات را
جمع کند هر کدام را که بیشتر باشد مستولی وخداوند خانه
او باشد وتدبیر او را بود وآنچه بشهادت بوی نزدیکتر بود
شریک باشد واگر دو کوکب پیدا دیی باشند خداوند
خانه را پیش دارند والکواکب الحال فی البیت مع
قلة الشهادة الاحد المستحقین بالاستیلاء علی البیت و
الکوکب الراجع مع شهادة کثیرة لا یستحق التولی
علی قول المتقدمین مثلا چنانکه طالع حمل باشد بیده
درجه ومریخ خداوند خانه باشد چهار شهادت دارد
وبعضی پنج بنهد وشمس که خداوند شرف سه شهادت
دارد واو خداوند مثلثه اولست بر روز دو شهادت

دارد و مشتری خداوند مثلثه دوم یک شهادت
دارد و زهره که خداوند خداست یک شهادت
دارد پس وای برین خانه افتاب باشد بر ه شهادت
دارد و مریخ شریک او جه جهار شهادت دارد
و برین منوال طلب مستولی کند در همه اعمال
والله اعلم فایده بدانکه برجها دلیل برسی و کلی
و جرب و صم و اصلع و بیکی ریش و بی ریشی که انط
کویند و دیگر عیبها و علتها و آنچه مانند این باشد حملست
و سرطان و عقرب و جدی و حوت پس جون قمر
با سهم الغیب با سهم السعادة در یکی ازین برجها نحوس
باشد دلالت برانکه مولود بعضی ازین علتها مصیب
شود و اگر بعضی ازین ادلا درین برجها باشد و مشتری
در ثانی عشر طالع بود مولود اصلع باشد و کذلک
ان القمر فیها و هو تحت الشعاع والله اعلم فایده
بطلمیوس کوید ممازجت جهار است اول انکه سعد

بو جایگاه بیم و نحوس مستولی بود مکروه از کسانی خیزد
که بسلامت منسوب باشد و در دوم اگر نحس مستولی
باشد بیدادی از کسانی رسد که بظلم منسوب باشند
و اگر سعد بر جایگاه سعد مستولی باشد سعادت
از کسانی رسد که نیکو کردار باشند و اگر نحس و جایگاه
سعد مستولی بود نیکویی از خداوندان بدی رسد والله
اعلم فایده قمر جون بستاره پیوندد که در شرف خویش
بود رفعت و بزرگی یابد و اگر مقبول بود بسندیده بود
و در بهتری و سروری و راستی و رزد و اگر بکوکبی پیوندد
در آخر برج مولود کوتاه بود والله اعلم فال
بطلمیوس البحارین الصحیحة للاعلا و هی الاوقات
التی یظهر فیها استعال حال العلیل اما الی خیر واما الی
شر فی زمان یسیر هی کنوبة القمر فی زوایا مربع محیط
فلک المستقیم والبحر الذی یکون قبلها و یندر بها هو
کنوبة القمر فی زوایا الثمن والدین قبل هذا هو

جهار بیوت زوایا ذی الستة عشر ضلعا هذا بعد ان یکون
حال المریض جاریة علی الاستواء ولم یزعره بشی من خارج
واذا وجدت فی هذا الزوایا سعودا من الثابتة والمتحیرة
دل علی انتقال صالح وان وجدت فیها نحوسا دل علی الانتقال
ردی الا ان یکون النحس مضادا للعلة وهو فی حیزه و
القمر فی هذه المراکز یدل علی العلل الحادة والشمس
علی العلل المزمنة وکذلک کل کوکب فیما للکوکب من الاخلاف
این کلمه مشتملست بر علت امتیاز ایام بحران در
امراض حاده از دیگر روزها جه نزدیک اطبا جهارم
وهفتم و نهم و یازدهم وجهاردهم وهفدهم و بیستم و بیست
ویکم وروزها دیگر بعد ازان روزها بحرانست وبحران
صحیح قید کرده است از جهة انکه اگر بحران در روزهای
دیگر افتد ان بحران بتباهی انجامد وبحران مکافحت
طبیعتست با علت ودران اوقات اگر طبیعت غالب باشد
حال بیمار بخیر انجامد واگر مغلوب شود بشر انجامد وچون

فلک مستقیم یعنی دایره معدل النهار بجهار قسم متساوی
کنند د و تربیع و مقابله معین شود بحسب مطالع و بدرج سوا
باشد تفاوت اندک نکند وبان سبب وقت بحران از غیر
تربیع بیشتر باثر افتد و تربیع و مقابله اوقاتیست
که قمر که دلیل حوادث عالم کون وفسادست دران اوقات
بنظر عداوت بموضع اصل ناظر باشد وچون موضع که در
ابتداء مرض قمر آنجا بوده اقتضاء مرض کرده باشد
موضعها که مخالف آن موضع باشد اقتضاء نقصان و
ضعف آن علت کند و مکافحت طبیعت دران وقت
ادا باصلاح بیشتر کند جه خصم را در حال ضعف آسانتر
قهر توان کرد باین سبب بحران درین اوقات نیکو باشد
و ادا بصلاحت بیشتر ازان کند که در غیر آن اوقات پس
بحرانها بزرگ بهفتم وجهاردهم وبیستم تا بیست ویکم باشد
وچون دور قمر در بیست وهفت روز کسری تمام شود
وبه بیست وهشت نزدیک ربع اول در روز هفتم تمام شود

وبتصف در روز جهار هم وتقدم وتا اخر ساعت بحران
ازان روزها خالي باشد اما به ربع تمام میان هشتم
وبیست ویکم باشد وبآن سبب بتقدم در هشتم افتد
وبتاخر در بیست ویکم ورسیدن با موضع اصل در بیست
وهشتم باشد وبعد ازان دور با سر گیرد اما بقاء
علت تا آن وقت دلیل غلبه ماده علت وقلت حرکت آن
ماده باشد پس آن بحارین ضعیف باشد وجون هر
ربعي بدو قسم کنند جنانکه هم فلک بهشت قسم کرده باشند
در زوایا مثمن هم بحران باشد وانرا ایام انذار خوانند
که در هر جزوي ازان انذار کند بحراني که در ربع افتد
جنانکه جهارم انذار کند بهفتم ویازدهم بجهاردهم وهفدهم
بهشتم یا بیست ویکم وبیست وجهارم به بیست وهشتم
وجون هر ثمني را باز بدو نیم کنند باز فلک شکلي
شانزده گوشه پدید آید دران اوقات هم باشد که
بحراني با انذاري باشد وزاویه اول میان دوم وسیم باشد

وزاویه سیم میان پنجم وششم وزاویه پنجم در روز نهم
وزاویه هفتم میان دوازدهم وسیزدهم وزاویه نهم میان
پانزدهم وشانزدهم وزاویه یازدهم روز نوزدهم وزاویه
سیزدهم روز بیست ودوم وزاویه پانزدهم میان بیست
وپنجم وبیست وششم واین اوقات با دقات هشتگانه
تمامي شانزده بحران باشد وطبیبان این بحرانات
شناسند از طریق تجربه اما علت آن ندانند ودر بحراني
که در میان دو دور باشند گردان باشند ویکي جازم
باشند پس اگر در موضع بحران سعدي باشد آن بحران
بزوال علت ادا کند واگر نحسي باشد یا قمر دران محترق یا
باشد با استیلاء علت وضعف طبیعت ادا کند مگر وقتی
که تاثیر نحس ضد تاثیر علت باشد که هم مقتضي صحت شود
بشرط آنکه نحس نیک حال در حد خود واین بحارین باد
استقامت آنگاه باشد که طبیعت وعلت با یکدیگر بر
نظم طبیعي باشد وآن خارج سببي دیگر باور علت شود

وبیمار را ترس باشد اما اگر بغیر علت که با ول عرض بود
باشد سببی دیگر مضاد طبیعت با علت منضم شود
این ترتیب بر وضع خود بماند وبباید دانست که اینجا
مذکور که بر سیر قمر متقدرست امراض حاده را باشد
واما امراض مزمنه را از سیر آفتاب دلیل باید ساخت
واوقات رسیدن او بزوایا شانزده گانه خود باشد
وچون طبایع واثار دیگر کوکب که بمنزلت اخلاف
حیوانات باشد معلومست از اتصال بایشان در اوقات
بحرانها حکم باید کردن بحدوث احوال مناسب اثار
آن کوکب والله اعلم بالصواب **فصل هفتم**
در معرفت چیزها که از مولود صادر شود چون
حکمت وحلم وسکرنت وآنچه بدین ماند بدانکه
حلیمی وپاکی از شاکله زحل با فتاب وممازجه مشتری
بشرکت وخداوند طالع وعطارد در برجهاء ثابت و
افتادن مریخ از دلیلها دانند شرم از سعادت زهره

بمشتري ودور بود از نحوس بي شرمي از نحوست زحل
بمریخ تا راجع یا بر مقابله شمس وافتادن دلیل از زهره
ومشتري دانند خوش خوبی واخلاق از مشارق بودن
دلیل وپیوستن بستارگانی دور از نحس ومسعود بودن
عطارد از زهره ومشتري دانند بد خوئی از نحوست
عطارد بزحل دانند یا بودن در رجوعت واحتراق و
هبوط یا بر مزاج با ستاره بیابانی از مزاج نحسان
بودن یا بر شکلی بد بودن از آفتاب وبنگر تا کدام ستاره
زودتر بدرجه طالع پیوندد وقت ولادت بیرون از قمر
که مولود آن طبع دارد والله اعلم کارگزاری وروانی
از مشرق بودن دلیل وپیوستن بستاره گرم مزاج در
برجهاء منقلب وسبک واتشی وهوائی یا در اول حمل
تا سرطان واز میزان تا جدی دانند والله اعلم
گرانی درکارها از پیوستن دلیل بستاره بطی هوا
سیر در برج ثابت مای وارضی بود یا در ربع غربی

از اول سرطان تا میزان واز جدی تا حمل راستی و
امانت از پیوستن دلیل در وتدی و برجی ثابت مستقیم
طلوع وسبک رو تا سعدی ممازجتی دارد و هردو مسعود
باشند وصاعد در شمال والله اعلم دروغ و خیانت
از بودن دلیل در برجهای ساقط از طالع وآفتاب و
برجی معوج وپیوستن بمریخ ودر رجعت باشد یا هابط
ویا زحل ممازجت کند وزحل منحوس یا راجع
دانایی وحکمت از مسعود بودن دلیل از عطارد
وسهم سعادت وسهم دین راشرفها دلی باشند در جایهای
نیک وبر نظر بسنده ارشمس احمق از نحوست دلیل
با تبازی عطارد واو نیز منحوس بود وبروج که برصورت
نهی اند مستولی باشند والله اعلم بار پایی دادن
دلیل تدبیر خود بستاره اندر وتد افتادن نحوس از وجاه
نحوست عطارد وزهره سخاوت ومروت وکرم
از بودن دلیل طالع ودوم در برجهای مطیع ومسعود

بودن

بودن سهم سعادت وسهم مال وخداوند طالع تدبیر ستاره
دهد که صاعد بود اندر دهم ومسعود بودن ارباب مثلثات
نیز که خداوند نوبت بود والله اعلم شومی وبدگهری
از بودن خداوند طالع ودوم در جنوب ونزدیک بودن
بجای بسته ذنب یا در درجات مظلم وقتم یا هابط بود والله اعلم
~~حد از پیوستن خداوند طالع ودوم در جنوب و~~
~~نزدیک بودن بجای بسته ذنب یا در درجات مظلم وقتم~~
وهفتم بیکدیگر وافتادن دلیل از نیرین وسهم سعادت و
زحل سهم را منحوس گردانند وصاعد بود یا دلیل برمجاسده
ذنب باشد یا با ذنب جوزهر خویش والله اعلم کبر
وتنعم پیوستن دلیل بستارکان ضعیف صاعد وکذگشتن
بلاء منحوس ونحوست عطارد یا شکلی مخالف طبع
والله اعلم اند وهکینی از بودن دلیل بود وقابل تدبیر
او ورا سید یا میزان وعقرب وجدی وکذشتن نیز زحل
وبودن در درجات مظلم وشهادت عطارد ممازج با زحل

بسیار گفتن از بودن عطارد در وتدی و مزاج مریخ
و بودن دلیل در جوزا یا در سنبله و میزان و بودن
مریخ با آفتاب در وتدی والله اعلم گنگی و لالی از بودن
عطارد در برجها کم آواز یا شهادت زحل ساقط و راجع
والله اعلم حفظ از شهادت عطارد بشمس و صلاح
شکل و قوت در جوزا و سنبله و میزان و نظر از قبول و
معتدل مزاج والله اعلم نسیان از فساد نیرین با حال
دلیل اندر سرطان و مثلثه آتش و افتادن از آفتاب
و سهم السعادة و سهم الغیب و بودن درجات مظلم
کین زحل منحوس یا راجع بود و دلیل بد و پیوندد
و شهادت زحل را بود والله اعلم بیهوده گفتن از شهادت
مشتری و زحل و مزاج شان و منحوس بودن در برجهای
نر و افتادن دلیل از نیرین و سهم السعادة نمیمه و
سخن باز گردانیدن و از نقل دلیل میان دو ستاره در
رجوعت منحوس از مریخ در برجی معوج الطلوع والله اعلم

طبع

طبع از نحوست دلیل بمریخ و زحل خاصه که راجع
بود و بودن طالع از صورت راس الغول و ممسک
الحمه والشجاع و عقرب خاصه پس که طبع برای گردن
و ممنی بد دارد والله اعلم بیماری چشم جایگاه قمر و آن
ستاره که بد و ناظر بود از نظر دشمنی و حصار آفتاب
و ماه میان نحسان و بودن نیرین با نحوس در اوتاد
خاصه در وتد مغرب دلیل بود بر تباهی چشم و گویند
بروز چشم راست آفتاب راست و چشم چپ قمر را و
بشب بخلاف این ما شاء الله گوید چون قمر ممتلی
بود اندر خشم و بمریخ پیوندد از نظر دشمنی دلیل
کند بر کوری و بودن آفتاب و ماه اندر طالع و مریخ اندر
دوم دلیل بد است و در اسد و بودن نحس در دوم آفتاب
و مقابله قمر بی نظر سعد و همچنین منحوس بودن قمر
چون از اجتماع یا استقبال بر گردد و بودن زحل و
مریخ بر نظر دشمنی مشتری و زحل با قمر اندر قوس و جدی ضعیفی

حال نیز بن روشنائی نشود و سهم السعاده همچنین ولایتی
دارد قوی واما آن مواضع که دلیلست بر تباهی چشم
از بروج بروین از ثور سحابی از سرطان نثرش از
عقرب تیر قوس سحابی او سط جدی او ربز دلو سحابی
سنبله درجات محترقه قلب اسد والله اعلم سخن گفتن
چون قمر از تحت الشعاع بر کرد و بعطارد بپیوندد و
عطارد منحوس از زحل سخن بدشواری تواند گفتن و عطارد
بر مقابله مشتری و قمر منحوس همچنین و زحل و عطارد اندر
وتد خاصه مغرب فافا بود و اگر قمر با مریخ بد و بپیوند دبهتر
باشد نظر زحل بعطارد از برجی بی آواز دلیل کند بر
تباهی سخن گفتن خاصه اگر برج ششم یا هشتم خانه عطارد
بود و منحوس افتادن از جایها بودن سهم زمانه
بار اسپس نظر نحس دلیل بود بر شکستن اعضا و سهم
و قمر اندر دوم بر نظر زحل دلیل کند بر افتادن از جای
بلند مریخ در طالع یا در هفتم بر مقابله قمر و قمر ناقص بود

در برجی

در برجی بریده اندام دلیل کند که جایگاهی شکسته
شود تا ببرند قمر و سهم اندر یازدهم و مریخ اندر دوازدهم
دلیلست بر شکستن زحل در دوم و مریخ و سهم در یازدهم
و منحوس بودن قمر اندر اول جوزا یا قوس دلیل بود بر
افتادن از موضعی بلند والله اعلم تغر پس از بودن
سهم السعادة و سهم الغیب و خداوندانشان منحوس
اندر قوس و جدی و دلو و حوت والله اعلم عفت مولود
و فاحشی بودن او از مریخ با زهره بر گیر و از طالع بیفکن
وانجا که این سهم برسد اگر بر نظر مشتری بود با رسپا باشد
و اگر بر نظر مریخ بود فاسق و فاحش باشد و اگر عطارد بدو
پیوندد از خانهٔ مریخ دلیل کند بر غلام بارگی و درشتی
با کودکان و زحل با زنان عطارد اندر ششم و حظی دارد
در خانهٔ مریخ و مریخ بد و بپیوندد بی نظر سعدی یا بوی
آورد و اگر راجع بود مخنثی والله اعلم **فوائد**
قال ابو المعشر البلخی ان البروج الدالة علی

حصانة النساء وعفتهن وهي الثور والاسد والعقرب
والدلو والبروج على استرخاءهن وفسادهن الحمل
والسرطان والميزان والجدي والبروج الدال على التوسط
والاعتدال في عفتهن الجوزا والسنبلة والحوت
والله اعلم **فوايد** عطارد والقمر اذا كانا غير متناظرين
ولا ناظرين الى الطالع وكان نحسهما النحوس
فانه يعرض في الحال الخاصة للنفس افات من طبيعة
الكوكب الناحس **فوايد** المصروبين من الجن اعني
الذي يغلب على روسهم الرطوبة هم الذين مريخهم بالنهار
في الوتد وزحل بالليل وهو مستولي على طالع
القمر والقمر بارز امن تحت الشعاع او مقارنا للاستقبال
والله اعلم مخنثي از نحوست قمر و ممازجه زهره بمريخ
وبودن مشتري درخانه زهره يا عطارد وعطارد دربروج
باومثلثه زهره دليل كند بر مخنثي وبودن زهره وزحل
درخانهاي يكديگر تحت الارض مخنث بود وزهره اندر ششم

در مرد درد بود هم خاصه كه نحوس در برج ماده باشند
بي نظر مشتري و جون عطارد و زحل در طالع باشند
يا در دهم مولود خود را بماده مانند كنند و جون افتاب
و ماه در فرج ماه باشند بدبرج نزديك مولود اندام زنان
دارد و جون زهره و عطارد و ماه در طالع باشند و
آفتاب و مريخ بر زحل افتاده باشند مولود مابون
و طبعي باشد و جون ماه در خانه زحل باشد و زحل و
زهره در برج عقرب يا در در جهارم باششم يا دوازدهم
مولود كار زنان كند و جون زهره با نحسي بود و آن
نحس در برج ماده بود مولود مخنث باشد والله اعلم
دزدي هركاه كه ماه و مريخ در وتدي از اوتاد باشند
و سعدي بديشان ناظر نبود مولود دزد باشد و جون
زحل در هفتم طالع بود و ناظر باشد بماه و عطارد و
مريخ دزد باشد و مكار و عاقبت كارش بردار كنند
و جون بهرام در وتدي بود بي نظر زهره و مشتري

مولود دزد باشد و چون بهرام و تیر و زحل مغرب باشند
و ماه بدیشان ناظر باشد از تربیع یا از مقابله مولود در دریا
و بردار کشند یا از موضع بلند بزیر اندازند و اگر بهرام
و تیر در رابع باشند یک درجه و زحل بدیشان ناظر باشد
با ماه مولود گورشکاف بود و از مردگان کفن برد والله
اعلم **زنا** مردان چون عطارد و زهره در عاشر
یا رابع باشند مولود زنا کننده باشد و همچنین چون مریخ
و زهره در عاشر باشند یا رابع و چون زهره در عاشر
باشد و ماه در مقابل زانی بود و اگر زهره در خانه خویش
بود مولود زانی و فاسق بود والله اعلم **زنا**
زنان چون زهره و مریخ بهم باشند یا از تربیع و مقابله
نظر کنند و زحل با ایشان بود زن زانیه بود و چون زهره
بموضع نحس باشد و بمریخ و مشتری نظر کند و خداوند
مثلثه زهره باشد و عطارد بر وسط السما بود زن زانیه
باشد و همچنین اگر زهره در جای نحس بود و مشتری و مریخ

بد و نظر کنند و خداوند مثلثه او در و هم باشند با مردان
اختلاط و آمیزش بسیار کنند زهره و عطارد در برج
چهارم باشند زن سحری بود و چون کوکب مؤنث در
بروج و مواضع درجات مذکر باشند سحری بود والله
اعلم **لواطه** چون برج سادس نر باشد و مریخ و
زهره در وی باشند لوطی بود و اگر در خانه عطارد باشند
منحوس لوطی بود و اگر خداوند برج سهم السعادة با عطارد
در وتدی در برج نر لوطی بود و اگر عطارد در
برج نر باشد لوطی بود و همچنین اگر خداوند برج سهم
السعادة در چهارم بود و اگر ماه در برج نر بود و آفتاب
و زهره بوی ناظر باشند از برجهای نر مولود از آن
کسان باشد که بر مردان کهل نشیند و نوخطان را
دوست دارد و چون عطارد و زهره در هفتم باشند
غلام بارگی کند و چون عطارد در برج هفتم باشد
و زهره صاحب طالع باشد و از وی سقط بود لوطی

بوند و چون زهره در خانه عطارد بود تنها و بد حال لوطی
بود و همچنین اگر مریخ و عطارد در برج هفتم باشند و اگر
در خانهای یکدیگر باشند لوطی بود والله اعلم قال
بطلمیوس اذا جاسدت الزهرة زحل فی المولد ولها
فی السابع حظ کان المولود یحب المجامعة و علی هذا فقس
سایر البیوت واجتماع کل کوکب مع کل واحد من النحس
زهره دلیل مجامعت است و سابع بیت النکاح و چون
او را در سابع حظی باشد در دلالت قوی‌تر شود پس اگر
با زحل در یک جزو مقارن باشد دلیل تباهی و پلیدی
مجامعت باشد چنانکه اختیار کند غیر مواضع مجامعت
را بر آن مواضع مجامعت و با خلق عمره را پس مجامعت
و اگر زحل مشرقی باشد میل بسیار بان بیشتر کند پس اگر
مریخ مجاسد زهره باشد میل بلواط بیشتر کند و اگر
مونث بود بسحق و باشد که بمحارم میل کند و زنا بالحاح
ر کند و برین قیاس اگر مشتری که دلیل سعادتست

در حادی

در حادی عشر صاحب حظ بود و با زحل باشد دلالت
کند بر آنکه امید حصول چیزها دراز که مشتمل بر عیبی و نقصی
باشد از امور پوشیده مانند حقد و بد جواب ستن مردم
و بخدیعت و مکر مردم را در وقایع افکندن و اگر با مریخ
باشد دلالت کند که امید قتل و احراق و قطع طریق
کند و اگر شمس که دلیل جاه و سلطنتست بر عاشر صاحب
حظ بود و با زحل باشد جاه او بطریق عذر و حیلت
و مکر حاصل شود و اگر با مریخ باشد جاه او بنهب و غضب
و قتل و قهر حاصل شود و اگر عطارد که دلیل فهم و ذکا و
عقلست و طالع حظ دارد و با زحل بود دلیل بلادت
و بلاهت و سوء التدبیر باشد و اگر با مریخ بود دلیل
حدت و خیره و طیش و جنون باشد و اگر قمر که دلیل
و حرکتست در ثالث یا در تاسع حظ دارد و با زحل بود
دلیل ثقل در حرکت و سکون نه بموضع و مکث بسیار
در اسفار و رنج رسانیدن خلق باشد و اگر با مریخ بود

دلیل تعجیل و قطع طریق و کریختن و قصد مردم کردن باشد
و برین قیاس والله اعلم اذا کان زحل فی وسط
السماء والذین کالنوبة فی مقابلة و الرابع برج یابس
مات المولود ردما وان کان مائیا مات غرقا وان کان علی
صورة الناس مات خنقا او تحت الهارع الا ان یکون
سعد فی الثامن ویصیبه هذا ولا یکون منه میتة والله اعلم
زحل در وسط السما ونیز نوبت در رابع بر مقابله او دلیل
بد باشد واکر رابع برجی خشک باشد مولود در زیر بنا
افتد واکر برج مائی باشد غرق شود واکر بر صورت
مردم باشد وان برجها هوائی باشد و نیز اول قوس بحق
یا در زیر جوب زدن میرد پس اکر در خانهٔ هشتم سعدی
باشد این حوادث واقع شود اما سبب مرک نباشد
انشاء الله تعالی

فصل هشتم اندر افرینش مردم و یاد کردن حالش پیش از ولادت

بدانکه نخستین چیزی که از بچه هست شود دل باشد

از بهر انکه وی مسکن زندگانیست یعنی اندر امکان حرارت غریزی
و تقدیم او بدین موجب الکاه پس ازان دماغ از برای
انکه معدن حس و حرکت که حیوانات مخصوص اند اندرین
عضو است وآن نیز دو بدو تمام شوند و از دیگر اندامها الیتها
اند و بدانکه هست شدن اندامها نرم چون رکها
و پیوندها ازان غذاها نرم و تر بود که بچه نمی خورد و آنچه
سخت بود از اعضا چون استخوانها و هست شدن
وی ازان غذاها بود که طبیعت زمین دارد و اجزای
از سخت بود چون که بر ورش می باید کستها و پایها
چون شاخها از وی برون اید و پیها اندران پیچیده
میشود و پیوندها دران پیوسته میکردند و اندر سر
جایها حواس پس شکافته شوند و چون کار افرینش بدین
جایکاه رسیدن دم زدن کودک که پیش ازین ناف بود
از منی باشد اما چون منی اندر رحم افتد و با منی
زن امیخته شود حال بدان بکردد و پس از شش روز

ماننده کف شیر گردد و آنگاه پس از چهارده روز ماننده
خون گردد آنگاه پس از بیست و شش روز ماننده پاره
گوشت گردد آنگاه جان اندر و دمند و هر روز بدم
زدن مادر و ایزا ازیها اندر و میگردد و پرورده میشود
آنگاه میانه آن گوشت پاره شکافته گردد و ناف اندر
موضع آن شکاف باشد و ازان جایگاه غذا بچه میرسد
و چون مادر دم همی زند ازان جایگاه نفس مادر بدو
همی پیوندد و هرگه بچه دم زند از ناف غذا اندر و میبرد و در پرورش
او ازان خون بود که از حیض همی بالاید و آن خون
که اندر رحم تن بحیض خواهد پالودن از بهر پروردن نطفه
بکار می آید و سبب ایستادن حیض اندر مدت
آبستنی زنان اینست تا اگر زن حایض شود از دو حال
بیرون نباشد یا بچه را اسقاط کرده باشد یا کودک
سست و ضعیف باشد پرورش نیابد مگر نیرومند
بود و او را خون بسیار شود **فائده** بدانکه هرگاه

که آبستنی

که آبستنی از پس باکی اتفاق افتد قیاس آنست که فرزند
اندر پیشتر حالها تن درست و خوش خوی باشد
و آفت آبله کمتر رسد از بهر آنکه رحم از مادتها پاک
شده باشد و هم در پرورش فرزند از غذا پاکیزه باشد
و اگر برخلاف این بود حکم نیز برعکس باشد والله اعلم
اما آفرینش بچه نر در شکم مادر اندر مدت
سی روز یا سی و دو روز تمام گردد و آن ماده اندر چهل
و دو روز این تفاوت ازان افتاده است که این
نیرو که اندرین منی باشد که تکوین و آفریدن نر ازان
باشد تمامتر بود و مزاج آن گرم تر بود و آن منی که
آفرینش ماده ازان باشد سرد تر و ضعیفتر بود والله
اعلم **اما** بدانکه نطفه را اندر رحم سه حالست
یکی آنکه آفرینش او در هفت ماه تمام شود دوم آنکه
خلقت او در نه ماه تمام شود سیم آنکه بده ماه تمام
گردد و گویند که بچهار سال و هفت سال اتفاق افتاده است

پس ازان سه نخست آنچه در سی و پنج روز جنین کرده از
پس نود روز بجنبد و از پس دویست و ده روز که هفت
ماه باشد بزاید و آنچه در چهل و پنج روز جنین کرد از پس
نود روز بجنبد و از پس دویست و هفتاد روز که نه ماه
تمام باشد بزاید و آنچه اندر پنجاه روز جنین کرد از
پس صد روز بجنبد و از پس سیصد روز که ده ماه
باشد بزاید و قانون این شمار چنانست که چون مدت
آن روزگار که اندرو جنین کرد دو مضاعف شود جنبیدن
آغاز کند و هرگاه که مدت جنبیدن سه بار کرد وقت
زادن بود و این آن اندازه است که آفریدگار عز شأنه
بارادت تخصیص کرده است و بدانکه روی بچه ماده
اندر رحم سوی شکم مادر بود و روی بچه نر سوی پشت
او باشد و از نیست که مادر بر دختر مشفق‌تر باشد
که بر سر و گردن و زنخ را بر هر دو زانو نهاده باشد
و هر دو دست بر روی نهاده باشد گویا که او را بر

مشیمه

مشیمه ابسته اند و بر شکلی بود که اندران حالت مردم
او را بدیدی بر وی بخشودی و مهربانی نمودی و چون
پرورده شود و بالیده گردد و اندامها او تمام بباید
آن غذا که اندر رحم همی یافت او را بسنده نباشد
و چیزی ازان خواهد که بیش ازان فرا می‌گرفت از بهر
طلب غذا بجنبد و دست و پای را بجنباند و حرکتی
سخت بکند تا بحدی که پوست شکم شکافته شود و پیوند
که او بدان با رحم پیوسته باشد گسسته گردد پس نتواند
بودن بر گردد و راه بیرون آمدن جوید بالهام ایزدی
و از نیم بسر بیرون آید از بهر آنکه از نیمه بالا این که سوی
سر است گرانتر باشد و نیم زیرین سبکتر و بچه آنگاه بیرون
آید که ترکیب تن او تمام شده باشد و اندامهای وی بحد
کمال رسیده و بدید آمدن اندامهاء متشابه الاجزاء
یعنی آن اندامها که بادها آن یکسان باشد چون استخوان
سر و استخوان پای و گوشت پای از اخلاط باشند

و بدیدن آمدن اخلاط از نیروی ارکان چهارگانه بنا
چه ارکان اجسامی اند و ماده تحسین اند مرتن آدمی را
و جمله کاینات را از انجه در زیر عالم در تحت فلک ماه
آید و اتدا علم بدانکه آفرینش مردم را دو مبداء است
خوانند و هر یک از آن دوگانه چند حکم بسته است فاما
مبداء نخستین از آن وقت که منی اندر رحم افتد دوم
از آن وقت که از رحم بیرون آید و از حکمها مبداء اول
پیش کردن شناختن است که بزرگان آنرا تقدمة المعرفة
خوانند و آن تامل کردن باشد اندر گردشها نفس و تن
و اما تامل کردن اندر حال بدن چنان باشد که خلقت
و صورة و مزاج و هیات او را بشناسد و نری و مادگی
و جفتی و فردی و زشتی و زیبائی او را بدانند و بدان دیده
ور شوند که ترکیب او تمام شود یا نه و از چه چیزی اسباب
آن بپرسند که علت تمامی و ناتمامی اندر چیست و اما
تامل کردن اندر حال نفس بران گونه بود که خوی و سرشت

دهم

و بنجیب وافتیکه و برا پیش اند بدانند و این همه است
لالات که یاد کرده ایم از آغاز نگاه اول گیرند که مردم
دران حال اند بقوت باشند و در فعل نیامده باشند
و اما ابتداء دوم آنست که بدو انسان که در وقت
انسان بود در فعل آید و اندامها او بالیدن گیرد تا آنگاه
به تمام کردن کارها بر نفس گویا که او افزون میشود
تا بحد کمال رسد و از سر بر زدن بروج از افق اندر وقت
ولادت شکلها ستارگان اندر دوری و نزدیکی و اتصال
و انفصال و احتراق و محاق و انچه بموضع انها باز
گردد از صلاح و فساد استدلال گیرند بر احوال مولود
و پرورش او و چندی زندگانی او و درستی و بیماری
او و احوال دنیا و آخرت و دستگاه و سرمایه او و پیوند
و فرزند او و دوست و دشمن او و احوال زندگانی و
مرگ و بعد از انکه عمر او سپری و اجل او فرا رسد
آن همه بفرمان آفریننده روزی دهنده است

اما بدانکه ماه اول چون فرزند در شکم مادر
بود تدبیر زحل را باشد و نطفه فسرده شود و مجتمع گردد
مانند چیزی و اگر وقت قرار معلوم بودی خود طالع از آن
وقت گرفتندی چه اصلی تمام بودی مانند غرس نشاندن
و بنا نهادن لیکن از وقت حصول نطفه و قرار ممکنست که
بیست و چهار ساعت که مدت او وار شبانروزست تفاوت
آرد و ازین بیشتر نه و قوتهای نفسانی و مزاج طبیعی را
اعتماد بر طالع این وقتست و هرگاه که زحل اندرین ماه
نیک حال باشد و در طالع مسقط نطفه بود فرزند زیرک
و دور اندیش باشد و تدبیرها صواب کند و از دفع بدی
او بد بکر کواکب و قابلیت تدبیر و صعود و هبوط و
امتزاج و اتصال بر باید رسیدن و حکم کردن ماه
دوم با تدبیر مشتری رسد که فرد و فلک رحلت
و ابتدا کند بعرودن و مانند پاره گوشت گردد اگر نر بود
لونش سپید گردد و با شکلی گردی گراید و اگر ماده

بود

بود لونش سرخ فام بود و شکل مانند حلقه مدور و
درین مدت زن از ابستنی خبردار شود و چون مشتری در
ابتدا او اندرین ماه نیک حال بود و قوت ذاتی دارد
فرزند دانا و چیز و حکیم و گزیده و خداوند بها و حشمت بود
ماه سیم با تدبیر مریخ رسد شکل درازی بذیرد و صورة
چون پاره گوشت شود با غضب و اعضا رئیسه بیدا آید
و چون مریخ اندرین ماه و در ابتدا قوی حال بود فرزند شجا ع
و دلاور و قوی اندام و صیاد بود ماه چهارم
نوبت ترتیب افتاب بود و اندام از یکدیگر بیدا آید
و جان اندر و دمد و ازین وقت کودک خوانند و چون
افتاب در ابتدا او درین ماه قوی حال بود فرزند
خداوند بها و سیاست و فرمان ده باشد و کار پادشاهان
راند ماه پنجم نوبت با زهره رسید صورت گشاده
گردد و اندام منفصل شود چنانکه نر از ماده پیدا بود و
دست و پای فرو گشده و پس ماننده مغز گردد و چون

زهره نوبت آید او اینها نیک جمال بود فرزند خداوند زیب
و جمال باشد و خوب روی بود ماه ششم نوبت
با عطارد رسد صورت پسر بجهار پاره پیدا آید و موی
مانده آن بود که تراشیده باشند و زبان و نطق
ظاهر گردد و چون عطارد در ابتدا نطفه و درین ماه قوی
حال بود فرزند نجیب و متکلم بود و چرب سخن و فصیح باشد
ماه هفتم نوبت تدبیر با قمر رسد موی بر روید و
خلقت و تن تمام شود و اگر درین ماه موجود شود
بماند بفرمان باری سبحانه و تعالی و هرگاه که قمر درین
ماه و در طالع قوی بود فرزند دانا بود بکارهای عمارت
و دهقنت و ابادانی کردن و اگر حال این کواکب
بضد این بود که یاد کردیم در قوت ذاتی و عرضی ضعیف
باشند حکم نیز برضد این باشد ماه هشتم که بار نوبت
تدبیر با زحل رسد طبع مولود سرد شود و ازین سبب
که اگر درین ماه زاید نزید و ماه نهم با تدبیر مشتری

رسد

رسد خلقت فزونی گیرد و تمام شود و چون بجه
بولادت طبیعی که او راست از رحم مادر بیرون آید آن
خون حیض که از بهر غذای او بود بر بهر دو پستان رود
شیر خالص گردد از بهر آنکه تا آن خون بار دیگر در کالبدی
دیگر بر صورتی دیگر غذای او گردد فتبارک الله احسن الخالقین
اما چون ماه را حظ و شهادت از دیگر ستارگان
بیشتر یافتند و گر دارا و اندران مکتوبات که از عناصر
اربعه پیدا تر دیدند و بعالم نشیب از دیگر ستارگان
نزدیکتر و جنبش او برین عالم تیزتر یافتند پس هر کاری
را که زود بتغیری بذیرفت و از حالت میگردید از جرم ماه
و از جایگاه او در فلک استدلال گرفتند و بعد از و
از کواکب دیگر پس نطفه بعد از آنکه اندر رحم افتد و از حال
بحال بگردد و از لون بلون بناچار آنرا نیز هم از موضع
استدلال باید گرفتن همچنانکه روزها بحرانها اندر بیما ریها
بحرکت ماه نسبت کنند و از زاویها و اشکال حرکات

مذکوره استدلال کیرند و کویند اکر در موضع بحران سعدی
باشد این بحران بزوال علت اداکند و اکر نحسی باشد
با قمر دران وقت منحوس باشد استیلای علت بر ضعف
طبیعت اداکند پس درین موضع هم بران کونه ماه بماه و
زاویه بزاویه استدلال کند والله اعلم و بدانکه اول
نطفه که اندر رحم افتد پس ازانکه آن پوشش که انرا مشیمه
خوانند زبر او اندر آید ان منی را نطفه خوانند و پس ازانکه
مشیمه زبر او در آمده باشد انرا علقه خوانند و چون کوشت
پاره شود انرا مضغه خوانند و چون پیکر او راست کردد
و صورت او تمام شود پس از چهل روز انرا جنین
خوانند و چون بجنبد و زنان از جنبیدن او اکاه شوند او را
حیوان خوانند و باشد که ازان اندازه که ما یاد کردیم اندک
همی افزاید و همی کاهد و بچه ماده پس از چهار ماه جنبد
و اغاز جنبش نر از پس هشتاد روز باشد تا نود روز
و همکی این وقتها که هویدا کردیم تابع دورهای ماه باشد

و

وشکلها زاو تا بدان موضع که ماه اندر وی بود بوقت
افتادن نطفه اندر رحم و آغاز شکلهای ماه از تسدیس و
تربیع و تثلیث اول و مقابله او ست و زوایا شانزده
کانبجرانات نیز اعتبار باید کرد و تا تثلیث و تربیع و
تسدیس دوم و مراد منجمان از لفظ اول اندرین اشکال
آن اتصالات باشد که اندر نیمه چپ افتد از فلک و مراد
از دوم اتصالاتی که در نیمه راست واقع شود از فلک
و همچنین آمدن ماه بدان دو درجه متفقه و معانده از
قبیل اتصالات باشد و این جمله شکلها شد و شانزده
زاویه و اکر مقارنه را نیز در جمله آن شکلها شمارند ده کردد
و اغاز این شکلها از نیمه تربیع باشد که اول ماه واقع
شود و پس ازان تسدیس بود و نیمه تربیع در روز پنجم
تمام کردد و درین روز و پس ازانکه نطفه اندر رحم آید
اندرو بغیری حادث شود انکاه مشیمه اغاز آن کند
که زبر نطفه اندر آید و اندر درون آن سرخی پیدا

بدید آید و اندر روز هفتم همه تمام گردد و آن روزی
باشد که ماه از آن جایگاه آغاز کرده باشد به تربیع رونده
باشد بتربیع دیگر و با مقابله و از روز چهاردهم تا بیست
و ششم در وی اثرها پدیدی آید و چون مدت چهل
روز یا چهل و دو روز برآید بر آفرینش بچه تمام
گردد و در مدت سی و دو روز تا چهل و چهار روز و گویند
تا سی و چهار روز رسد خلقت بچه تمام گردد و این مدت
یک دور و نیم باشد از ادوار قمری بلکه چهار دانگ
دور باشد و آن در زمانی باشد که ماه بتثلیث راست
رونده بود و اما آن سی و دو روز تا سی و چهار روز
کس را حد آنست که آفرینش مردم اندر آن تمام شود در
میانه شد پس ماه و تربیع او پس از آنکه یک دور کرده
باشد و دیگر گردش گشته و آن هشتاد روز که اندر
بچه اندر جنبش آید آن جایگاه شد پس راست او
بود پس از آن که دو دور زیادت کرده باشد و آن نود
روز

روز که جایگاه تربیع چپ او باشد پس از آنکه سه دور کرده
باشد و این همه روزگارها از گردش ماه و مواضع او بر
گرفته اند بحسب نیز گاهش که او راست و در خوردان روشن
مختلف که بوی منسوبست و از برای آنست که درین اندازها
که ما نهاده ایم افزونی و کاستی همی آید پس درست گشته
که ما را حظهاء بسیارست و شهادات فراوان و روزگار
این ماهها اندر تدبیر اوست و ماهی که سی روز بود و آن
چهار هفته و دو روز دیگر سپری شود هفته اول زحل را بود
و دوم مشتری را و سیم مریخ را و چهارم آفتاب را
و آن دو روز که ماند با پنج روز دیگر از ماه دوم زهره
را باشد و گردشها هفتها با ستارگان هم برین ترتیب
ماهها و فلکها بود تا وقت ولادت مولود و این همه بفرمان
آفریدگار بود عز و علا و ما این شرکا را بجدول نهادیم
و جمله روزها با ماه هفتم دویست و ده روز بود و بهره
ستاره چون نوبت از ماه هفتم با قمر رسد چهار هفته تمام

نوبت داشته باشند و جمله روزها قوس و چون نوبت
از زحل بگذرد رجب و نوبت مشتری را هر یکی را پنج هفته بود
و دیگرانرا چهار هفته بود و زیادت چنانکه در ماهها
یکی ماه زیادت بود و صورت جدول اینست

ماهها	کوکب	شرکا و انبازان				
ماه اول	زحل	زحل	مشتری	مریخ	آفتاب	زهره
ماه دوم	مشتری	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری
سیم	مریخ	مشتری	مریخ	آفتاب	زهره	عطارد
ماه چهارم	آفتاب	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ
پنجم	زهره	مریخ	زهره	عطارد	قمر	زحل
ششم	عطارد	زحل	مشتری	مریخ	آفتاب	زهره
هفتم	قمر	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری

اما چون ز ماه بگذشت اول روز ماه دهم مریخ را بود و
او نیز نحس است و اینجا فرزند نماند مانند ماه هشتم چه
طبع زحل سرد است و خشک بخلاف نشو و نما و حرکات

حال

حال و مریخ از غایت گرمی بلکه از غایت خشکی مناسبتی
دارد و موافقتی ازین سبب است که اندرین ماهها نزاید

فصل نهم در مقدمه حکم راندن اوّلا آنچه بکار آید

تا با حکام رسیده آنست که حال بسبب مولود دانستنی
جهان دلیلست بزرگ بر خاندان هر چه تمامتر و همچنین
جایگاه ولادت نگاه باید داشتن از سه سبب اول
از بهر صورت چون هندو و ترک و مانند این از اقلیم
دوم از بهر طبیعت هوای بلاد و طبع مردم و تقریب
نحوس از سیاره و ثوابت در مهر بر سمت آن شهر
و بعد ایشان که اثر تمام دارد حکایت در سنه
اربع وسبعین وستمائه در حضرت مخدوم جهان شمس
الحق والدین صاحب دیوان الممالک عز نصره در صاحب
اباد مراغه جمعی صدر و اکابر حاضر بود و مجمع فضلا بود
بسبب تجربه بر زبان مبارکش برفت که بجوانان معامی
پس خوشست و موضعی خوب و دلکش قرارگاه امیران

وارا ایکاه و زیرا زاستاید و ما ازان نیک متغافل ی نمائیم
عمارت نیکوتر ترتیب می باید علی الفور جاه معظم تاج الحق
والدین دام ظله گفت اورده اند که خواجه تولانی بوده است
از نخجوان بازرگانی بس با نعمت و کریم نهاد در زمان
خواجه سنانی رحمة الله نیشابور رسید و خواجه سنانی
را درچشم عظیم بادید آمد معالجان او را دهنج فرنکی میفرمودند
چندانکه طلب کردند هیچ یافت نشد این خبر متواتر بسمع
خواجه تولان نخجوانی رسید او را بود در حال یک طبق بر
زر و سیم کرد و آن دهنج بر سر آن نهاد و بدست
دوستی بخدمت خواجه سنانی فرستاد خواجه را
عظیم خوش آمد و پسندیده داشت با دیگر روز خواجه
تولان بعیادت بخدمت خواجه پیوست برسید که از
کجایی گفت از نخجوان فریاد برآورد که زنهار تا در آن
موضع قرار نگیری و از آنجا مفارقت جویی که محروس
بر سر آن شهر بغایت نزدیکست و مردم آنجا کم عمر

دوله

وجاسند و غماز و ستمکار باشند و هیچ دولت در انجا
ثبات نیابد و اگر کسی با اندک مایه روزگار مساعدت
کند و بزرگی روی نماید زود بغیر بد برد وازین نوع
پندها داد خواجه تولان در حال بفرمود تا غلامان از
نیشابور روانه شدند و خانه او را بهراه نقل کردند
وانجا وفات یافت خواجه جهان ازان اندیشه بازگردید
چون این حکایت شنید و نیز داعی دولت تاج الملة
والدین اکرم را مدت دو سال که انجا متمکن بوده
است ازین نوع قیاسات بسیار روی نموده است
واین حکایت ازبهر آن آورده تا معلوم شود که مزاج
اهویه بلاد تفاوت بسیار دارد و سیم از جهت اختلاف
مطالع و عروض و قبل که فرق بسیارست چه ما چنان
یافته ایم که بارها زمین و شهرها بسبب اختلاف
عرضها مختلف میشوند و ازانست که احوال ساکنان
وی در لون و تن و خوی و سرشت و کردش و روشن

مختلف است واز آن بقعهایکی ترکستانست که
چون از جای گردش آفتاب در صعود و هبوط دور
افتاده است لاجرم دران دیار برف بسیار بارد و بر
زمین ایشان سردی و تری چیرکی دارد و ازانست
که گوشت اندام ترکان سست باشد و چشمها خرد و رو
گرد و موها دراز و راست دارند و از رنگها سرخی
بر ایشان غالب بود و ایشانرا دانش و یقین کمتر
باشد و در سرشت ایشان هست که جفا آرند و نیز فراموش
کارند اما حبشیان و سیاهان که برابر خانهای
فلک دران شهرها ارامگاه ساخته اند که از گردش
جای سر حملست تا انجا که مدار سر سرطان است و چون
آفتاب اندرین برجها باشد در صعود و هبوط چون
بمیانه اسمان رسد برابر شهرهای ایشان بود از ان سبب
هوای آن شهرها گرم و سوزنده باشد و در سوزندگی
بجایی بود که ایشانرا بسوزاند و گرمی خشکی بر مزاج

ایشان

ایشان چیره بود و ازین سبب رنگ ایشان سیاه بود و
مویها جعد و تنها لاغرتر اد باشد و طبع ایشان و جیلر ابان
ایشان گرم و در تنها ایشان هیچ ذکا و فطنت نبود و اما
آن شهرها که در ناحیت شمال از انجا که جایگاه گردش آفتاب
سرطانست دور افتادند چون زمین بابد و آن شهرها که
بوی ماند افتاب از زبر سر ایشان نه دوری دور باشد
و نه نزدیکی نزدیک و گذر او بر ایشان معتدل بود از ان
سبب طبع و جا و هوا و تن ایشان معتدل بود و خرد کامل
و سرشت زیبا و خویها خوب دارند و آن زمین معدن
دانش و ذکاست و جایگاه انبیا و اولیا و علماست
و در اقلیمها چهارده کانه از ان مواضع که درین دایره
معدل النهار نند هیچ زمین از زمین تابل معتدلتر نیست
واعتدال او بغایت است و سبب که در رنگ آفتاب
بران نقطه که زبر سر مردم آن جایگاه است بسیار
بنود ازیرا انکه روشن بود و نقطه اعتدال یعنی حمل و میزان

درعرض تیز تر بود وازبهر انست که تابستان ایشان معتدل
بود و همچنان افتاب بر دو نقطه انقلاب از زیر سر ایشان
بنگ دور نشود وازانست که زمستان ایشان نیک سرد
نبود و هم ستارکان برآمده و فرو شده رامی بینند جه از
همراه قطب که بر دایره افق ایشانست وایشان بدید نکنند
هیچ دایره ازان دایرها که همیشه پیدا باشند و نه ازان
دایرها که همیشه پنهان باشند و نه ازان دایرها نصف
النهار واین هم تاثیرها افتابست که بمواضع نزدیک میشود
وازوی دور میگردد بدانکه قومی را که دولت
آینده بود هر حکم که نیکی کنی بیفزاید و بدی بکاهد وآنرا
که دولت ذاهب بود بخلاف این باشد جو نحس مستولی
باشد پس اگر یکی از درجه و مرتبه خاندان خویش کذرد
آن دلیل نگاه باید داشتن از ستارکان سیاره وثابته
ودوره توقف او بدیدن که تا آن وقت ساقط شدن سعادة
در تخمه پاینده ماند واین حکم جون حکم قرانست اتصال

پیوستن

پیوستن است وانصراف بازکشتن وفایت شدن تریق
ستارکان علوی را قوت افزاید وتغریب سفلی ازکشتن
خداوند طالع از نحسی وپیوستن بنحسی دلیل بود بر پشیمانی
کارها ونحس ساقط هم وغم ارد وسعد ساقط امید بخش محصور
میان نزین زمانی نکند نیز محصور میان نحسان کارها بوشیده
کند خانها قایم دلیل بود بر اعتدال طبع وجون مایل بود
دلیل کند که از دو بار ها از دو موضع بود جنانکه خانه سفر
از دو هم جند بار سفر کند یا جهارم از پنجم جند جایگاه عقار
وضیاع دارد استقبال جو در طالع بود دلیل کند بر خصومت
مادر و بدر حکم بر مولود باید کردن با تمام بر زمین افتا دن
قمر اندر اول ماه دلیل بود بر کودکی و برنائی وآخر بر پیری
اجتماع ستارکان بیک جای نزند کانیه بدهند جون سعد
بر جهارم مستولی بود و با خداوند طالع نظری دارد ملی
بسیار بیابد واگر بر هشتم بود مال یابد لیکن او را ازان
فایده نباشد وبوی زیان رسد بسر واقع دلیلست

بر سعادت بسیار اگر با سعد بود سعادت بیفزاید و اگر با نحس
بود نحوست بکاهد والله اعلم بالصواب **فصل دهم اندر**
ترتیب مولود بدانکه آن مولود که غذا پذیرد بر دانست
که تا ... روز بزید و آنکه ترتیب و پرورش نیابد بچهار سال
نکشد اگر جایگی یکی از نیرین در وتدی باشد و نحسی ناظر وی
باشد یا بر تربیع و مقابله و مولود غذا پذیرد چنانکه
پیش ازین گفت که ضرر شمس در مقارنه مریخ است و
مقابله زحل و ضرر قمر بعکس این اما اگر طالع محصور
باشد میان دو نحس و هیچ سعدی بوی ناظر نبود و مستولی
بر موضع نیری که صاحب نوبت بود نحس باشد یا منحوس
دلالت کند بر آنکه مولود غذا نپذیرد والله اعلم بدانکه
اولا ترتیب درج طالعست و نیری که صاحب نوبت بود
و چون بیشترین ایشان در اوتاد باشند و مایل اوتاد
و در حظ خویش مسعود با سلیم باشند آن نحوست دلالت
کند بر یافتن ترتیب تمام و نیکویی و آسانی و پرورش

دیگر

واگر نبضد این چیزها باشد بجمله حکم کند بر آنکه تربیت نپذیرد
و اگر متوسط بود یعنی بعضی سعد باشند و بعضی نحس ضعف
بر ترتیب نحس و میل بر نحسی آن والله اعلم **قال** الکوشیار
سعاده القمر یوم ثالث المولود و سابعه یدل علی غزارة
اللبن و طیبه و نحوسته یدل علی قلته و انقطاعه والله اعلم
قال بطلمیوس من ارباب مثلثات الطالع تتبین
التربیة و فی ارباب مثلثات النیر صاحب النوبة و من
النیرین یتبین امر المعیشة و من ارباب سهم السعادة تتبین
العمر مدت ترتیب چهار سال باشد از ابتداء وقت و
لادت و چون مثلثات طالع بر اوتاد و مسعود باشند
و نحوس از ایشان ساقط بود ترتیب تمام شود و خاصه
که سعدی در طالع بود و صاحب طالع بیک حال بود و از
ارباب مثلثات رب مثلثه اول دلیل یکسال و چهار ماه
بود که ثلث اول مدت ترتیب بود و رب مثلثه دوم دلیل
ثلث دوم باشد و شریک دلیل ثلاث باقی و گفته اند

صاحب مثلثهٔ اول دلیل یک نیمه باشد و صاحب مثلثهٔ دوم
دلیل ثلثی که بعد از نیمه باشد و شریک ایشان دلیل
سدس باقی و ارباب مثلثات موضع نوبت یعنی شمس
و بشب قمر دلیل حال معیشت باشد اگر مسعود باشند
و از نحوس پاک و در اوتاد وجوه معیشت مولود بر
وجه محمود بود خاصه که دوم مسعود باشد و صاحبش
نیک حال و اگر منحوس باشند بخلاف این و قسمت
مدت ترتیب بر ارباب ترتیب بر ارباب مثلثات
چنانکه گفته آمد و حال نیرین هم دلیل باشند بر امور
معیشت و ارباب مثلثات سهم السعاده دلیل عمر
باشد و بعضی از ارباب مثلثات دلیل کنند بر احوال
همه عمر و در مواضع دیگر معلوم شده است که دلیل
عمر از هیلاج و تسییر او باشد و دلیل عطیت یعنی عدد
عمر از کدخدا و تسییر هیلاج والله اعلم اما
شناختن دلیلها ا ارباب مثلثات طالع ب ارباب

نیری که نوبت او را بود ج ارباب مثلثات سهم السعاده
بر نظر شمس با قمر د ارباب مثلثات اجتماع یا استقبال
که پیش از ولادت باشد ه جزو طالع و نگریستن سعد و نحس
بد و و جایگاه و حال سعدان ز ستارگان نهاری بروز
لیلی بشب و قوت این ادلا تا بیشترین ایشان دلالت
کند بر ترتیب یافتن مولود و اگر ساقط و منحوس باشند
ترتیب نیابند و باید که آن همه ادلا بررسد تا آنرا که نیک
حال یابد بر قدر قوت او حکم راند و چون از قوت بکاهد
در حال ترتیب ضعف و محنت آورد و تعب و دشواری
رسد و فساد ارباب مثلثات که دلالتش بر تباهی بود از
هیچ گونه است ا ساقط ب منحوس ج با یکدیگر نظر ندارند
یا دارند بدشمنی د در برجی غریب یا هابط ه راجع و
آنچه دلیل بود بر نیکوئی ترتیب چون قمر مقبول بود
دلیل کند بر ترتیب و دوست داشتن مادر و پدر ورا
زیادت از دیگر برادران و خواهران و ایشان او را نیز

دوست دارند سهم السعاده با قمر بر نظر زهره بشب و بر نظر
مشتری بروز خاصه که سهم در جایگاه نیک باشد مشتری
بر نظر زهره در وتد یا مایلی وتد و آن ستاره که دلیل کند
بر ترتیب و مشرقی بود در مواليد نهاری در برجی نر یا عربی
بود در برجی ماده اندر مواليد ليلی این دلیلها باشد
پسندیده و آنچه دلیل بود بر اندکی عمر نگاه کند اندر آن ستاره
که مستولی بود بر طالع اگر ساقط باشد در قدر حال و قوت
خویش عمر دهد بسال یا ماه و روز درجه طالع و درجه قمر
چون بنحسان پیوندد از تربیع یا مقابله یا بمقارنه رسد
بقدر آن درجات عمر بود قمر اندر هر برج که باشد تحت
الشعاع در مواليد ليلی و بر تربیع یا مقابله زحل و زحل
اندر وتد در مواليد ليلی و مریخ در مواليد نهاری طالع
و خداوندش منحوس و بودن قمر تحت الارض متصل
بکوکبی راجع فوق الارض دلیل بود بر اندکی عمر و بر
لاغری تن والله اعلم دلیل تباهی چون طالع منحوس

خاصه

خاصه از خداوند هشتم یا دوازدهم بنحسی که خداوند خانه
را دشمن بود خداوند طالع گرفتار رمیان دو نحس یا تحت الشعاع
درجات از دو کمتر خداوند مثلثه که طالع اول و دوم از یکدیگر
ساقط باشند خداوند مثلثه نیری که نوبت او را بود منحوس
باشد خداوند طالع در ابتداء رجوعت یا محترق باشد و نظر
قمر بکوکبی راجع یا مقبول متصل بخداوند هشتم قمر اندر جزء
طالع خاصه در هشتم دلالتی دارد قوی قمر منحوس و نحس اندر وتد
خاصه طالع یا وسط السما بی نظر سعد این دلیلها باشد بدکه
چون چندی ازین در مولودی یا بی بدانکه در زودی بمیرد
و زندگانی روزی چند کند و چون بیشتر دلیلها منحوس یا بی
واجب کند که مرده بیرون آید از شکم مادر و از هم بتر
بودن قمر است در مقابله نحسان چه مادر و فرزند هم تباه شوند
الا که قمر در مثلثه خویش بود یا خانه خویش یا شرف یا
سعدی نظر دارد که دلیل منحوست نگاهد و بودن قمر و مریخ اندر
طالع و زحل در مغرب دلیل بود بدو والله اعلم آفت مادر آسمانی

زادن و دشواری مریخ در هشتم طالع در برجی ماده دلیل کند
بر زودی زادن اگر مولود نر باشد و بجای شمس و قمر بر جهای
نر باشند دلیل کند بر سلامت بودن فرزند و مادر و اگر مولود
ماده بود موضعش شمس و قمر بر جهای ماده همچنین زحل در
طالع خاصه برجی ماده دلیلست بر سختی زادن یا تباه شدن
و همچنین قمر محصور میان نحسان خاصه در برجها معوج الطلوع
و بتر آنست که در ششم یا دوازدهم بود والله اعلم از بهر
غذا و پرورش مولود اندر برج پنجم و خداوندش نگه کنند
و جایگاه قمر اندر روز سیم و هفتم ولادت و سعادت
و نحوست او که ازین دلیلها پیدا شود و چون حمل روز از
ولادت بگذرد در جایگاه قمر نگاه کنند که حال و دلیل
بود بر آخر عمر والله اعلم **فائدة** بدانکه حال در ترتیب جمله که
تغییر رفت بر سه قسم متساوی بود هر قسمی یک سال و
چهار ماه و حال قسمت نخستین از خداوند مثلثه نخستین
طالع و موضع آفتاب و ماه و سهم السعاده نگرند اگر این

جمله مسعود و نیک حال باشند حکم کنند برانکه اندران ترتیب
آن مولود سلیم و آسایش گذرد و نکو حال باشد و از بیماری
و علتها دور بود و آنچه باشد زود گذرد و سلیم باشد و
اگر منحوس و ضعیف باید حکم کنند بر ضعیفی و نحوست آن
قسمت و بیماریهای صعب و اگر راجع باشند قی بسیار
کند و در خواب بسیار در جهد و اگر تحت الشعاع باشد
بر مقابله و تربیع زحل و مریخ از جای افتادن بیم بود و از
بر آمدن ریشها و بیم جراحت و سوختن باشد و داشتن
او بر دایگان دشوار بود اما قسمت دوم همچنین از خداوند
آن مثلثه دوم این مواضع مذکوره و قسم سیم از خداوند
قیاس کنند و حکم بران منوال کنند که نموده شد والله اعلم
بالصواب **فصل یازدهم در صورت و لون مولود**
وکیفیت آن از بهر صورت مولود و لونش نگاه کنند
اندر درجه طالع و آن ستاره که ناظر بود بخداوند وجه که
لون از ان دلیل پیدا آید و چون درجات طالع معتدل بود

سپید باشد و ذوات ظل کنند گون و مظلم بسیاهی
گراید و چون آفتاب ناظر باشد بسرخی گراید و قمر و
مشتری با سپیدی و زحل با سیاهی و بدان تا کدام دلیلست
بر صورت بدان گونه که در مدخل گفته شد واجب کند و همچنین
نگاه کن از بهر تن و خلقت اندر جایگاه شمس اندر ماه چهارم
ابستنی مادر و از بهر نیکویی صورت موضع زهره در ماه
پنجم و از بهر سخن گفتن و مناظره و مکالمه جایگاه عطارد در
ماه ششم و از بهر عقل و خرد در موضع مشتری ماه دوم
و نهم و از بهر ثبات و وقار در ماه اول از موضع زحل
و در سیم از بهر طیش و حدت بموضع مریخ نظر کنند و اما
آن برجها که دلیل باشند بر قوت تن برجهای ناری
اند و بر ضعف سرطان و جدی و حوت ستارگان مشرقی
دلیل باشند بر زهد و عفت و تن درستی و راجع بر سعت
کردن و قدر مردم نداشتن و در رجوعت دوم کارها
که کنند زود پشیمان شوند و ندامت برند و بر ... رای

نمایند و نگاه باید کردن بعطارد تا بر نظر کدام ستاره است
که بر آن جملت واجب کند و همچنین دلیل خداوند طالع در خانه
ستارگان و زهره و عطارد و همچنین در خانه ستارگان
با نظر مستولی بر وی و عطارد بر نظر ستارگان و ذوات ...
اندر فصول سال و روز بودن طالع برج ثابت و منقلب و
ذو جسدین این هم معلوم باید کرد تا این هم با چه دل
نهادیم تا آبستن بود و بغم نزدیکتر بود از نیک حال و بد
حال اما از بهر خوبی نگاه کن اندر شمس و صورتها
فلک و قمر و عطارد و سهم السعاده و سهم دین که خوبی و سلیم
تنی آن گونه خیزد ا پیوستن دلیلها با سعود ب
مسعود بود دلیلان نیرین ج مسعود بودن سهم السعاده و
سهم دین د شهادت صورتها آتشی ه نیکی جایگاه شمس و
افتادن نحسان از طالع ز سلامت جایگاه دلیلان بر
موافقت او ح بودن در برجهای موافق و در حیز ط
بودن اندر خانها که اندر آن حصت دارد مانند خانه و شرف

بمشتاق وجدت مريخ المسير بودن دليل دوستي
بستاكان مسعود وچون بخلاف اين باشد دليل كند
بدرشتي وبدخويي وفساد **فوايد** قال
بطلميوس اذا كان المريخ في الطالع كان بوجه المولود
اثر مريخ دليل قطع وجراح باشد وطالع دليل بر روي
پس بودن مريخ در طالع نه بوجهي محمود وسعد ناظر
نه اين اقتضا كند وبر روي صاحب مولود اثر جراحت
باشد ودر جملة خانها نسبت با آن اعضا كه هست همين
اقتضا كند والله اعلم **اما** صورت بدن مولود
وحليت ومزاج از مستولي دانند بر طالع ومستولي بر
موضع قمر وقويترين كواكب وبسيار حظ ترين در
موضع خويش پس ازين هر سه هر كدام كه قويتر باشد
وبسيار خطتر او والي تدبير باشد **زحل** اگر والي
تدبير باشد ومشرقي بود حليت مولود بلون عسل
باشد مخصب بدن وسياه موي سينه او كثيف

باشد وچشمش متوسط باشد ومعتدل استخوان غالب بر
مزاج او برودت بود ورطوبت واگر مغربي باشد حليت
او آدم ومهزول وكوچك جسم بود وموي‌اش متوسط بود
ونيك ونيكو تاليف بود وسياه چشم وغالب بر مزاج
وخشكي بود والله اعلم واگر **مشتري** بود ومشرقي
باشد حليت او سپيد باشد وبگونه سپيد بود ونيكو موي
بود ومتوسط جسم ونيكو قامت وخداوند وقار بود و
غالب بر مزاج او گرمي باشد وتري واگر مغربي باشد
مولود سپيد گونه ونيكو لون بود وميانه مويي وميانه
جسم وكوچك وغالب بر مزاج آور رطوبت باشد واگر
مريخ والي تدبير بود ومشرقي باشد حليت او ميان سرخي
وسپيدي باشد ونيكو سغدار وفراخ بدن ومخصب
وازرق چشم وميانه موي غالب بر مزاج او حرارت
ويبوست باشد واگر مغربي بود سرخ گونه وكوچك
بدن وكوچك جسم باشد نيك موي غالب بر مزاج او يبوست

والله اعلم الزهره انفعالها شبيهة بانفعال المشتري
الا ان الذي يحدث عنها يكون اجمل ويكون قبوله اكثر
وجماله اشبه بجمال النساء ويكون احسن شكلا وانعم
بدنا وبعضها تهد اللين والله اعلم عطارد جون
والي تدبير بود مشرقي باشد حليت او مانند باشد
بعسل استخوانهاش معتدل بود ونيكو قد كوجك
جشم ميانه موي غالب بر مزاج او كرمي باشد و
اكر مغربي باشد خاك كونه بود كه بسبزي كرايد باريك
اندام وباريك اواز باشد وجشمهاش دركو باشد
وحدقه مانند حدقه بران غالب بر مزاج او خشكي
بود ونيران معاونت كواكب كنند اما شمس معاونت
كند بر هيات وجمال وحضابت بدن وقمر بر اعتدال
وحصب ومرطوب مزاج باشد والله اعلم اما
جون كوكب مشرقي باشد ونزديك بشرايق سنبره
اندام وعظيم استخوان بود واكر واقف شود در وقو

از اجتماع تري
تا تربيع اول كرمي
تا مقابله خشكي تا تربيع
ثاني سردي تا اجتماع
از افتراق تري
تا مقام اول كرمي
تا مقابله شمس خشكي
تا مقام دويم سردي
تا افتراق از افتراق
تا استقامت [illegible]
[illegible] خشكي بعد
تا استقامت سردي
بعد تا افتراق
نطاقات

اول

اول قوي وجلد باشد وسخت پوست واكر راجع باشد
معتدل بود واكر در وقوف ثاني باشد ضعيف
بود واذا استقرت صيرتها سنجفه بينا ليا الافات
باز كرديديم بجدول فصول از سال وروز بودن
خداوند طالع وعطارد در خانها وجدول بستاركان
وبودنشان در خانها خاصه عطارد وقمر زا وجدول

باب [illegible] اينست

[illegible]

جدول ستارکان از نظر و بودن ستارکان

کواکب	نیک حالستان	بد حال
زحل	بلند قامت و شریف همت باشد و رای خویش زید و مشورت کم مدبرد	کهتر و بند بی کند و فریب کار دارد
مشتری	باستی و امانت که ارد و خداوند جمال بود و مقبول القول باشد	حایف و بجیل و دروغ زن باشد و بسبب مال بسیار بمکر کند
مریخ	دلیر و مردانه بود و با مهتران مخالطت کند	بد دل و بداندیش و ضعیف دل و مسلوب بود در کارها
آفتاب	زیرک و دانا بود و خداوند داد و دهش و فرمان ده و محتشم	خسیس و دون باشد و بلیدی و اندک علم
زهره	پاکیزه و خوشخوی بود و خداوند لهو و خرمی و طرب	بی شرم بود و زشتیت کند با نر و ماده
عطارد	سخن گوی و زبان آور بود و خداوند خطابت و کتابت و حکمت	بخلاف نیک حالی باشد
قمر	ترتیب نیکو کند و بزرگی بزرگ شود و خوبروی بود	بخلاف نیک حالی باشد

در خانهای خاصه عطارد و قمر

	عطارد در خانه ستارکان	عطارد در نظر ستارکان	قمر در خانه ستارکان
زحل	درکار علم و دین نگاه کند و دانا بود و کین بسیار دارد و نیکو اندیشه بود	زبان سکس بود و کین دارد و دنیا بها دوست دارد و طلب علم و غمخواری کند و لوطی بود	اگر زحل شرقی بود خداوند ضیاع بسیار باشد و اگر بد حال بود و غمخواری بر دار ازبزرگست متوقع
مشتری	پسندیده بود و دانا درکا رها و مقبول القول و امین باشد	عاقل و کافی و دانا و خیر بود و پسندیده کار زود بر بود	بزرگ همت بود و خداوند زهد و تقوی و نیکوکار و برقراءت مبارک قدم بود
مریخ	سخن بسیار گوید و دروغ زن باشد و بر مردم بهتان نهد	خداوند رنج بود و تعب وسعی دراز بود و خون ریختن دوست دارد	دروغ بسیار گوید و جلد باشد و بکارش روان بود
شمس	دلیر و محتشم و بزرگ باشد و نزد مردم گرامی بود و نیکو اندیشه	با مهتران اختلاط کند و بسیار منفعت بود	بزرگی راند و روزی مند بود و خداوند نعمت و حشمت و سعادت باشد
زهره	خداوند لهو و طرب و سلود و صنعتها دوست دارد و در عجایب برد و نیز بزرگ بود	خوش طبع بود و شعر گوید کند و بازی دوست دارد و در عجایب برد و حاصل کند	خرمی بسیار کند و خوش خوی باشد و خداوند لهو و طرب و بازی بود
[illegible]	نگاه کن تا با کدام ستاره که بر طبع	ستاره بود با زحل کدام آن ستاره دلیل کند	حیلها کند و ادب و علم دوست دارد و اندک علم
قمر	کارهای نهانی بسیار کند	علم دوست دارد و خصومت بسیار کند	~~خصومت بسیار کند~~

مقدم نامه

فصول	احکام زادن در فصول سال	احکام زادن در شبها و روزها	بودن خداوند طالع با عطارد در خانها
بهار	نیکو چشم باشد و پاکیزه گون و تمام قد و تیز خاطر بود	خرم روی با لطافت و زیرک بود و غنا و دلیر و شجاع و دوست دار خاصه با نظر زهره	دلیر بود و بزرگ کار و دوستی علم و پاک نیتی بود
تابستان	میانه قد و بزرگ چشم و تیز خاطر باشد و زیرک	دلیر و شجاع بود و کارها با هول کند و باک ندارد و خشم آلوده بود خاصه با نظر مریخ / کین بسیار دارد و بدی دوست دار خاصه با نظر زحل	راست گوی بود و به کردن گزار و صبور و نجاح برد
خزان	گندم گون بود و لاغر نیکو چشم و نیکو موی	و گندم گون بود / فربه بود و تیز رگ تن و موی بسیار	اندک فهم بود و زود خشم گیرد و شتاب در کارها ناصدی دارد و دوروی بود
زمستان	جعد موی باشد و خوش آواز و نرم سخن باشد و خوب اخلاق	دارد خاصه بنظر قمر	و از کارها زود پشیمان شود والله اعلم بالصواب

فصل دوازدهم

فصل دوازدهم در احوال نفس و خلق

بدانکه احوال نفس منقسم است بر عقلی و خلقی اما عقلی
بعطارد تعلق دارد و خلقی بقمر و بحسب قوة و ضعف
این دو کوکب و سعادت و نحوست ایشان انسان
تفاوت می باید تا میان ولی و نبی و حکیم و سفیه و عالم و
جاهل فرق توان کرد اما بدان برج نظر باید کردن که موضع
عطارد و قمر بود و مستولی بر موضع ایشان از کواکب
پس اگر منقلب بود نفس او خواهان امور جمعیت و قبول
عامه و نشستن در شهرها و مواضع انبوه باشد و بستایش
و مدح دوست دارد و شسته باشد بکار خدای تعالی
و زیرک و پاک و نیکو حرکت و خداوند علوم و حکمت
و طالب نجوم و صنعتهاء دقیق باشد و اگر ذو جسدین
بود متعین بود و تغیر زود در وی پدید آید و طباع
و فطن باشد و اگر ثابت بود نفس او راست گوی بود
و دروغ کم گوید و فریبنده و محیل نباشد و ثابت بود

وعاقل ورزین وصابر وفهیم وسیار وتعب ومشقات
وسختیها صبر تواند کردن واگر در خانهٔ زحل باشد گوشه
نشین وخلوت دوست باشد وما از بهر دلیل ستارگان
که مستولی باشد هر جایگاه عطارد وقمر نیک حال وبدحال
ونظر ستارگان درین مستولیان جدولی
نهاده ایم تا طالبان این فن را آسان بود انشاء
الله تعالی بدانکه مشاکلهٔ نیرین با این
کواکب در وقتی که نیکو حال وقوی باشند در
سعادت ونیکی از دلایل کواکب زیادت
کنند واز بدی وشر ایشان نقصان کنند واگر
بد حال باشند در نحوست وبدی افزایند پس
بر موجب تقریر وتحریر در عمل آرند وحکم
کنند بفکری صافی وذهنی وافی واز امتزاجات
کواکب ومشاکلت ایشان از سعادت ونحوست نیک
بر رسند وفکر کنند تا مفید بود انشاء الله تعالی

جدول کوکب

[illegible]	عطارد	زهره	مریخ	مشتری
زیرک و دانا بود و خداوند ... فرزند ... بعلم ... و صیانت ... و علم هندسه و نجوم و دانا باشد و ... والله اعلم	اندک خیر و بی عقل و عظمت کم و کار و فرزند از او دشمن دارند با مردم اختلاط کند و بر هیچکس وثوق نباشد	... مولود را ... زن و پدر ... [illegible]	حریص باشد بر جماع و با ... معاشرت کند ... در احوال محزون بود	بخیل بسیار برد ... از خویشان دوری کنند ... دارد و خداوند حیلت و ... بود و خایب بود ...

بدل و دون همت باشد و از مردمان دوری جوید بدبخت و حقود باشد و منفرد بود برای خود ... باشد

نیک حال	عطارد	زهره	مریخ	مشتری
قوی تر بود و خداوند مثال و مخاطره کند پیش خویش و کس را گردن نهد و بهتری باشد و صلاح دوستی بود و صاحب و قانع و متعلق و خداوند سیاست و خشم	بهتری راند و زیرک بود و حیلت و فریب بکار دارد و با دوستان نیکوی بسیار کند و با دشمن بدکردار باشد	نیکو مذهب و خوش ... خوی و خط و ند عشق و محبت بود و دشمن ... عاقل باشد و صحیح در کارها	جماع بسیار کند و دروغ گوید و خداوند حیلت بود و عقلش تباه شود والله اعلم	[illegible] و زیرک دلیر بود و دروغ و معروف به بدی و بسیار پشیمانی بر دو شنبه بکار دارد
ساکن بود و نیکو اندیشه و از بدی دوری جوید و مایل بود بکار جماع و منعم بود و ذاکر خدای تعالی و نیکو شکل و نیکو احوال باشد و صحیح بود	حکمت دوست و زیرک و خوش طبع بود و بغلامان مایل بود و غیرت بسیار برد و غلام باره و دوستدار امرد بود	دشنام دهنده بود و ... کند و ... حال نماید و متلون بود و از کارها در ندامت بود و ممتنع شود و مضطرب احوال باشد	مشعوف بود بکار زنان و خداوند عقل باشد و عقلش بعقل زنان باشد و متلون و فاجر بود والله اعلم بالصواب	خطا بسیار کند و بد خوی بود و متعجب بنفس خویش و خود رای حلیم داند و حیله گر و مضطرب بود

قال بطلميوس الشمس ينبوع القوة الحوانيه والقمر
ينبوع القوه الطبيعيه وزحل ينبوع القوه الماسكه و
المشتري ينبوع القوة النامه وعطارد ينبوع القوه
الغضبيه والزهره ينبوع القوه الشهويه وكذلك
يكون عطارد والمريخ والزهرة في المواليد ادلة على
اخلاق وصاحبه وصناعة والله اعلم واحكم تركيبات
كه در عالم كون وفساد باشد معدني باشد ونباتي وحيواني
ودر نباتي تركيب اول موجود باشد ودر حيواني تركيب
اول ودوم موجود باشد وبقاي هريكي بتماسك اجزا
تواند پس اين چهار قوت يعني تركيب اول كه منسوب
بطبيعتست وتركيب دوم كه منسوب بنماست وتركيب
سيم كه منسوب بحياتست وتماسك اجزا كه در همه
شرطست تا باقي باشند اثار نيرين وعلويين است و
سه كوكب باقي يعني مريخ كه غضب باو منسوب است
وزهره كه شهوت باو منسوبست وعطارد كه تميز وفكر

وفكر

وفكر باو منسوبست باعتبار مبادي اخلاق باشند چه اصول
اخلاق اين سه قوت اند كه آن يكي بر وجه محمود شجاعت حادث
شود وبر وجه مذموم اضداد آن چون تهور وجبن وآن
ديگر بر وجه محمود سخاوت وعفت بر وجه مذموم اضداد
آن چون اسراف وبخل وفسق وخمود شهوت وآن سيم
بر وجه محمود حكمت علمي وبر وجه مذموم جربزه يا بلاهت
حادث شود وجملگي اخلاق فاضله ورديه در تحت اين
اصول باشند وباعتبار ديگر مبادي صناعات باشند
چه صناعت مؤلف باشد از دو چيز ملكات وحركات
يا بر سبيل جذب باشد يا بر سبيل دفع واول منسوب
بعطارد باشد ودوم منسوب بزهره وسيم منسوب
بمريخ پس از صلاح اين سه كوكب اخلاق وصناعات
پسنديده حادث شود واز فساد حال ايشان اخلاق
وصناعات ناپسنديده حادث شود والله اعلم فائده
نظر قمر بكوكب مولود را متحرك گرداند بر انچه كوكب دلالت

کند چنانکه نموده شد پس اکر کوکب قوی باشد در ذات
خویش دلالت کند بر سعود به معرفت آن چیز و اکر
ضعیف باشد حرکتش قوی تر باشد از معرفت
او **فائده** بدانکه مردم را پنج قوتست که از پنج
عضو بود اول لذت و جایگاه او در دل از قوت طبیعی
بود دوم ظفر اندر جکر از قوت حیوانی سوم دانانیکی
اندر دماغ از قوت نفسانی والله اعلم **فائده** حکمت
از سعادت عطارد با فتاب قریب نحوست بوقت احتراق
در استقامت جهل نحوست در وقت رجوعت حکمت
سعادت مریخ با فتاب قریب نحوست در احتراق جهل
نحوست در مقابله شمس حکمت سعادت زهره با شمس
قریب نحوست اندر وقت استقامت جهل نحوست
وقت احتراق اندر رجوعت **فائده** برج نهم چون
مسعود بود دلالت کند بر عفت و ورع و زهد و
عدالت و حسن سیرت و نیکویی نیت و اکر منحوس

باشد

باشد برضد این باشد و همچنین خداوند نهم و سهم الغیب
و خداوندش دلالت بر این چیزها والله اعلم **فصل سیزدهم**

در خانهاء دوازده کانه طالع و منسوبات آن

بدانکه طالع و خداوندش و نیران و سهم حیات و سهم هیلاج و سهم غیب
و هیلاج و کدخداه که بعد ازین ذکرشان بیاید انشاء الله
و قاسم و حاری روه و ستوریه ستارکان و ارباب مثلثات
طالع و نیرین دلیل بود بر درازی عمر و بر سعادت یا بر
عکس این بطلمیوس کوید اندر مثلثات نیز نوبت نظر کن
و سهم السعاده که این سهم چون و تدی است اکر با یکدیکری
نظری دارند خاصه از وتد دلیل بود بر سعادت و صحت
و ستاره دلیل سعادت اکر شرقی بود و فوق الارض
سعادت در اول عمر دهد و غربی و تحت الارض در آخر عمر
سهم السعاده و رب اول مثلثات طالع دلیل کند بر اول
عمر و خداوند سهم السعاده و رب مثلثه دوم و سیم طالع
بر آخر عمر و با مثلثه اول خداوند طالع را اعتبار کیرد و با مثلثه

دوم خداوند وسط السما را و با سیم خداوند را اتصال قمر در
ربع قبیح ولادت بستارگان دلیل بود بر حال مولود و اگر
خالی السیر بود حالش از دو قسم بیرون نباشد اول از
برج قمر و موضع او از شمس و نظر ستارگان خداوند مثلثه
اول اندر اوتاد مرح و مسعود دلیل کند که در آخر عمر سعادت
دهد سهم السعاده و خداوندش چون نایز و خداوند نوبت
بود عز و رونق دهد و با هندسی و اگر سهم السعاده و خداوندی
بخداوند نوبت نظر ندارد با قمر منصرف بود از نحسی
و متصل نحسی با کدخداه در جایگاه بد بود بر نظر نحسی دلیل
بود بر نحوست و همچنین نیرین پا فقط از نظر سعود
و هر وقت که نحوس در اوتاد و سعود در زایل بوند سعادت
در آخر عمر از پس شقاوت بود و انصراف نیرین از نحوس
و سیر بسعود همچنین بود نوفل گوید خداوند
مثلثه اول و دوم نیر نوبت چون قوی حال باشند
سعادت پاینده ماند و بطلمیوس اعتماد بر سهم السعاده

وخداوندش

وخداوندش بیشتر کند بدان سبب که حال فرزند در
اول عمر مانده بود با آخر عمر مادر و پدر چه خداوند مثلثه اول
شمس دلیل اول عمر آورد و آخر پدر و خداوند مثلثه اول
قمر دلیل آخر عمر مادر بود و اول فرزند از باب مثلثات نیرین
دلیل باشند بر سعادت و خانه دوم و خداوندش دلیل
باشند بر کسب و کار و عمل و وسط السما و خداوندش
بر فرمان دادن و بهتری **فائده** نگه کند اندر درجه
طالع اگر مقارن بود با ستاره ثابته از عظم اول و دوم
یا با درجه وسط السما یا درجه نیران خاصه نیر نوبت دلیل
کند بر بهتری و پادشاهی اگر بر طبع سعدی بود کارها
بخوشی و آسانی بر آید و سعادت افزاید و اگر بر طبع
نحوس بود بعسر و صعوبت انجامد و همچنین شمس در
موالید روز و قمر در موالید شب بدرجه شرف یا خداوند
طالع اندر طالع اندر شرف مشرقی متصل نیر و سعد
و پیوستن خداوند وسط السما بخداوند طالع از اوتاد

بپیوستن خداوندان اوتاد بخداوند طالع و او شرقی
خاصه در طالع یا وسط السما این دلیلها گویا دگر بدیم سعادة
و فروتنی و بلندی دهد والله اعلم **فائده** هر جا که گویند که
کوکب مشرقی بود بدان آن خواهند که پیش از آفتاب
طلوع کند و یا در جانب مشرق باشد از فلک چنانکه از
دهم تا طالع و بمغربی بعکس این مثال چنانکه در
زحل گفتیم که اگر مشرقی باشد حلیت مولود مانند لون
عسل بود و غالب بر مزاج او برودت و رطوبت بود
و بدین مشرق کوشیار در مجمل ربع مشرقی فلک
خواسته است نه مشرق بحسب آفتاب و این از اقتضا
یات افکار ابکار مصنف تاج الملة والدین اکر ست
انشاء الله که بسندیده باشد **دلایل مال** خانهٔ دوم
و خداوندش و سهم السعادة و خداوندش و ارباب
مثلثات دوم و سهم المال و مشتری و خداوند سهم
و جایگاه نیران و درجات شان طالع و یازدهم جایگاه

ستارگان

ستارگان و نظرشان بیکدیگر درجات شرف ستارگان
بیابانی دستوریه و میمنه ستارگان این معلوم باز گرد
نگاه کن اندر خانهٔ دوم اگر سعد اندروی بود یا بوی ناظر
بود و دور از نحوس و خداوندش در جایگاهی نیک باشد
مال و منالش بسیار بود پیوستن خداوند دوم بخداوند
طالع و یازدهم مال باب از بدست آورد و پیوستن خدا وند
طالع بدوم بدشواری وجهد و اگر قمر میانشان نقل کند
همچنین بود خداوند طالع در اوتاد مال از وجوهات
پیدا و مشهور و مبین حاصل کند و در ما بکی کمتر بود دلیل
عیش و خرمی راند و اگر ساقط بود در کسب تخلیط
رود و حلال و حرام بر وی یکسان بود و بخیل باشد پیوستن
خداوند طالع بسهم المال یا مشتری یا خداوند وسط
السما دلیل بود بر توانگری خاصه که مقبول باشد و بنگر
تا قبل تدبیر در کدام خانه است که آن دلیل واجب کند
تشرق ستارگان مولود نهاری را سعادت بیفزاید

فتعريب مولود ليلي را خداوند دوم و خداوند سهم السعاده
صاعد در شمال از كسان محتشم و توانگر مال بيابد قمر در
اوتاد زايد در نور و عدد و تدبير بستاره دهد كه قبول
كند يا طالع نكرد از دوستي مال و نعمت دهد ارباب
مثلثات خانهٔ دوم اول شب دليل بود بر اول عمر و شرقي
ستاركان و سهم المال و ارباب مثلثات دوم و سيم
و ستاركان مغربي و خداوند سهم المال دليل باشند
بر پيري و آخر عمر زحل و مريخ اندر يازدهم و سهم السعاده
با نيرين وجه كسب از زور و غصب بود سهم السعاده در
دوم و يازدهم و دهم دليل بود بر يافتن مال بودن
ذنب با نيرين يا با خداوند طالع و خداوند دوم درويشي
آرد و زهره و عطارد ميانه بودن دليلهاء مال در ششم
و دوازدهم و در درويشي آرد دلالت نكاهد و هركه كشتي
منكوس بود و ساقط هر نيكويي كه كند او را بدان محمدي
نكنند و نا پسنديده بود احتراق خداوند مثلثات سهم السعاده

وبرج

لتيست

وبرج دوم و مقارنه با نحوسين دليل ادبار بود و شعاع
خداوند ساعت و خداوند اثني عشريه طالع با نحسين دليل
از بهر مال و ارباب مثلثات مشتري را نحسين **فوايد**
احتفاف الكواكب با قوي دلايل المال و نظر النيرين اليه
نظرا محمودا يدل على كثرة المال **فوائد** قوة الدلا
و قوة المستولي على سهم السعاده خاصة و سعادتها يدل
على المال و السعادات **فوائد** اگر قويترين ادله
مال زحل باشد از رياست و فلاحي و بنائي و آنچه بدين ماند
مال حاصل كند و اگر مشتري بود از امانت و وزارة
و قهرماني و مذاهب و علوم و زاهدي و گوشه نشيني
تحصيل مال بود و اگر مريخ بود از لشكركشي و سپاه
گري و اميري و بزرگي و آنچه بدين ماند و اگر زهره بود از
عطاي دوستان و بخشش زنان و اگر عطارد
بود از علم و تجارت و معاملت و آنچه بدين ماند حاصل
كند والله اعلم **فائده** زحل چون ناظر بود بسهم

للسعادة انظر محمود و مشتری مشارکش باشد ازان
نظر دلالت کند برانکه مال از وجه میراث بدست آرد
اگر ممکن باشد و اگر نه از وجهی که بدان امید نداشته
باشد و نداشته حاصل شود ان شاء الله تعالی فائده
اگر خداوند دوم در طالع باشد و مقبول بود مال بدست
آید بی کلفتی و طلبی و اگر مقبول نباشد طمع بود و امید پس
و اگر خداوند طالع در دوم بود دلالت کند که بطلب و سعی
مال بدست آید و اگر مقبول باشد و منحوس بیاید و باز
از دست برود و اگر مقبول بود و مسعود بیابد و از و
تمتع یابد و برین قیاس بود و همه چیز در اختلاف
وجوه فائده اگر نیرین در بروج مذکر باشند و در
اوتاد و آفتاب بروز فوق الارض بود و قمر بشب و باقی
کواکب مختفی و کرد ایشان در آمده باشند یا ناظر بود
بدیشان از اوتاد مولود از عظما و ملکان بزرگ باشد
و اگر کواکب مختفی مسعود و قوی باشند در ذات

خفی ۱۴۱

و مریخ و عطارد و خداوند سیم دلیل برادران و خواهران
باشند و اگر این ادلا و قوی تر این ایشان را نظر بطالع باشد
و خداوند شش یعنی مستولی بر طالع دلالت کند بر بودن
برادران و خواهران اگر جنانکه او را برادران باشند و بر
موافقت و مخالفت ایشان اگر باشند و از سعادت
این ادلا و نکبت ایشان بعضی بعضی دلالت کند بر حال و احوال
برادران در قوت و ضعف برضد و کمی ایشان فائده
زحل و مشتری دلیل برادران بزرگ آمد و مشتری و
مریخ میانه عطارد کوچکتر و قمر دلیل خواهران مهتر است و زهره
خواهران کهتر اتصال قمر دلیل بود بران اقران که از پس
او آیند و انصراف برانکه از و مهتر بود و بکه کن اندر برج
سیم و بودن ستارگان اندر وی و آنجه بد و نکرند جون برج
و خداوند شش نیکو حال باشند و بر نظر سعدان دلیل
آن بر نیکویی حال برادران و خوبی ایشان بازکرده و اگر بد
حال باشد بخلاف این و اگر سیم برجی بود بسیار ذریه

چون سرطان و عقرب و حوت دلیل بر بسیاری برادران
و خواهران و اگر اندک ذریت بود چون سنبله و جدی و
دلو دلیل کند بر اندکی و دیگر برجها میانه چون سیم برجی
و ذو جسدین دلیل کند که نه از یک مادر و پدر باشند بودن
برج [illegible] و قمر و خداوند سیوم در برجهای
برادران بیشتر بود و زحل همچنین در خانه ماده خواهر بیشتر باشد
و همچنین اتصال قمر بزهره و بودن زهره و مشتری و عطارد
دران جایگه که باشند نیک حال دلالت کند بر زیادتی
سعادت آن اولاد و کیفیت آن برگشتن قمر از نحوس پس در
او تاد دلیل بود بر هلاک برادرانی که از پیش بوده باشند
خاصه زحل و مرسوا لید روز نه کین اندر مریخ جاور اقوی
تمام هست در بیت الاخوة اگر در برجی بسیار ذریت
بود و خداوندش شرقی دلیل کند بر بسیاری برادران
خاصه که طالع و موضع قمر حوت بود یا سرطان و زاید
و نحوس بود مریخ اندر احتراق برادران اندک باشند

وجه

خویش آید دلایل عظیمه باشند و قوت بیشتر دهند و هر
چه کمتر و ناقص بود ازین احوال بقدر آن نقصان مال
اما اگر برخلاف این حالها باشد مولود را غایت شقاوت
و بدبختی و ادبار حاصل شود نعوذ بالله منه و اگر کواکب
ثابته با سهم السعاده باشد ریاست و بزرگی دهند اما اگر
نحس بود عاقبت مذموم بود قال بطلمیوس
الکواکب الثابتة تعطي العطایا الخارجة عن النیة و کثیر ما یختم
بسوء چون دلایل مولودی قوی حال باشند بقوتها
ذاتی و عرضی مولود را بلندترین مرتبه از مراتب اهل
بیت یا ابناء جنس او برساند پس اگر کوکبی از کوکب ثابته
در طالع یا عاشر یا مقارن نیز نوبت یا سهم السعاده باشد
مولود را از حد مرتبه اهل بیت و نسبت ابناء جنس بگذراند
و عطایایی دهد که نه حد او باشد چنانکه یکی را از بازاریان
بحد پادشاهی یا منصبی بزرگ رساند و باشد که عاقبت
آنکس مذموم باشد و انچنان بود که آن کوکب بر مزاجی باشد

مرکب از مزاج نحسی و باید که بداند که کواکب ثابته سه
صنف اند اول کواکبی که از قدری بزرگ باشند
و بر طبیعت سعود مطلق باشند مانند سماک اعزل و
نسر واقع و چنین کواکب سعادت مطلق دهند چون محاسد
دلیلی باشند یعنی بجرم کوکب و دلیل بر یک افق تسییر
باشد و دوم کواکبی که از قدری بزرگ باشند
یا کمتر از ان و مزاج ایشان نحسی آمیخته بود مانند قلب
الاسد و قلب العقرب و عین الثور و منکب الفرس
و چنین کواکب بمیسده عطارد بزرگ دهند و اگر
تسییر بایشان رسد قطع کنند و عاقبت عطاهای ایشان
مذموم باشد و سیم کواکبی باشند که نحس مطلق باشند
مانند سحابیات و آن کواکب هیچ سعادت ندهند و جز
نحوست نکنند و اعتبار ثوابت در طوالع و قرانات
و با اینهمه مفید باشد والله اعلم **ادلا برادران**
و اقربا بدانکه برج سیم و خداوندش و سهم الاخوة

و مرکب آنکه اندو ولی مهتر بود و چون مریخ و خداوند مثلثه
اش تحت الارض یا تحت الشعاع باشد اندک بوند و چون
جایگاهی نیک باشند و شمس قوی حال دلیل کند بر صلاح
برادران و قوت ایشان **فائده** ارباب مثلثات
طالع چون ساقط باشند و ارباب مثلثات سیم نیز برادران
اندک باشند و عزت کنند لکن اندر سهم اخوة همچنانکه در
برج گفتیم از قوت و ضعف و سعادت و نحوست که بر آن
گونه دلیل کنند بر شمس و زحل بر نظر تربیع یا بر مقابله مریخ برادر
مهتر بمیرد یا کشته شود و بودن شمس و زحل و مریخ در وتدی
برادر اندک بود و زحل بیشتر بود چه مریخ اندرین باب
دلالتی باشد قوی و مر آنچه برادران میانه از ایشان بیشتر
کند و عطارد کهتر را شمس اندر طالع برادران را حال میانه
بود **فائده** از بهر اعداد برادران نگه کنند اندر ارباب
مثلثات طالع اگر آنکه قوی‌تر بود در طالع باشد او فرزند
نخستین بود در وسط السما اول یا چهارم و نگه کن اندر

بزرگان
هبوط
تحت الشعاع
خروج الشعاع

بود چون وسط السما یا درجه طالع اگر میان ایشان سعدی بود
نیکبختی کند و زنده باشند و اگر نحسی بود مهتر از وی برادران
نبوده باشند و بمرده و اگر نحس بود و سعد او نحسین
نابود و دیگر کن اندر درجه طالع یا وتد الارض اگر سعدی
بود از پس وی دیگر زاید و زنده ماند و اگر نحس باشد
انچه اید بمیرد یا از شکم بشود خداوند سهم اندر طالع
یا هفتم فرد بود و هیچ برادر ندارد و اندر وسط السما
از و مهتر باشد و در چهارم کهتر فائده نگه کن اندر
خداوندان مثلثه سهم تا کدام قوی حالتر است که اول
دلیل برادر و خواهر مهتر بود و دوم میانه و سیم کهتر
و همچنین ارباب مثلثات مریخ فائده پیوستن سهم بکوکبی
در شرف یا خانه دلیل کند بر سعادت و حشمت برادران
و نیکویی حال و اعتقاد مولود فائده راس سهم برادران
از وی محتشم تر باشند و ذنب بخلاف این ارباب مثلثات
طالع و سهم هر کدام که قوی حالتر بود آن موجب حشمت

او

او بیشتر بود و حال ایشان بهتر فائده بنگر اندر خداوند
طالع و سهم اگر بر نظر دوستی باشند با هم برادران دلیل بود
بر موافقت ایشان و سازگاری و تربیع میانه بود و مقابله دشمنی
تمام سهم الاخوة و خداوند ایشان هم برین قیاس عطارد بر قران
مریخ یا بر نظر دشمنی دلیل کند بر دشمنی و حیله چه نظر عطارد
~~قران مریخ یا بر نظر دشمنی~~ و مریخ دلیل حال برادران بود
با هم و نظر زهره و قمر حال خواهران برادران که تا افتد از
دوستی و دشمنی فائده نظر سهم الاخوة و سهم السعادة
و خداوندهای ایشان بهم از یکدیگر خیر و منفعت باشد و بودن سهم
الاخوة در خانها که ناظر باشند بطالع از دوستی با هم
سازگاری و در برجهای ساقط بخلاف این نظر مریخ و
خداوند مثلثه ایشان بیکدیگر دلیل بود بر نیکویی حال
برادران والله اعلم فائده بدانکه حکم کردن بر حال مادر
و پدر از طالع فرزند کهتر صواب تر است و بتحقیق نزدیکتر
مانند طالع تحویل سال اما از طالع دیگر فرزندان همین

تا هم سخن باشد گفته وشهادت طلبیدن زیرا که چون مناسبت
اصل ایست یا تحویل والله اعلم ا ب دلیل پدر چهارم
است وخداوندش و بروز متقدم شمس بود بعدان زحل
وبشب برعکس وارباب مثلثات چهارم وازان شمس و
سهم الاباب وخداوندش وبرج اجتماع وخداوندش
وستارگان نهایی آید وخانه دهم وخداوندش ومتقدم
بروز زهره وقمر وبشب برعکس وارباب مثلثات دهم و
قمر وسهم الام وخداوندش وستارگان لیلی وبرج
استقبال وخداوندش دلیل مادر بود وخداوند مثلثه
اول برج چهارم ودهم دال حالشان بود بوقت ولادت
فرزند ودوم بآخر عمر ارباب مثلثات شمس وقمر چون
جایگاهی نیک حال باشد ودر اوتاد دلیل بود بر سعادت
وفرزندی ودولت ونسب واصل بزرگ وبد حال بخلاف
این باشد وهرکدام را که دلیل قویتر بود وافزونی
او را بیشتر باشد نظر مشتری بشمس دلیل بود بر سعادت

باشند وقوتی گویند
واگر کوکب از وضع خط
کوکب دیگر باو متصل
گردد طلیعت خوانند او
دهد این را دفع
طلیعت خوانند واگر در
این حال هر یکی در
خط آن دیگر باشد
دفع طلیعتین خوانند
واین دو موضع دلیل بود
بر محنت ومصیبات
وانجام کارها لاجد
وجهد اگر کوکبی از زوال
بهبوط کوکبی دیگر
متصل شود ...
انکار خوانند ...

پدر ونظر شمس بقمر وتخاوت مادر ونظر نحسان بشمس دلیلست
بر تباهی حال پدر وبقمر بر حال مادر چون چهارم ویازدهم
که هشتم خانه بدان بود منحوس باشد وارباب
مثلثات ساقط از طالع دلیل بود بر هلاکت پدر آفتاب
در جایگاهی بد وارباب مثلثات او جایگاهی نیک واجب
کند که حال پدر بوقت آمدن مولود نه نیک بود ودر آخر
نیک شود ان شاء الله تعالی فایده اندر درجات
اجتماع یا استقبال که پیش از ولادت بوده باشد مگر که
اگر سعدان بدان باشند ونحسان ساقط دلیل بود بر
نیکویی حال پدر ومادر خاصه که قمر مسعود بود والله اعلم
فایده مشتری با آفتاب اندر چهارم دلیل کند
بر بزرگواری پدر وبودن نیران در برجهای منقلب دلیل
بود بر مخالفت پدر ومادر سرطان واسد دلیل مادر
وپدر باشند وچون سعد در اوتاد باشند دلیل بود
بر نیکویی واگر نحسان باشند بر بدی وتباهی خاصه زحل

اختیارات قمر در درج ۱۲ کانه

بنجب در خانهٔ قمر و مریخ بروز در خانهٔ افتاب بودن شمس
در وتد خاصه وسط السما دلیل بود بر بزرگواری و رفعت
پدر و خداوند خانه است همچنین نظر شمس و مشتری
بزحل با زهره بشمس دلیل کند بر زندگانی پدر و نظر قمر بر
زهره یا زهره بمشتری دلیل بود بر زندگانی مادر اندر
دلایل مادر و پدر نگه کن اگر بهم اتصالی دارند با سهم
السعاده و بدین اولا ناظر بود دلیل کند بر موافقت و
سازگاری و درازی عمر ایشان ناخوشی و اگر نظری
مذموم بود بخلاف این باشد شمس منحوس از خداوند
هشتم یا ششم یا دوازدهم بر پدر عیبی بود اتصال
قمر بزحل از شمس دلیل بود بر غم و اندوه مادر و اگر
از وتدی بود حال قوی‌تر کرد د خاصه بر حد زحل بود یا بر
ذنب اما قمر خاصه در خانهٔ نحس مادر بی اصل بود
و اگر شمس با ایشان بود کور کرد د اثنی عشریه قمر در دو خانه دهم
دلیل بدی حال و قدر مادر بود سهم الاب و سهم الام

با قمر و منحوس در برج هشتم دلیل بود بر تباهی و کوتاهی
عمر شان بیرون در عقرب چون خانهٔ چهارم بود حال پدر
بکوهیده باشد بودن افتاب با زحل در وتد الارض دلیل
کند که آن موضعی که در وی زاده باشد خراب کرد د تسییر
کن بروز افتاب راس سهم و بشب زحل را پس از بهر
پدران چون بنحسی رسد بقدر درجات بر یک درجه
سالی دران وقت سعادت دهد و اگر بنحس رسد نحوست
و از بهر مادر هم برین قیاس از زهره و قمر و سهم الا
والله اعلم **فائده** حال پدر پدر را از هفتم نگاه کن که
فالیطمنوس اطلب صاحب الجد من السابع و صاحب
العم من السادس وعلی هذا فقس جد پدر پدر باشد
و چون رابع دلیل پدر است رابع رابع دلیل جد باشد و
ثالث رابع دلیل عم که برادر پدر است اما جد مادری
را دلیل هم طالع باشد که رابع عاشر است و برین قیاس
در دیگرها مانند حال مادر از هفتم جد دهم است **فائده**

بودن آفتاب بروز بر حد مریخ و بشب بر حد زحل بی نظر سعدان
و نحسان بد و ناظر باشند از هفتم دلیل بود بر دشمنی و ناسا
زکاری با پدر و جداء سهم الاب در دوازدهم آفتاب در
وتد مریخ بد و ناظر از هفتم دلیل کند که پدر او را دوست
ندارد والله اعلم اما دانستن اگر فرزند از پدر
هست یا نه اندر سهم شرف نگرکن بروز از شمس و بشب
از قمر تا بر حد کدام ستاره بود اگر با زحل باشد تحت الشعاع
یا عطارد متصل بزحل و قمر منحوس باد در درجات محترق
وافتادن خداوند چهارم و خداوند خانه شمس از شمس و خداوند
سهم از سهم دلیل بود بر حرام زادگی و بودن شمس بر شکل
طالع و پیوستن صاحب طالع بشمس دلیل بود بر حلال
زادگی فائده از بهر ملک و عقار بپیوستن خداوند طالع
و قمر بخداوند چهارم و مسعود بود دلیل کند بر ملک بسیار
و چون زحل خداوند چهارم بود و صاعد و با مشتری
نظر دارد ملک گرانمایه بدست آرد و دهقانی دوست

دارد فوائد نظر اولا الاب الی اولا الام محو و ایدل
علی اتفاق بین الوالدین و میل کل واحد منهما الی الآخر فیه
طیب عیشهما فائده سلامتی اولاد و از نحوس دور دلیل
کند بر سلامتی و تن درستی و نحوس بودن نشان دلیل کند
بر بیماری و آنچه باشد از طبیعت کوکب ناحس ع د فائده
سهم السعاده و خداوندش اگر ناظر شود با ولایت
کند بر مال بسیار و بسیاری خیر و سعادت فوائد
احتفاف السعود بالولی الاولاد لا یدل علی حسن الحال و رفعه
المنزله و عظم الجاه و احتفاف النحوس بالضد من ذلک
و الکواکب المحتفیه بالدلیل هی التی معه بعضها اکثر
درجا منه و بعضها اقل درجا و التی فی الثانی و الثانی عشر
منه والله اعلم خانه اولاد پنجم و خداوندش و زهره
و مشتری و عطارد و سهم الولد و ارباب مثلثه این خانه
و آن مشتری و سهم و خداوندش اولا فرزند نگر کند
تا شهادت و حظ کدام بیشتر است اگر او در برجی باشد

بسیار ذریت بود از نحوس خاصه در وتد یا در مایلی وتد
و بر نظر نیکو بکرد از دوستی دلیل کند بر بسیاری فرزند
و وافقت با یکدیگر پیوستن خداوند طالع بخداوند پنجم
بعینه و نظر نیز شرم بود دلیل کند بر فرزند پیوستن خداوند طالع
و هفتم بیکدیگر فرزندان از حرام زادکان باشند
و پیوستن خداوند طالع و ششم از برستلان باشند
یا از فرومایگان مشتری با عطارد در خانه یا شرف خویش اندر
وتد یا مایلی و خداوندان مثلثه ایشان اندر جایگاه نیکو
فرزند بسیار باشند و از ایشان نیکویی بینند و چون دلیلها
بیشتر در برج ذو جسدین باشد فرزندان بسیار باشند
و اگر نحسان مستولی باشند بر دلیل خاصه در برجهای عقیم
اندک باشند و از بهر بسیاری فرزندان در مشتری و
زهره نگاه کن و اندکی در زحل و مریخ و میانه در
شمس و عطارد و قمر مشارک بود در میان هم و عطارد
خاصه چون مشرق بود دلیل کند بر بسیاری و مغرب

بر اندکی بودن سعدان اندر پنجم دور از نحوس و
عیب دلیل بود بر بسیاری فرزند و نیکویی حال شان
نگه کن اندر سهم اولاد و خداوند وی و ممازجت ستارگان
بدو و نظر بطالع و بودن در جایی که دلیل بود بر حال فرز
که وقت چون سهم الولد هیچ ستاره نظر ندارد و مادام
از جهت فرزندان غمگین بود و فرزند اول بمیرد یا از
شکم مادر بیرون و اگر نحسی بر مقابله یا تربیع مقارنه سهم
الولد بود فرزند بمیرد زهره منحوس از زحل و ناظر بسهم
الولد از وتدی نظر مشتری هیچ فرزندش نبود و مشتر
منحوس در وتد خاصه در چهارم و هفتم همچنین بود و بری
منحوس بی نظر سعدان اندک باشند اگر اولاد فرزند
شرقی باشند در نیاگی فرزند آید و بیشتر نر باشند خاصه
که در بروج مذکر باشند و اگر مغربی بوند در پیری آرد
و ماده باشند خاصه که در برج مؤنث باشند و بودن
اولاد در طالع و یازدهم در برنایی بود و در پنجم و نهم و

ششم در میانهٔ عمر و هفتم و چهارم در آخر عمر و همچنین
سهم الولد درین خانها فائده بدانکه شمس دلیل بود بر پسر
و قمر بر دختر پس نگر کن اندر موضع نیرین و سهم الولد
و اثنی عشریه طالع و پنجم چون اول نیک بود و دوم بدحال
در ابتدا فرحی دهد و در آخر غم باشد چون مشتری در
وقت تحویل سال بجایگاه سهم الولد رسد یا بدو نگرد
از تربیع یا مقابله یا اینها مشتری با وتد [illegible] بود
یا سالخداه خداوند قسمت بود یا سهم الولد یا اثنی عشریه
مشتری رسد دلیل کند آن وقت بر بودن فرزند و نیز
همچنین لیکن دلیل مشتری قویتر باشد سهم الولد در طالع
مسعود فرزندانرا اعتقاد نیک و پسندیده باشد و
منحوس بخلاف و در دوم نعمت بسیار بدست آورند
مال بدرشابند و در سیم در شادی و فرخ زندگانی گذرانند
و در چهارم نام بردار شوند و کارها پسندیده کنند
و اگر منحوس باشد در زندان و بلا باشد و در پنجم فرزندان

معروف

معروف و مشهور باشند و ازیشان نام بزرگ برگیرند و
در ششم علمای نیکو دانند و از چهارپایان و بندگان
روزی‌مند باشند و اگر منحوس بود بخیل باشند و در
هفتم میان پدر و مادر مخاصمت رود و دشمن بود و در
هشتم اگر منحوس باشد دلیل بود بر منازعت و خصومت
از بهر مال و مسعود بخلاف این و در نهم نامبردار باشند
به نیکی کردن و اگر منحوس بود کارها ناپسندیده کنند
و در دهم علمای بزرگ کنند و محتشم باشند و در یازدهم
بدخوئی باشند و اگر منحوس باشد دروغ بسیار گویند
و ناپارسا باشند و در دوازدهم بماندگی فرزندان
والله اعلم فائده بودن عطارد بر مقابله زحل یا نحسی
اندر یازدهم بر نظر دشمنی یا سهم در ششم و دوازدهم
با آفتاب و زحل در هفتم یا قمر بدرجات هبوط یا بودن
مشتری تحت الشعاع دلیل بود بر مرگ فرزندان فائده
بودن نیرین در برجهاء نر و عدد ساعات فرد پسر آرند

وبخلاف این چون در بروج مونث باشند و عدد و ساعات
مونث یعنی دختر بیشتر آید والله اعلم **خانه بیماری**
و عبید برج ششم و خداوند ش و سهم المرض و خداوندش
و آنچه در برج ششم بود و قمر و خداوندش یعنی صاحب
آن خانه کاو در وی باشد که او را دلالتیست قوی در بیماری
اگر این اختران مسعود باشند و قوی حال دلیل کند
بر سلامت بودن و اندکی علت و بیماری و اگر منحوس
باشند با نحسان مستولی بخلاف این بود خاصه چون در
اوتاد یا مایلی اوتاد باشند و نگه کن تا سبب بیماری
از کدام ستاره است بر آن گونه که اندر مدخل بیاز رفت
بودن نحس اندر طالع مریخ بروز و زحل بشب و نیری با او
دلیل کند بر ضعیفی بصر و اگر نیرین منحوس باشند یا
با ذنب همچنین **فائده** قمر با نحسی یا با تربیع و مقابله
او اگر در برجی تر بود بیماری از سردی و تری باشد
و برین قیاس در دیگر بروج بودن مریخ بر مقارنه صاحب

طالع

طالع بیماری از گرمی بود و آن ستاره که دلیل بود بر بیماری
اگر مشرقی بود در اول عمر باشد و مغربی در آخر عمر چون قمر آید
بود نحوست از مریخ نیز باشد و نقص از زحل بودن قمر در
ششم و دوازدهم یا در اول درجات حمل و جدی یا در
درجات مظلم یا با ذنب بیماری بسیار باشدش و اندر دوازدهم
بیماری و آفات و علل بر آن گونه بود که یاد کرده شد دلیل
کند **فائده** از بهر نزدیکان و خدمتکاران نگه کن
اندر برج ششم و خداوندش و آن ستاره که اندر وی باشد
و سهم العبید و عطارد که او را دلالتیست قوی و بهتر آنست
که عطارد مشرقی باشد اندر طالع یا وسط السماء متصل با
بمشتری در برج ذو جسدین یا ثابت و دور از نحوس و رجوع
و احتراق چون نحسی اندر ششم و دوازدهم بود دلیل
کند بر اندکی بندگان و غمگینی از سبب ایشان چون
خداوند ششم دور بود از نحوس و با عطارد اندر وتدی
بود دلیل کند بر بسیاری نزدیکان و خرمی و منفعت از ایشان

چون سهم العبيد و خداوندش در جايگاهي نيک باشند
و بر نظر سعدان دور از نحوس دليل كند بر نيكوي حال ايشان
و چون ذنب در برج ششم باشد غلامي نپايد و حال ايشان
بد بود و في الجمله نگه كن اندر برج ششم و خداوندش و
سهم العبيد و خداوندش و عطارد و آن ستاره كه اندر
ششم بود و خداوند مثلثه دوم و مريخ از نيك و بد آن
سخن گوي والله اعلم **فائده** گرفتن سهمي كه دلالت كند
بر موضع بيماري عدد درجات طالع را در مطالع آن برج
ضرب كن و بعد آن از طالع طرح كن مانند ديگر سهام آنجا
كه برسد بيماري از طبيعت آن موضع بود چنانكه در مدخل
گفتيم قال بطلميوس زحل لعليل المشرق و المريخ
لعليل المغرب اقل ضررا و على هذا يكون سعادة المشتري
و الزهره في الجنوب و الشمال اگر دليل بيماري زحل
بود و او شرقي بود يا مريخ بود و مغربي بود ضرر او از
نحوست كمتر باشد و اگر مشتري بود يا زهره بود و جنوبي بود

وجنوبي

و جنوبي بود سعادت او بيشتر باشد از ديگر اوقات والله
اعلم **خانه زنان و ضدان** بدانكه دلايل ترويج مردان
برج هفتم و خداوندش و آن ستاره كه اندر وي بود
و قمر و زهره و سهم التزويج و ارباب مثلثات هفتم و زهره
و دلايل تزويج زنان هم برين گونه بود الا آنكه بجايگاه قمر شمس
بود و بجايگاه زهره مريخ و سهم ترويج زنان و چون دلايل
قوي تر بين ايشان ناظر باشند بطالع و خداوندش مولود
زن كند و اگر از طالع و خداوندش ساقط باشند ترويج
ح نكند **فوائد** اذا كان الادلاء و اقواها في الاوتاد يزوج
باقوام معروفين و ان كانت مسعودة تزوج باقوام موسرين
و ان كان بالضد من ذلك فبالضد والله اعلم و اگر اين دلاء
او تاد باشد متصل بخداوند طالع و دور از نحوس دليل
كند بر صلاح اين خانه و حرص نمودن و فايده و خرمي يافتن
چون خداوند هفتم بخداوند طالع پيوندد زنان بيشتر رغبت
نمايند استقامت زهره در وتد يا مايل وتد اگر مثلثات او

شرقی بود در برابی زن کند و سعادت یابد واگر
زهره منحوس بود ارباب مثلثه نفس نیک حال نبر خرمی
و منفعت باشد لیکن با ایشان زشت بود واگر زهره
نیک حال بود ارباب بد حال زمانی برد لیکن خرم باشند
و نیک نام چون پیشتر ادلا با زهره در برج منقلب باشد و جسدی
باشند یا با چند ستاره نظر دارند چند زن بکند و ثباتی
ندارد زهره و مریخ در خانهاء یکدیگر نامستور بود و حرام
بر حلال گویند و زحل و زهره در خانها یکدیگر همچنین باشد
نگاه کن اندر سهم تزویج و خداوند مثلثه و زهره چون
درونذی باشند یا در مایلی و دو باز نحوس بر نظر
سعدان تزویج با خداوندان دولت و پادشاهی وصل
کند واز مولود بزرگتر اتفاق افتد بمراتب و اگر منحوس
باشند یا محترق با خداوندان عیب و درویش باشد و
کسی دون بی فایده خاصه که زهره ساقط بود از طالع
دو دو از نظر مشتری و زحل ناظر از دشمنی فائده

تمم

زهره در خانه عطارد یا حد وی باشد زن ازوی کهتر بود چون خداوند
هفتم بهفتم نگرد و خداوند خانه زهره بزهره و خداوند خانه
قمر بقمر و خداوند سهم تزویج بسهم دلیل کند که بهیچ گونه رغبت
نکند بزن خواستن تا شوی کردن و چون خداوند مثلثه
اول و دوم ساقط بود از زهره و وسط السماء هرگز زن
نکند خاصه که خداوند سهم محترق بود فائده بودن
قمر و خداوند هفتم در ششم و دوازدهم یا بر مقابله و
مقارنه زحل و مشتری ساقط شهوت تزویج کردن بود
زنرا و مردرا بودن زهره اندر نهم در کار زنان ثبات
نکند و زهره و مشتری اندر طالع همچنین چون برج
با دو جسدین بود ~~فائده مغربی برنظر~~ زهره غربی بر نظر
دشمنی نحسی و نحسی در هفتم دوری و جدایی و مرگ بود
فائده سهم تزویج تحت الارض یا در سابع زن
پنهان کند خداوند سهم در مقابله سهم زن آن کند که از بهر
دیده باشد خداوند هفتم اندر یازدهم عاشق کرد و بس

زن کند نکه کن اندر سهم فریب مردان و ان از شمس بود
تا زهره و فریب زنان از قمر با مریخ و فکندن از طالع روز
و سمت یکی ن اگر سهم مرد نیک حال باشد دلیل کند که
هر کرا که خواهد بفریبد و زنان سخن باور کنند و سهم زنان
همچنین فائده بودن زهره و مشتری در خانه
عطارد و عطارد ناظر از نزدیکان خویش زن کند و چون
قمر ناظر بود بزهره از وتدی یا خانه هفتم برج زهره
بود دلیل محکم بود والله اعلم فائده از بهر شوی
کردن زنان هر آنچه در زهره کفتیم نکاه کن بجای زنان
در مریخ که بدان کونه واجب کند و بنکر تا مریخ اندر
کدام خانه است که دلیل صناعت مردان خداوند آن
خانه بود زحل با زهره و با نظر دشمنی خاصه که مشتری
ناظر نباشد و زحل قمر را منحوس کرداند زنی بیمار یا
عقیم خواهد زهره بر حد مریخ یا بر نظر دشمنی او زن
نایارسا بود بودن زهره و زحل در جایگاه یکدیگر در برج

وسط

وسط السما زن باز بکیرد و همچنین اگر قمر ناظر بود بزهره
در اسد زهره و نیرین در وتدی خاصه رابع بر زن حقوقی
ثابت کند و بمقابله قمر همچنین فائده دلیلهای
نکاه باید کردن اندر مریخ و جایگاه او از قمر و موضع زهره
و عطارد و تثلیث نیرین و بودن زهره و عطارد و مریخ
در برجی و زهره و قمر در چهارم و سهم العیب و سهم السعاده
در برج آبی بسیار نکاح دلیل کند که جماع بسیار کند و فضیحت
رود و بتر آن بود که زهره و عطارد منحوس باشند و
چون عطارد بد حال بود با عطارد و مریخ در خانهها
یکدیگر باشند یا با هم ناظر باشند از دشمنی و زهره
بر نظر نحسان یا تحت الشعاع و در ششم طالع بود یا
هفتم و عطارد اندر طالع منحوس دلیل بغلام کند
و لوطی باشد و زهره در وتدی ماده بر نظر دوستی
مریخ زنا نزاد دوست دارد فائده از بهر وقت زن
کردن نکه کن چون مشتری بسهم زوج نکرد یا بدو نکرد

از تربیع یا استقبال یا بجایگاه سهم یار رسیده مریخ چون قوی حال
بود بجایگاه زهره دلیل کند بر زن گرفتن دران وقت و
تعجل چون زهره شرقی بود زن در برنائی کند و مغربی
در پیری و زنرا از تشریق و تغریب مریخ باید دیدن
فائده از بهر موافقت و سازگاری با هم چون برج
طالع هر دو یکی بود و جایگاه سعدان و نیران موافق بوند
با هم و جایگاه زهره و قمر و مثلثاتشان و نظر خداوند
مثلث موافقت بود انشاء الله تعالی سهم التزویج چون
در هر دو طالع یا یکی ازین دلیلها یابی حکم کن بر موافقت
خاصه که قمر هر دو با خداوند خانه نظری دارد از دوستی
بودن سهم با سعدی اندر یک برج همچنین و اگر نحس
و جایگاه سعد بود بخلاف آنچه گفتیم ناسازگاری و مخالفت
بود قمر و زهره بر تربیع طالع دلیل عاشقی بود والله اعلم
فائده قمر در موالید مردان چون میان اجتماع و استقبال
باشد در جوانی و طفلی زن خواهد و شمس در موالید

زنان

زنان چون میان طالع و غارب باشد باز پی زن شوی
در حداثت و طفلی کند و اگر قمر با شمس در نیمه آخر باشد زوج
کور بزرگی کند یا پیری را خواهد و زن شوی در بزرگی کند
یا پیری را شوی کند والله اعلم **خانه خوف و نکبت**
و مواریث و ادلال آن برج هشتم و خداوندش و
سهم الموت و خداوندش و آن ستاره نحس قاطع که اندر
وی بود از سیاره و ثابته و خداوند مثلثه خانه هشتم و
اول و خداوند حد درجه هفتم و هشتم و برج هشتم از قمر
و آفتاب و خداوندان و جزو اجتماع و استقبال
پیش از ولادت یا یکی از قواطع چون پیرین این
اولا سعد باشند و دور از نحوس و احتراق مرگ
بنیکویی بود و اگر بخلاف این باشد بر بدی و نکه کن اگر
زحل غالب بود بشعاع و نظر بسبب آن بیماری دراز بود
از سردی و تری و اگر منحوس بود در آب غرقه شدن
بیم بود و اگر مریخ بود از حرارت و منحوس از آهن و آتش

واکر ستاره قاطع در برج هشتم بود بر بدی میرد و چون
آن او لاکه کفته شد در خانه اشرف یا در خطی باشند از
حظوظ مرک دشمنانه و وطن خویش باشد بر نیکویی حال واکر
ساقط باشند از جایکاه بلند بیفتد و هبوط در جایکاهی
بلید ناپاک میرد یا در آب در اجع از تخلیط و بیوسه و
محترق از حاق یا در میان زحمت و آشوب میرد قمر در
موالید لیلی و شمس در موالید نهاری و مقارن با نحسی بر
بدی میرد واکر مریخ بود باتش میرد یا از حرارت و کرمی
و مریخ با راس در هشتم بردار کنندش نعوذ بالله خاصه که
در برج حمل بود مریخ اندر دوم و خداوند هشتم را
منحوس کرده اند او را بکشند و مریخ در هشتم همچنین باشند
و برج ماده و در وسط السماء بروز زحل تحت الارض و
قمر در وسط السما و عطارد در مغرب بدشمنی جماعتی کشته
شود هشتم خانه مریخ بی نظر سعدی مرکش مفاجا بود
بودن راس در هشتم مرک بر نیکویی بود مریخ در وسط

السماء

السماء و برج جوزا بیاویزند آفتاب در حمل مریخ در رابع
از دود و دایم آفت عظیم رسید قمر منحوس بزحل و زحل در
حمل از جایکاهی بلند بیفتد و اکر در جوزا و مثلثه بود در
وسط السما باشد جایکاهی بروی افتد و اکر تحت
الارض بود از جایکاهی بیفتد زهره و زحل بر مقابله
یکدیکر از طالع نحیک کشته شود چون خداوند حد درجه
هفتم منحوس بود و راجع در ابتدای اول بیماری
دراز بود و خداوند هشتم چون با خانه هشتم نظر دارد
یا در خانه بود که او را آنجا حظ باشد در شهر خویش
میرد و میان خویش و ندان خداوند سیم در هشتم برادر
او را در کور کنند و اکر خداوند پنجم بود فرزند برین قیاس
و بدانکه آنچه در اجتماع زاید در استقبال زاید در
اجتماع میرد از خداوند ساعت چهار ستاره نار
بس ای که بروز خداوند ساعت چهارم میرد العهدة
علی الراوی **فائده** از بهر میراث نکاه کن در خدا

وند

هشتم ودوم اگر یکدیگر ناظر باشند در جایگاهی نیک
فایده بسیار رابدا زمیراث خاصه خداوند هشتم در
پنجم ویازدهم باشند وهمچنین سعدان وخداوند
دوم در هشتم یا خداوند هشتم در دوم والله اعلم بالصواب
قال بطلمیوس اذا تولت السعود مواضع الخوف
جاءت بالبشارة من ذوی السلامة وان نظرة السعود
الی تلک الامکنة او کانت فیها دفعت ذلک الخوف وعلی
حسب هذا فتفکر فی الاربع البقیات مواضع خوف
در مقابله مواضع امن باشد وسعود مقابل نحوس
واز تخریج آن باین دو وجه ار صورت حاصل شود اول
آنکه مستولی بر مواضع خوف سعود باشند ومواضع
خوف هشتم باشد وششم و دوازدهم چه از اول خوف
مرگ ونکبت بود واز دوم خوف مرض واز سیم خوف
از اعدا وباشد که از هفتم خوف از خصوم باشد واز
چهارم خوف از عواقب واستیلا سعود بر موضع

خوف

خوف دلیل باشد که مکروهی که متوقع باشد از اهل
سلامت باشد چنانکه عدول بر کسی گواهی دهند که او را
بزیان دارد یا خویشان وبرادران چیزی از حقوق
او تلف کنند دوم آنکه مستولی بر موضع خوف
نحوس باشد وحکمش بخلاف اول بود یعنی گروه از اهل
شر وفساد دیگر سیم مستولی بر موضع امن ونفع
سعود باشند ودلیل بود برآنکه فواید ازپکان وبدو کاران
عاید گردد چهارم آنکه مستولی بر موضع نفع نحوس
باشند ودلیل باشد برآنکه از اهل شر وفساد فایده
رسد ونظر سعود باین مواضع خیر بیفزاید وشر بکاهد
ونظر نحوس شر بیفزاید وخیر بکاهد واین حکمها بیشتر
بر طالع سوالات باشد ودر طوالع موالید هم اعتبار
کردن درست باشد والله اعلم **خانه سفر ودین وعلم**
وخواب وفراست ودلالت برج نهم وخداوندش
وآن ستاره که درین خانه بود ومریخ وسهم السفر

وخداوند شش وحال ماه قمر زور رسیم واکه بد وناظر باشند
چون بیشتر سعود باشند وناظر نجد اوند طالع دلیل بود
بر سعادت یافتن از سفر وبمراد رسیدن وبدانچه قصد
کند ونحوست دلیل دافتادن از طالع بخلاف این بودن
ادلا سفر اندر وتد خاصه طالع وبودن خداوند در برجی زایل
از اوتاد سفر واجب کند سهم السعاده وخداوند شش چون
در نهم بود وسفر بیار کند ومنفعت یابد بقدر سعادت
خداوند سهم وسهم وبنظر سعود بدیشان **فائده** زوال
القمر عن الاوتاد یدل علی السعادة والاسفار وکذلک
کون المریخ فی الاوتاد سعادة ادلا السفر یدل علی الحج
المولود فی الاسفار وزیجه فیما تعصدله ورجوعه من
الغربه علی ما یجب ونحوستها یدل علی الضد والله اعلم
فائده چنانکه شناختن وقت فرزند ان مشتری
وحال او شاید دانستن وقت سفر از مریخ طلب
باید کردن نکه کن اندر روز رسیم ولادت اگر قمر ناظر

بود بمریخ یا در خانه خداوند دلیل کند بغربت وسفر واگر
متصل باشد اندر بس روز بسعدی وسعد اندر موضع نیک
بود دلیل کند بر منفعت بسیار خاصه که شرقی بود وچون
اندر طالع ستاره بود ضد او وخداوند خانه قمر ضد قمر ما
خداوند طالع وقمر در هبوط دلیل کند که اندران شهر
که ولادت بوده باشد مقام نکند قمر اندر رسیم متصل
بعطارد وعطارد متحرک بس بمریخ از سفر زیان بسیار
برسد بودن خداوند نهم در طالع یا وسط السما با قمر وخدا وندش
در وتد مغرب سفر دوست دارد وبنگر با خداوند نهم کدام
ستاره است اگر زهره بود واندر طالع یا وسط السما
زن در سفر کند واگر مشتری بود نام نیکو برگیرد ومنفعت
یابد ودیگر ستارگان برین قیاس **فائده** اگر
خداوند طالع در خانه سفر بود وخداوند خانه سفر در طالع
زن در سفر کند واگر سهم السعاده در رسیم بود ومشتری
از خانه سفر بد وناظر وزهره از یازدهم وخداوند طالع

ناظر بود بدین سهم از خویشاوندان پسر خواهد و دوستی
دارد والله اعلم خداوند خانه شمس و خداوند خانه قمر و خداوند
طالع جون با شمس و قمر و طالع بنگرند سفر بسیار کند و مریخ
و سهم سفر خاصه جون مریخ در سهم بود و بتر آن باشد
که سهم سفر با مریخ بود بودن خداوند نهم و سهم در وتدی
از سفر بهتری یابد قمر در چهارم و خداوندش در دهم
سفرها دور کند سهم السعاده در دوم سهم ... منفعت
یابد ارباب مثلثات نیر که نوبت او را بود جون
در مثلثهٔ خویش باشند و ناظر با نیر سفر نکند و بود
در وطن باشند و اگر در موضعی غریب باشند سفر کند
خداوند طالع در نهم و تدبیر ستارهٔ ساقط دهد از سفر باز
نیاید قمر اندر طالع و نحسی در دو و از دهم نحس و نحسی در دوم
از سفر بلای عظیم بیند و باشد که در زندان ماند و نگر
تا خداوند نهم تدبیر خویش بخداوند کدام خانه دهد که
سبب ماندن او در غربت از آن بود جون نیر در ربعهای
شرقی

شرقی از سوی مشرق و در ربعهای غربی از سوی مغرب و
شمال و همچنین اندر تشریق و تغریب و جهت دلیلها سفر
از آن واجب کند   از بهر دین و فایده کن در برج
نهم و سهم و خداوندان شان و مشتری و عطارد و آن ستاره
که در این دو برج باشند و آنکه ناظر بوده باشند از تسدیس
و تثلیث و مقابله و سهم دین و خداوندش جون نیز دلیلها
در برج ثابت باشند دلیل بود بر اعتقاد نیک و بدانکه
عطارد را خاصیت در وفاداری و مشتری را در دین
و دیگر ستارگان را نیست و نگر تا در کدام خانه باشند
و بکدام ستاره پیوندد که از آن گونه دلیل کند جون برج
نهم ذو جسدین باشد و خداوندش در برجی ذو جسدین
بر یک حال نماند خاصه که مریخ ناظر بود جه دروغ بسیار گویند
جون عطارد مشرق بود خاصه بر نظر مشتری دلیل کند بر
صلاح و پارسائی و راست گفتاری و مشورت نیک نمودن
ان شاء الله تعالی **فائده** برج نهم خانه مشتری و قمر

اندر دي و ولادت ليلي دليل كند كه منجم بود و زيرك
وار خبر ناظر دهد كه نشنود باشد ستاره چون ساقط
بود در سهم و نهم دليل بود بر پرهيزكاري و عبادت و اگر
مريخ ناظر بود چنانكه نمايد نباشد و نهاني بتر باشد و اگر
زحل ناظر بود باطن از ظاهر بهتر بود سهم السعاده بر حد
سعد باشد و زاهد بود چون راس و مشتري در نهم
باشند با خداوند نهم جايگاه نيك بود و خداوند طالع بدو
پيوندد از كارديني محتشم گردد و راست گوي بود و مردم
را بضرورت او حاجت افتد خاصه كه ولادت نهاري بود
زيرا كه اگر ليلي بود خوابهاء آشفته و هرزه بيند **فائده**
خداوند سهم الغيب اگر راجع باشد دلالت كند بر آنكه مولود
از دين خود انحراف كند و بگردد **فائده** چون ميان
خداوند طالع و آن ستاره كه بر طالع مستولي بود و ميان
خداوند نهم و سهم مانكه بر هر دو مستولي بود اتصالي
و نظري باشد ما دفع التدبير با كردشي از گردشهاء ديگر
كه ستاركان را

كه ستاركان را قوت دلالت كند بر آنكه مردم خوابها بسيار
بينند و همچنان در خورد بروج وطبايع وتدنا و حيرت دان
سعود و نحوس برانها مردم خوابها بينند **مثال**
چنانكه هر گاه كه آن ستاره كه در خانه هفتم باشد بخداوند
طالع يا بخداوند خانه هفتم پيوندد و زهره را اندر هفتم
قوتي باشد از شهادات معروف بيشترين خوابها بسبب
نكاح بيند يا شركت و اگر آن قوت مشتري را باشد آن
خواب در باب معاملت و تجارت و ستد و داد بيند و
اگر مريخ را بود از خصومت و پيكار و رزم و اگر آفتاب
را بود از باب ملوك و اكاسره بيند و اگر عطارد را باشد
از محاسبه و مناظره و مجادله بود آن خواب در باب عوام
و گروه مردم بيند و اگر زحل در باب پيران و رئيسان
و دهقنه بيند والله اعلم و اگر اتصال از نهم باشد و مستو
بران و زحل بيشتر خوابها كه بيند از سفرها دور باشد و اگر
مشتري بود از عبادت و طاعت و روزه و مانند آن

لي

اگر مریخ بود از غلبه و قهر و استیلا باشد و اگر آفتاب
بود از کارهاء سلاطین و تمهید ملک و ترتیب کار ولایت
و اگر زهره بود از احوال زنان و اگر عطارد بود از دانشها
دقیق و علمها باریک و اگر استیلاء ماه بود از خوابها
بیند که بنطق احادیث و اخبار و روایات تعلق دارد
و دیگر اتصالات که از دیگر خانها باشد و اینچه شدق
دلا و طبایع ستارگان بدلیلها طبایع بروج برین گونه
بود که یاد کردیم و همه برین قیاس بود در دیگر بروج
والله اعلم **خانهٔ دهم** والی اعمال و اشغال و سلطنت است
و طالع مادران برج دهم و خداوندش و زهره و مریخ
و عطارد و سهم العمل و خداوندش و آن کوکب که قمر بدو
ناظر باشد و بدو پیوندد و چون اجتماع یا استقبال
برکرد دیده بود و خداوند حدش و خداوند جد درجهٔ
دهم و نظر ستارگان بدو اینهمه دلا عمل و شغل و
کار است و سهم العمل از عطارد گیرند بمریخ بشب و بروز

مخالف

مخالف و از طالع طرح کنند بدانکه چون دلیل عمل زحل بود
بهندسی بود و عمارت کند و بکاریز بیرون آوردن و زراعت
و دهقنت و کارها دقیق و آنچه تاریخ و دیر بر آید میل نماید
و دیر بر آید میل نماید و اگر مدبر شغل و کار مشتری بود دلالة
کند بر قاضی کردن و توسط و با وزارت و کارها صلاح
و احتساب و مانند این و اگر مریخ بود دلیل کند بعمل آتش
و آهنگری و بیطاری و حجامی و قصابی و امارت و سپا هی
گری و سرهنگی و لشکرکشی و حیلت کردن و اگر آفتاب
بود دلیل کند بر استخراج جواهر از معادن و عملها
حکمت پادشاه و فرمان دادن و بشهادت مشتری چون
وسط السما خانهٔ مشتری بود یا در حد مشتری و آنچه
بدین ماند دلیل کند بر احتساب و امر معروف و عدالت
و قاضی و آنچه بدین ماند و بد و معاونت یافتن از سلاطین
و اکابر و اگر زهره بود دلیل کند بر سحر کردن و سرود
گفتن و مطربی و آنچه بدین ماند چون عطاری و صورتگری

ورنگرزی و جوهری و نگارها لطیف و نرد و شطرنج دانستن
و باختن و خیاطی و اگر عطارد بود دلالت کند بر کتابت
و حساب کردن و بازرگانی و شاعری و نساجی و منجمی
و آنچ بدین ماند و اگر قمر بود دلیل کند رسولی و سکی
و بزرگی و معماری جویها و آبها و آبادان کردن زمینها
و ادویها و مساحت کردنی و آنچ بدین ماند پس از امتزاج
و مشارکت و شهادت و نظر و اتصالشان بر باید
رسید که تواند بود که یک شخص در مدت عمر خویش بچند
شغل مشغول شود و بدان مرسوم گردد از سبب
امتزاج و شواهد مثال چنانکه این طالع این ضعیف
جوزاست بدین اجزا کو کا نهاری و زحل که خداوند
حدست و خداوند هم داشتم در وی بدین کو کا و
عاشر جون بدین اجزا و نه مح خداوندش مشتری در دلو
بدین اجزا ح ط صاحب حد زهره و او در حمل ه د صاحب
وجه زحل ارباب مثلثات زهره مریخ قمر آفتاب درحوت

٤٢

ح کر در حد زهره مریخ نیز در حوت ح م هم در حد زهره
قمر در حمل ی م در حد عطارد و عطارد در دلو یه ب در حد
مشتری رأس در سرطان ی کر سهم السعادة در اسد
ه لد سهم الشرف در اسد و ند سهم الغیب در ثور
ی ح در حد مشتری و سهم العمل و الرفعه در جوزا کد نه
جزو سابق در حوت ه م ک پس ما درین مولود دلیل
شغل طلب کردیم مشتری است و مریخ و آفتاب و زهره
چه صاحب حد و صاحب شرفست و زحل نیز پس چون مشتری
در حد عطارد بود و عطارد که صاحب طالعست در حد مشتری
کار این ضعیف در اول تحصیل علوم و حفظ قران و اخبار
نبوی بود و تجارب با خدمت پدر و خرید و فروخت
تا نوبت ترتیب زهره در آمد که صاحب حد درج عاشر بود
در خانهٔ مریخ موکل و مریخ در حد زهره بغیر حال در آمد و تبدل
احوال و پریشانی و قلت مال و مثال ما انچ یاد گرفته
بود فراموش کرده و هرزه گردی و سپاهی گری و سوای ری

اختیار کرده جلاء وطن کزید وعشق وعاشقی وفساد کار
با دید آید وبیشتر اوقات صنعت ضعیف سرود کفتن
ونرد وشطرنج باختن وسپاهی کردن وعمل داری بودی
وچون نوبت بافتاب رسیدوا ودر حقیقت وتد عاشر
بود کارها استقامت کرفت ونفس آرمیده شد ووقار
کرفت وکارهای عالی همتانه طلب میکرد تا در سنه تسع عشرة
حق تعالی در رسید وبواسطهٔ همت مبارک خداوند پدرم
اکرم الملة والدین وسعی جمیل او متع الله المسلمین بطول
بقائه سعادت مساعدت نمود وازین پیشه وصنعت
بیکانکان خلاص یافت وتبدیل صورت واخلاق کرد وبیست
خداوند پدر توبه نصوح کرد وسوی بر کرفت وبعدان با صاحب
بصره وخوزستان موسوم شد بسبب شهادت مشتری
وافتاب وزحل وچون مریخ با افتاب بود این شغل و
کار از پادشاه وجبار صفت چون هولاکو وخواجه
نیکوسیر وزیر واصف عصر مخدوم جهان صاحب دیوان

الممالک

الممالک شمس الحق والدین عز نصره حاصل شد وچون
زحل با سهم العمل بود وعطارد در خانهٔ زحل ودر حد مشتری
وخداوند عاشر یعنی مشتری در حد عطارد وزحل در طالع لع
بود عاقبت چون نوبت دیکرا دلاکذشت کار وشغل وی
علم ونجوم وحساب وکتابت ومعبری ومغربی وکهانت
بود ودرین میانه بخدمت عصر ونامبرداران وبزرکان بود
وبعاقبت بکوشه عزلت نشست وزهد وتقوی واحتجاب
از خلق اختیار کرد واین همه از اتفاقات ممازجات و
شهادات این کواکب بود برموجب مذکورات ان شاء الله
تعالی که عواقب بجز انجامد پس در دیکر موالید برین
کونه نظر باید کرد وامتزاج دادن وحکم کردن تا مفید
وشامل باشد ان شاء الله تعالی **فائده** بدانکه ارباب
مثلثات نیر وقت ولادت چون خداوند حد وسط السما
بود وتشریق ستارکان ونظر سعدان بوسط السما دلیل
بود بر فائده بسیار از عمل وآسانی کسب وحشمت یافتن

فایده چون زهره و مریخ و عطارد طالع و وسط السما
نظر ندارند و خداوند نهم و دهم همچنین دلیل کند بر محرومی
از صناعات خویش و بودن این ستارگان با سهم السعاده
فایده بسیار یابد **فایده** از بهر مخالطت با مهتران و
فرمان دادن اندر برج دهم و خداوندش و آفتاب در
موالید روز و زحل در موالید شب و سهم السلطان و خداوندش
نگه کن و بدان تا شهادت و ولایت کدام ستاره بیشترست
اگر در خانهٔ خویش بود با ستاره پیوندد که در شرف
خویش باشد دلیل کند که مهتران او را گرامی دارند و با
ایشان اختلاط و محتشم گردد چون خداوند طالع بخداوند
وسط السما پیوندد از مهتران منفعت بیند و از رغبت
نماید بدیشان و اگر خداوند وسط السماء بخداوند طالع
پیوندد مهتران بدو رغبت کنند و حاجتمند شوند بدو
و چون این اتصال از وتد بود دلیل کند بر بزرگی عمل و
منزلت خاصه از طالع و وسط السما و چون خداوند طالع

ساقط

ساقط بود و خداوند وسط السما در وتد بود دلیل کند که کار
او از اندازه نسب برتر بود اگر خداوند طالع اندر تحت شعاع
شمس بود و نهانی پادشاهان ایستادگی نماید و مقبول
القول بود خداوند طالع چون ستاره علوی بود در وسط
السما و خداوند عاشر بدو متصل با مهتران مخالطت کند
و گرامی باشد و اگر کواکب سفلی برین شرط یابی از قبل
مهتران عملها بزرگ کند خداوند طالع و سهم در وتد و موضعی
نیک دور از نحوس بود شغل بسیار کند و فراغت اندک یابد
و همچنین نگاه کن اندر قمر که او را دلالتی باشد قوی و بنگر
تا کدام ستاره پیوندد چه اگر بستاره پیوندد که در خانه
یا شرف خویش بود مهتری و بزرگی یابد و در حد و مثلثه
همچنین و خالی السیر کم شغل باشد و بیکار و الله اعلم
فایده آنچه دلیلست بر بزرگی و مردانگی و شجاعت
از سهم شجاعت و مریخ و خداوندش و آنچه بدو ناظر بود
بر باید سعد اگر در خانهٔ شمس و مریخ با مشتری باشد و

بر نظر این کواکب با مریخ یا مشتری بود در وتدی کند بر
مرد ایمنی و تهور و بودن سهم السعاده با مریخ و مشتری
همچنین از هر دو چون یکی در طالع بود و دوم در وسط
السماء شجاع و دلیر بود و بودن طالع برجی نر و خداوندش
و شمس و قمر در برجهای نر همچنین خاصه که مریخ در وتدی
باشد بودن سهم السعاده با مریخ بی رحم بود و خونریز
پس اگر مریخ در برج آبی بود و مشتری بد و ناظر دلیل
بکاهد مریخ با عطارد در وسط السماء دزدی آشکارا
کند و معروف بود بچون ریختن و غضب کردن و اگر
مریخ با زهره بود و مقارن دزدی پنهان کند و [illegible]
مریخ چون در طالع بود تا پارسا باشد والله اعلم فایده
اذا کان المستولی علی امر الصناعة صاحب وسط السماء
وحده او کوکب من کواکب الصناعة و هو غیر مقبول
فی موضعه لا ممتزج بشی من الکواکب کان المولود
بطالا لا عمل له او لا صنعة والله اعلم فایده سهم

عمل

عمل چون در دوم بود باشد شغلی و کار بدست کند و در
ثامن دلیل کند به نقل کردن مردگان و در ششم اگر بری
باشد از نحوس دلیل کند بر انکه وی به امیختن دارو وی
بیماران ترتیب دادن و در آن باب سخن گفتن و اگر
منحوس بود کار بندکان کند والله اعلم خانه دوستان
و امید و ادلال آن یازدهمست و خداوندش
و سهم الاصدقا و خداوندش و زهره و آن ستاره که
اندرین برج بود و سهم السعادة را نیز شهادتست در
کار دوستان و مسعود بودن این ادلا واجب کند
بر بسیاری دوستان خاصه که میان خداوند یازدهم
و خداوند طالع امتزاجی محمود باشد و اتصالی نیک خداوند
طالع در یازدهم و مقبول و یا بودن خداوند یازدهم در
طالع و مقبول یا اتصالی میان خداوند طالع و صاحب
سهم یا فتادن سهم در اوتاد و خداوند طالع با وی و مقبول
بود در موضع خویش و هرچه ازین نوع بود دلالت کند

هر کثرت صداقت و نیکوئی عهد و میثاق ایشان و الا بخلاف
این اگر ضد این اتفاق افتد والله اعلم [illegible] بودن
سهم السعاده در یک برج بعینه دزد و طالع دلالت کند بر
دوستی میان ایشان ولیکن از بهر منفعت بود و همچنین
تثلیث و تسدیس الا اینکه کمتر بود **فائده** کون طالع
المولودین فی برج واحد او علی التثلیث والتسدیس یدل
علی الصداقة اللذیذه والمصاحبة والعشرة والمعا[illegible]
والتربیع فی ذلک یدل علی البعض **فائده** چون اصل
مستولی بود در خانه یازدهم دوستان او بندگان
و رمان و خادمان باشند و پیران و زارعان و اهلها
جهودان و انبیاء قدیم و اگر مشتری بود خداوند [illegible]
عز و شرف و دیانت باشند و در دیگر ستارگان هم
برین قیاس حکم باید کرد والله اعلم **فائده** نگاه
کن اگر انتقال از برجی بود منقلب آن دوستی زود
بریده شود و اگر ثابت بود دیر پاینده باشد چون خداوند

یازدهم

یازدهم خداوند طالع را بحویل کند یابند از دوستان
بدی بینند و انقطاع و چون موضع نیرین در دو مولود
در یک برج باشد بعینه دلیل کند بر دوستی میان ایشان دو
و از تثلیث و تسدیس همچنین الا اینکه کمتر بود و اگر بر مقابله
یکدیگر باشند دشمنی تمام بود و تربیع کمتر از آن **فائده**
خداوند برج یازدهم چون ناظر نباشد با خانه و زهره
با خانه خویش و خداوند سهم الاصدقا با سهم مولود با
مردم آمیخته شود و تنهائی گزیند خداوند دوال [illegible] دهم
در یازدهم و سهم الاصدقا در دوازدهم از دوستان
رنج و بلا بینند و در کار دوستی یکدیگر باشند **فائده**
بهرن دو ولادت بود یکی لیلی و یکی نهاری اگرچه در
ابتدا دوستی کنند در آخر بیا بیند دی و فائی نمایند سهم
دوستان و سهم دشمنان در یک برج مردم با او گاه
دوست باشند و گاه دشمن والله اعلم **فائده** سهم
یعرف منه قضاء الحاجة و وقت ذلک باخذ من موضع

صاحب الحاجة الى درجة سهم السعادة ثم يزيد عليه درجات
صاحب وسط السماء وبلغه من وسط السماء ثم ينظر اين
ينتهي السهم فرب ذلك البرج هو الدليل فاذا بلغ رب
منتهى السهم الى وسط السماء قضيت الحاجة باذن الله
تعالى **فائده** اگر خواهد که بداند که حاجت بر دست
که بر آید از خداوند طالع تا سهم السعاده بستاند درجات
طالع بر وی زیادت کند و از طالع اسقاط کند آنجا که
برسد موضع سهم باشد پس بنگرد آن برج بنگرد
که بموضع کدام کوکب برسد اگر بزحل رسد آن حاجت
بر دست قهرمانی و مال داری یا پیری و رئیسی و آنچه
بدین ماند بر آید و اگر بمشتری رسد بر دست مردی
شریف و خطیب و قاضی و آنچه بدین ماند و در دیگر
کواکب هم بدین منوال بود و اگر بجد و خانها کواکب
رسد همچنین بود والله اعلم **فائده** چون دو طالع
بر تثلیث اتفاق افتد و خداوندان طالع شان بهم
باشند

باشند و دیگر برج هم بر تثلیث طالع میان ایشان محبتی
بکمال باشد و اگر طالع یکی نجم دیگر باشد آن محبت بسبب
عشق بوده و اگر اجتماع خداوند ایشان در خانهٔ سفر از
طالع یکی باشد آن محبت در سفر اتفاق افتد و بغایت یکدیگر
را دوست دارند و یکدل باشند و همچنین هر خانه که بدین
منوال افتد محبت بسبب آن چیز باشد که منسوب بود بدان
خانه مثال چنانکه طالع داعی که جوزا است و در جوان
بزرگ زاده امیر محمد نام پسر سعد الدین اسعد رحمهم الله
طالع میزان بود و خداوند طالعش در نهم بود در دلو
که خانه سفر این داعی است مجتمع با خداوند طالع من جدی در
اصل ولادت هم درین خانه بوده است پس میان ما محبتی
عظیم واقع شد و من در آن شهر غریب بودم و سبب
این محبت از طرف من عشق بود چه طالع او نجم طالع
من بود و سبب محبت او تحصیل علوم چه طالع من تاسع
او بود که بعلم تعلق دارد و محبت میان ما زیادتی بود که در

وقت بیماری و مقابلت او بهر چه داشت از املاک و غیر
و تمام هم نام کرد این امثال و درین کتاب آنست تا منجم
را دستور باشد چه ما را نیز از دیگری ن بوده است
و احکام خود از بن چنین بتجربه و امتحان حاصل کرده اند والله اعلم

خانهٔ دشمنان و حاسدان و دلالت آن برج دوازدهمست

و خداوند شش و سهم الاعدا و خداوند شش و زحل و انجم
درین خانه بود دلیل دشمنان باشد چون سعدان مستولی
باشند و ناظر بطالع دشمنی اندک بود و سلامت
باشد و اگر نا قبول بود دشمنی بکاهد خاصه که خداوند
دوازدهم و خداوند طالع بهم نظر آنند بودن سعدی
درین خانه دشمنی شریف و قوی باشد و اگر ساقط
بود یا هابط یا تحت الشعاع دلیل بود بر بدی حال دشمنان
بودن نحسان در دوازدهم و خداوند شش مستولی بر انجه
خواهد بر دشمن خویش بر اند و به بیند والله اعلم
چون برمقابله طالع با نیری نحسی بود دلیل بود بر بسیاری
دشمنی

دشمنی از بهر چیزها و جنگ و اگر سعدی بود از بهر چیزهای
گرانمایه و چون خداوند طالع دوازدهم خفی السیر
دشمنان با وی هیچ مکایده نتوانند کردن الا بگفتار اگر
نحس بود سخنها زشت گویند و غمگین بود از بن سبب
اتصال خداوند طالع و دوازدهم دلیل بود بر عداوت
و اگر مقبول دلیل بکاهد **فائده** از بهر چهارپایان نگه
کن در برج و مریخ و خداوند شش و موضع او و حال
از تشریق و تغریب و رجوعت و استقامت و بهتران
بود که مریخ مشرقی باشد در برج اربع قوایم خاصه
برجهای ملوک در طالع یازدهم چون بدین صفت
باشد و مشرقی و آفتاب ناظر بدو از دوستی دلیل
کند بر بسیاری چهارپایان که مریخ در خانهٔ بود که او را
حظی بود با سهم السعاده چون برج دوازدهم ثابت
بود و زحل اندرو تاد بر تربیع یا مقابله بلاها برد و آفتها
رسد از بهر چهارپایان مریخ مشرق در حمل یا اسد یا

قوس وخداوند ششم یا دوازدهم بود دلیل کند بر بسیاری
چهارپایان بزرگ از اسب واشتر خاصه بر نظر مشتری
ودر مثلثهٔ ارضی بر گاو وگوسفند اکنون دلایل مفرد
یاد کنیم تا پیدا اثر بود باضافت هر یابی ودلیلی که اندر
حجر او بود بوقت حکم راندن برو بهر زیادت ونقصان
چنانکه باید کردن بر حسب ممازجت واتصال وجوهر
ستارگان ونسبت موالید از اصناف مردم چه تفاوت
بسیار بود والله اعلم **فصل چهاردهم در احکام** بر بودن
ستارگان در خانهای دوازده گانه **زحل** در طالع نیک
حال جاه بیفزاید واز تعب بکاهد واز جهت ملک وزمین
وکشت منفعت یابد واز مهتران بزرگی بیند وبسروری
رسد ودر رایش خطا کم افتد ومیراثی یابد واز تجارت
سود بیند وگویند هرچه بدست آورد تا سی وشش سال پنهان
بزیان آرد وبعد از آن جمع کند واگر آفتاب با وی بود
بندگی وچاکری کند ولیکن بهتر بود واگر بد حال بود

باهل

با اهل خویش وبرادران دشمنی کند وخشم بسیار کرد
وسخنها دروغ بر وی نهند واز جهت مهتران دلتنگی برد
وهلاکت آورد واگر با مشتری بود خرمی یابد از
تجارت ومخالطت کند با قومی وبا مریخ بد دل بود واز مقابله
ومقارنه علت رسدش از گرمی وبیماری بود وبا شمس بر قوی
بهتری راند که ازو بقدر بیشتر باشند واگر چهارپایی
دارد زیان افتد وبا زهره از جهت زنان تنگدلی وفضیحت
برد خاصه که زهره محترق باشد وبا عطارد اگر مسعود بود
از دبیران ومحاسبان فایده یابد وبازرگانان وبا قمر
از موضعی انتقال کند واگر زحل مسعود باشد موضع دوم
بهتر باشد **فایده** زحل در طالع مولود صبور باشد
وخلوت وانزوا دوست دارد اما فکر واندیشه بسیار کند
وصحبت پیران دیرینه وجهان دیدگان دوست دارد
والله اعلم **در خانهٔ مال** ونیک حال در خواسته ومال
افزاید واز چهارپایان متمتع گردد واز مواضعی یکی رسید

کامیه ندارد و قمار و جهت برادران و عمارات خرمی بیند و
گویند شمس فرود بود حس اندک باشد و بر زن وی علتی دارد
و مشتری بیند ببرد و با مهتران اختلاط کند و آخر غم برد غربت
والله اعلم بد حال از اهل بیت مکروهی بیند و با وی منازعت
کند و از جهت مال غم برد و نفقه بسیار کند و اثر پایندای عزات
کشد و اگر زحل با مشتری بود حال بصلاح باز گردد و مال بیفزاید
و از خرید و فروخت متمتع گردد با مریخ در راه قطع بسیار افتد
و غرامت برد و با چیزی از دستگاه او بدزدند خانه از
مقابله با شمس از مهتران نیکی بود شاید لیکن با ترس و بیم باشد
و اگر از تربیع و مقابله بود قصد مال شان کنند والله اعلم با زهره
از وجهی قبیح و مکروه فایده بیند و نیکی با عطارد میان اقربا
خصومت رود و سخنها زشت گویند با قمر از توسط میان مردمان
نیکویی بیند والله اعلم در خانه سیم نیک حال با اهل خویش
و نزدیکان خصومت رود و باشد که نقل و تحویل افتد و اندیشه
بسیار کند و اگر خانه با شرف وی باشد سفرها نیکو اتفاق

افتد

افتد و حال شخص خوب بود و گویند برادر مهتر او را زیان رسد
و باشد که هلاکت آورد و آنچه مهتر باشد او را ظفر بود بد حالی
چیزهای زشت ناپسندیده کند و خلق از وی سیر شوند و زحل با
و پیغمبر و زبر باشد مانند زره یا با مشتری از خداوندان علم
فایده یابد و اگر نظر دشمنی بود از قرابت مکروهی رسد با
مریخ چیزهای زشت و پوشیده کند و آشکارا شود و از جهت
خانه دل مشغولی برد با شمس مهتران را بد و حاجت بود و از
خداوندان علم و دین خرمی یابد با زهره از جهت برادران
و دوستان شادی بیند با عطارد کارش رونده بود و
میانجیها کند با قمر سعادت افزاید و نقل و حرکت کند والله
اعلم در خانه چهارم نیک حال عمارت بسیار کند
و شاد شود و در کارها متمکن بود و از پدران خرمی بیند
و گویند خوشخویی بود لیکن بدکردار باشد و استقلال کند
و هرچه بدست آورد پراکند و اندک بماند و مال پدران بزیان
آورد و با اهل خویش خصومت کند و اگر بدحال بود

صعبتر از انها بود کا[؟] و دزدی بردن نهانی با مشتری فایده
بینند یا رسید از املاک و عقار و مالی بدست اورد با مریخ اگر از
نظر دوستی ارد از چهار پایان فایده بینند و اگر از دشمنی بود
از چهارپایان بیفتد با شمس از نظر دوستی پدر را کار نیکو بود
و عمرش دراز و از دشمنی بخلاف این باشد با زهره از
ضیاع و عقار و اجارات منتفع گردد و نزهتگاه بسیار زد
با عطارد خصومت و منازعت زود از جهت زمینها و
از جهت وکیلان و دبیران با قمر حرکت بسیار کند و تعب
برد و انتقال افتد و از دشمن فایده یابد انشاء الله تعالی

در خانهٔ پنجم نیک حال اندر کارها نیک رای بود و فر
زندان خرم و بخرد و عقل کامل بود و مشهور گردد و از
عرس زادن و درخت زادن تمتع بینند و اگر در خانه
با شرف خویش باشد از دست شاهان شادیها بیند و
هدیها نیکو رسد و فرزند نرینه بشرف و ریاست رسد و
گویند نیکو اندام و توانگر و نیکبخت بود و اندر شهر و مسکن

نحوستش

نحوستش فرمان دهند و چندانکه سپاس بهم آید بدور زمان و سعادت
و با جلالت بیفزاید و از مهتران و عزیزان منتفع گردد و فواید
عاید باشد والله اعلم و اگر بد حال بود بخلاف این باشد
والله اعلم با مشتری از فرزندان خرمی یابد و از موضعی دور
نیکوئی رسد با مریخ کاری کند از آن ندامت برد با شمس
برادر [؟] از مهتران اطلاع یابد و فایده بیند با زهره از
فرزندان خرمی یابد و هدیه بسیار یابد و هدیه بسیار دهد
و اگر زهره منحوس بود بخلاف این باشد با عطارد خبرها
خوش شنودش و خرمی یابد با قمر از تجارت و سفر فایده
یابد و بعوض [؟] بیند و اگر قمر منحوس بود بیماری از سردی
و رطوبت بود والله اعلم **در خانهٔ بنده و عبید و بیماری**
چون نیک حال بود و از بیماری بسلامت یابد و از برده
و خدمتکار خرمی بیند و فایده بود و هیچ مال بوی رسد
و در آخر عمر حالش بتر بود و بیماری بر دارد از رطوبت و
باشد کوشت و پای بدرد آید خاصه کسی که مولود لیلی بود والله

اعلم واکر بد حال بود بیماری بسیار برد وا نذوه رسیدش
و چیزها نا خوش کس شنیدن اید و چند نوبت تعب رسید و سفر
کند و کم فایده بود و دران سفر واکر یابند انی کند غرامت
کشند از قبل شغلها ساقط و لتنکی بیند و بیماری از سودا
بود با مشتری از بزرکان فایده یابد با مریخ از نظر دوستی
از جهاربایان منفعت یابد واکر از دشمنی بود بیماری
رسیدش از کرمی و زیان جهاربایی بود با شمس با مهتران
اختلاط کند و قدرش بیفزاید با زهره چیزی که ضایع
شده بود باز یابد و خلاص باشد با عطارد اکر منحوس
بود هوس و وسوسه آورد با قمر اکر مسعود بود از
بندکان خرمی یابد واکر منحوس بود علتی رسیدش
اعلم در خانهٔ هفتم نیک حال دشمن دوست کردد و از
زنان خرمی و منفعت بیند خاصه زنان نزدیک و بیماری بود
از رطوبت چون زحل اکر خانه باشد در فنی بود یا اوج از
ابنا زمان نیکویی بیند و جایی نزدیک کند و کویند سفر اندک
کند

کند و در رویش بود و چون با بیل ببرد رک کردد تو اکر شود
واز جهت زنان اندوه برد و چون بمیرد زن فدا رد و فرز زند
بز عقیم بود واز زنان خرمی اندک بیند و چیزها و فتی باشد
که غریب بود و کم حظ واکر بد حال بود کارش باشفته شود
و خصومت بسیار کند و بسی چیزها که امید داشته باشد و
در رسید اعتقاد داشته واز و فوت شود و بسیار رنجها باشد
واز جهت پدر و مادر مشغولی برد و باشد که بیمار شود
و با زنان مخاصمت کند با مشتری کسب و نفقه بسیار کند
واز زنان خرمی یابد با مریخ اکر زحل منحوس بود موضعی
از پیشه زخم یابد بسبب آهن واکر مسعود بود از جهار
پایان متمتع کردد با شمس کارهایی کان بردی تو کردد و باتو ي
محتشم صحبت کند واکر از مقابله کند غم بیند دا... علم با
زهره از زن و فرزند خرمی یابد و دشمن دوست کردد
با عطارد از جهت جهاربایان خصومت و مناظره زود
با قمر با میانهٔ مردم مخالطت کند بر ایشان مهتری راند

فایده شده کرا مر بسببی دل مشغول شود والله اعلم **در خانهٔ هشتم**
زحل اگر حال از میراث و چیزهای کهنه فایده یابد و به وقتش بپرورد
کرده و از بدی رهایی یابد ولیکن متکبر بود و نترسد و بر
چیزهای نهانی ایستد و اگر در خانهٔ با شرف بود از میراث
پدران متمتع گردد و سزاوار ثنا گردد و نیکونام بود و نفقه
بسیار کند بر زنان و از جهت زنان و چیزها اندیشیده مال
یابد و گویند و گویند خوی بد دارد و سفر بسیار کند و سختی
بیند و در آخر عمر حالش بهتر گردد و اگر بد حال بود مرگ وی
رسد از جهت کسانی که بی قدر و دلتنگی برد و باشد که
یکی از قرابت و نزدیکان تباه شود و بمیرد و خصومت
و منازعت رود با همسایگان و اگر زحل خداوند طالع
اصل باشد گورشکافی کند و کارهای زشت و حقیر و پست
کند مانند نخیرهانی و نوحی و آنچه بدین ماند والله اعلم با
مشتری از میراث فایده یابد و از چیزهای نهانی و اگر
منحوس بود چیزی از مالش بزیان آید با مریخ اگر

بود و منحوس باشد در راه قطع افتد یا چیزی از بد عمل کسی
بدزدند با شمس اگر از مقابله بود فیراسپ ملازم مردم واقع
شود و مکر و رسد با زهره اندیشه و آفات ایمن گردد و
شادی یابد از چیزها با عطارد از نامه و جز فرتیها یابد
و اگر عطارد منحوس بود میان مهتران خصومت و نزاع
اندازد سیما اگر شمس بر مقابله بود با قمر سفرها کند و تعب
برد خاصه که زحل منحوس بود والله اعلم **در خانهٔ نهم**
نیک حال نام نیکو برگیرد و پارسا بود و در کار دین جهد
کند و سعی نماید و از خداوندان علم خرمی یابد و چیزها بدآنند
و اندیشها کند و ابادت غیبی در خاطر آید چنان باشد
و رایش صحبت بود و اگر خانهٔ با شرف او بود در سفر
زیارت و پیروزی یابد و گویند بر قومی فرمان دهد و خداوند وند
ملک و ضیاع گردد و توانگر باشد و با آخر عمر خداوند عقل
و علم و مال باشد انشاء الله تعالی بد حال بخلاف
اینها باشد و سفرها دراز کند و در آن مراد کم یابد و هیچ کارش

درانتها انجام نکیرد و الله اعلم با مشتری سفر کند کی بدین
علم و دعوت و خواب رابت تعلق دارد و از چند چیز فایده
یابد با مریخ سفری فایده بسیار کند و مال بزیان آرد و
زیادی در روغن نهند و سختیها و زشتیها گویند با شمس سفر ناکند
و با مهتران اختلاط کند و فایده یابد مادام که بر نظر نحوست
نبود با زهره از کاردین و صلاح فایده یابد و از بارگاه
خرمی رسد با عطارد عالم گردد و دانش بزرگ بود و فایده
یابد با قمر سفرها دراز کند و رنج و تعب برد والله اعلم
در خانهٔ دهم نیک حال عمارت کند جاهها و برافزاید جاه
و حشمتش بیفزاید و فایده یابد از عمارت کردن و با قومی
محتشم مخالطت کند و اگر در خطی بود پادشاهی و ریاست
و مهتری راند سیما در خانهٔ با شرف و آبادانی شهرها
کند و بناهای عظیم نهند و گویند اندر شهر خویش فرمان
دهنده نامی باشد و مشورتها نیکو کند و کارها بزرگ
سازد و مال بدست آرد و بمراد رسید انشاء الله تعالی

بدحال

بدحال کارهاش مختلف بود و با خداوند کار خوابی و مذلت
بیند با از جایگاهی بیفتد و چیزها از وی گویند که کرده باشد
و علتی بر سرش پدید آید و میان او و اهل بیتش خصومت
افتد و اگر در تحویل باز رسد در انتهای ریاستی باید و این
ستمکاره و جافی بود والله اعلم با مشتری فایده بسیار یابد
و سروری و وزارت راند با مریخ از مهتران مکروهی
رسدش و درد دندان برد تا بعضی بیفتد و تواند بود که
نیمه زیرین مولود مکروهی رسد با شمس توسط کند مردمان
و با مهتران گستاخ باشد و فایده یابد با زهره از قبل زنان
محتشم خرمی یابد و از برادران فایده بیند با عطارد از
دبیران و خداوندان اقلام و بزرگان فایده بیند و
یا کار فرمای باشد از قبل بزرگان اما اگر از نظر دشمنی
بود حیلت گر و خاین بود و در اندیشه اما در بدسگالی
و جابر بود با قمر مال بیفزاید و میان مهتران توسط کند
و رسول بود والله اعلم در خانهٔ یازدهم نیک حال خرم

باشد و تن قوي بود و بر اميد ظفر يابد و كارهاش تمام
شود و از اهل بيت و خويش و دوستان خرمي يابد و با قوي
مخالطت كند و دوستي بيفزايد و شادي يابد و فايده
اندوختن كرد و خاصه كه در خانه با شرف بود و رياست
و سروري يابد و بر جان پادشاهان امين و خاص بود
و گويند بغبطت افتد و مال يابد و نيكبخت باشد وليكن زياني
رسيدن در مال و فرزند و اجلال با جهل و دو سال و بعد
از ان سعادت روي نمايد ان شاء الله تعالى بد حال بخلاف
اين باشد با مشتري فائده يابد و كارها صعب كه بدان
اميد ندارد راست شود و آسان گردد با مريخ چيزي از مالش
زيان آيد و با خداوندان فسق و فجور اختلاط كند و دروغ
زن باشد و اگر به نظر عداوت بود زخم رسدش از آهن
و از قومي مستور مكروهي بيند با شمس از مهتران خوبي
بيند و اميدها وفا گردد با زهره زندگاني خوش گذارد
و با خداوندان طرب و اغاني آميزش كند و احوالش نيك

بود با عطارد از نامه و اخبار سامعه خرمي يابد و از هديه
و عطيه متمتع گردد و اگر منحوس بود بخلاف اين باشد
با قمر كارش رفع بود و بر همه ظفر يابد و الله اعلم **در خانهٔ**
دوازدهم نيك حال بر دشمنان ظفر يابد و باشد كه چيزي
از مالش بزيان آيد و دروغ گويد و هيچ كاري تمام نكند
و حرمتش اندک بود و در سفر مكروه بيند و گويند از شهر
و ديار خويشتن برود و دشوادي بيند و غرامت كشد
و فرزندش بميرد و اگر در خانه با شرف بود چهارپاي
بسيار يابد از همه جنس و فائده بيند از جهت ايشان
و دشمن طالب صلح باشد و هر چه بدين خانه تعلق دارد
همه بر مراد بود ان شاء الله تعالى بد حال بيدي كردن رغبت
نمايد و ميان او و اهل بيتش دشمني واقع شود و بر ضد
ايشان باشد با مشتري در مال زيادت كند و بدي با كم
كند و چيزي كه فاسد شده باشد باز يابد با مريخ زياني
رسيد از چهارپايان يا بر تنش زخمي رسد يا از موضعي

مي‌يرفع فرزند بهرش باشد که بوده گويند اگر خداوند خانه نهم در برج خانه
با وي بود زاهد و عابد و متقي‌ترين کرده بود **فائده** اگر مشتري در
طالع بود و مايل باشد بخانه دهم و خداوند خانه نهم بود کار سفر
بغايت نيکو بود و تمام شود خاصه که از سفر پرسند و اگر از دفين
پرسند راست باشد و اگر از ابستن پرسند دليل کند که زود به
ايد خاصه که خداوند پنجم بود و اگر از مال پرسند و خداوند بيت
المال بود دليل کند بر يافتن مال و خواسته و اگر از اميدي
پرسند و خداوند يازدهم بود ان اميد تمام شود نيکويي و
از بيماري هرچند که خداوند خانه مرگ بود چون از نحوست
بري بود و زهره کرده بد حال و مشتري خداوند خانه مرگ
بيمار از ان علت هلاک شود به حالها و مسئله بعد باز گردد
با مريخ چيزها بزرگوار بدست ايد و خرابي يابد از جهت
چهارپايان با شمس جاه و شرف بيفزايد و مهتري کند و
اندامش را گرمي رسد با زهره از زن و فرزند خرمي يابد و
فائده عظيم بيند از تجارت با عطارد از تجارت و خريد و فروخت

بيفتد با شمس باشد بدشمن مکر و حيله بيند و از جهاندار يابد
فائده با زهره غم و اندوه رسد از جهت زنان پير و مناعب
زلاد با زن شناخ با عطارد هر وقت بسبب نامه و خبر غمگين
و اندوهگين شود با قمر تعب بسيار برد و سر ها ظاهر شود
و اگر سفر کند زود باز ايد والله اعلم و بدانند که با
اين احکام را از دو سه کتاب دانا و بيل بسيار جمع کرده ايم
ازان جهت در احکام مباينت پيدا مي آيد و تفاوت
ميکند هر چه بزرگي براي صاحت خويش و از ما بيش و
تجارب تقريبي کرده است و ما انچه با بها از موده ايم
باد کرديم ان شاء الله تعالي شامل و کامل باشد بهمه و
جوده **مشتري** در طالع نيک حال خويش خلق و نيکو نيت
بود و با مهتران مخالطت کند و فائده يابد و گرامي
دارندش دوست و مال بيفزايد و از قبل زنان و
فرزند شادي بيند و با مردم نيکويي بسيار کند و مواضع
پيران ابادان کرداند و دانا و نيکبخت بود و فرمانهاده

وغایت فایده بیابد و فایده یابد و نام نیکو برگیرد و اگر
نحس بود بخلاف این باشد با قمر فایده بسیار یابد
از قبل امرا و علما کند والله اعلم **در خانهٔ مال** نیک حال کسب
و کار بیفزاید و مال گرد آورد و اگر بغایت مسعود بود خدمتکاران
و بندگان افزون شوند و با خویش نیکویی کند و دخل و خرج
بیفزاید و توانگر و بسیار نعمت و بسیار فرزند بود بدحال
خرج و هزینه بسیار کنند و هیچ نیک وا جمع شود از حرام بیشتر
بود با مریخ چیزها از وی ضایع شود بسبب دزدی یا حیله و
حصه شده بود با شمس از مهتران فایده یابد و آنچه از وی
بازبرده ماند بار دیگر با وی ضایع شده باشد باز یابد و اگر
از مقابله یا مقارنه بود از پادشاه مضرت بیند با زهره
مال بیفزاید و خرم شود با عطارد از تجارت فایده یابد
و از کتابت و حساب با قمر مال بیفزاید و از زنان محتشم مدد
و معاونت بیند و باشد که سفری کند و بیشتر فایده از
سفر بود والله اعلم **خانهٔ برادران** نیک حال فرمان بندگان
کند

کند و سود بیابد و بعضی از مال در وجهی نیک صرف کند و
مردم را از او منفعت رسد و اگر نحس و خود نحس بود باید بسیار بیم
نیک خانه با سرفش باشد و دوستان بسیار باشند و بزرگ
و فرزندان شریف و سرور شوند و سفر بسیار کنند و بسیار
باشند و مجادل و مناظر بود از بهر دین و تقوی کند بدحال
بخلاف این حالها باشد با مریخ سفر بسیار کند و محنت زده
بود و با چیزی از مالش تاراج شود و اگر مشتری در برج دوم
الرابع بود از دو زدن دام آفت بیند و از چهارپایان با شمس
از زنان منفعت یابد و از دین فایده بیند با زهره از
قبل خویشان خرمی یابد و اگر بدحال باشد نیکو حال
و مسعود خصال کردند با عطارد اگر مسعود بود و میانجی
کند مهتران و چیزها آورد و اگر منحوس بود مکروهی رسدش
با قمر از جهت خویشی و اقربا فرح و شادی بیند مادام
که مسعود بود والله اعلم **خانهٔ چهارم** از جای نهانی
فایده بیند و برادران بیفزایند و چهارپایان و از چیزها

قدیم منفعت بیند و به تجارت پیشه کند و کسبش نیک بود
و از پیشها بها دهد و از مزارع منفعت کند و در باب درختی اعتماد
جمع کند و جاهش بیفزاید و دانا و داهی بود و نیکونام شود
و نیکبخت باشد و کار پدرش ده نزاید بود و فواید بسیار
بسبب ضیاع و عقار بوی عاید گردد و الله تعالی و در
بدحالی بخلاف این بود که گفته شد با مریخ چیزی از مالش
ضایع شود و موضعی از ملک و عقارش ویران گردد
و پدر را مکروهی رسد با شمس عمارت کند و بناها فا خوند
و باشد که عمل بستاند از مهتران با زهره از جهت زنان
شادی یابد و از سبب بوستانها فایده گیرد با عطارد
مهتری و سروری راند و اگر منحوس بود از جهت نکاحها
مکروهی رسد با قمر انتقالی افتد و کارها که در بند شده
باشد تمام گردد پس اگر منحوس بود از جایگاهی بیفتد
یا از آب هولی و زیانی رسد والله اعلم خانهٔ فرزندان
نیک حال خرم بود و هدیه بستاند و چیزها گرانمایه بآسانی

وارزانی

وارزانی بدست آرد و قسمتیا مدخل و خرج بود و در اهل
و فرزند افزاید و خرم گردد و از فرزند خویش با جاه و مال باشد
بلکه در جمله بقاع مشهور و معروف گردد و اگر مشتری و برجیس
دوست بود و رحیم دل و خوش خلق و توانا بود که وزارت
یابد و عمارات بسیار کند و خانقاهات و مدارس سازد و مدام
که با این حال بشواهد دیگر یار باشد بد حال عطارد وی
کاری آورد و باشد که بروی دروغ نهند و چیزی که نکرده
باشد گویند و اگر سفر کند بر آنچه امید دارد نرسد با مریخ فرزندا نرا
بیماری رسد و از چهارپایان مکروهی بیند و چیزی ضایع کند
خاصه که از نظر دشمنی بود با شمس از مهتران فایده یابد و حشمت
و جاه بیفزاید با زهره از زنان محتشم شادی بیند و یاری
بسیار کند و دوستان و برادران سفر آیند با عطارد
چیزها خوش بسیار شنود و از مکاتبات و معاملات فایده
گیرد با قمر از فرزندان خرمی یابد پس اگر منحوس بود
غم آورد و معطل بود والله اعلم در خانهٔ ششم نیک حال

مهتر

نیک حال از جهت زنان شاد شود و فایده یابد و باشد
که زنی کند محتشمه و باول عمر مال کم دارد لیکن چندانکه مهتر
شود مال و سعادت فزون گردد و از مال کسی روزی مند شود
بدحال بخلاف این باشد با مریخ از جهت زنان خصومت
رود و بکبتها رسد خاصه که بر نظر دشمنی بود یا مقارنه و اگر
مریخ مسعود باشد و مشتری را قبول بود بر امید ناظر باید
و بر ضدان مستولی گردد با شمس اگر بر نظر دشمنی بود یا
مقارنه و متابد بکبتی رسد و خوفی روی نماید از طرف
مهتران با زهره از زنان خرمی یابد و حریص بر مداخلت
زنان با عطارد خصومت بسیار رود با زنان و ضدان و
شرکا با قمر از جهت زنان غم برد و زیانی بود در مال
و علی کند میانه والله اعلم در خانهٔ ششم نیک حال از
کاری و حالی بحالی نقل کند بهتر از پیشین و بیماری برد
و از خبر ما غم برد که حقیقتی ندارد و از میراث و چیز مالکی
بدو فایده رسد و منفعت نیک یابد و خیرات بسیار کند

خشم بسیار بگیرد و اندک فرزند بود و اندوه برد و گران تن باشد
و ... بود دگر از زبان گرانی دارد و فصیح نبود و اگر در خانه
بایستد از خویشتن تن درست بود و چهارپایان زیادت شوند
و در بنده و خدم افزاید بدحال خصومت بسیار کند و بیم زدن
و ... کند و رایش متلون بود و قومی غریب بدو
پیوندند و بدان پشیمان شوند و از مالش چیزی ضایع شود
و بیماری برد والله اعلم با مریخ بیماری صعب برد و تواند
بود که علتی با وی آید که با وی بپاید خاصه که بر نظر عداوت
بود با شمس سلامتی یابد و در چهارپای افزاید و قدرش
بزرگ شود و کارها بر و نو گردد و اگر از مقارنه بود بیماری
برد و درد چشم ممکن باشد با زهره خدمتکاران و کنیزکان
بیفزایند و دشمن دوست گردد با عطارد خصومت زود
باشد که توسط کند و سود بسیار کند لیکن منفعت نیابد با قمر
اگر بدحال بود بیم و ترس بود و بیماری از سردی و رطوبت
و از جهت برده خصومت رود والله اعلم در خانهٔ هفتم

بو وصنعتها نیکو دیده و جزی و بیدادی دو خبث ندارد و اگر قمر
بد و نکبه دخوشخوی بود و مال کم دارد هر وقت بیمار گردد و بدحال
بخلاف این بود با مریخ در مال نقصان آید و در نفقه کردن
اسراف کند و ترس و بیم بسیار برد با شمس بیمها از دلیل
شود و بر چیزها بنهانی استادگی نماید با زهره از جهت
زنان قدر یابد و نیکبخت و مسعود شود و باشد که میراث
یابد از زیان و چیزها کند که بدان ندامت بود با عطارد
چیزی از مالش ضایع شود از جهت حیله کردن با قمر
چون قمر منحوس بود دلیل کند بر مرگ برو خصومت و
منازعت زود والله اعلم **در خانهٔ نهم** نیک حال سفر
بسیار کند و فایده یابد و اعتقاد نیکو دارد و با مهتران مخالطت
کند و هم عمر تواند بود و هر جا که گرامی دارندش و پرهیزکار
و زاهد بود و خوابها نیکو و راست بیند و بسیار و بدحال
بخلاف این بود با مریخ از سفر زیانی رسد و اگر بر نظر
دشمنی بود در راه قطع سبیل رانند یا جزی بد زنند و

دشخواری رسد با شمس قصد خدمت مهتران کند منفعت
یابد و جاه بیفزاید و جاهها را با کبره بوید با زهره و بکار
دین مشهور شود و منفعت یابد و باشد که سفری کند و
در آن سفر بزرگ گردد و فایده یابد و بکار شرع قیام نماید
با عطارد از تجارت فایده یابد و رسالت و پیغام گزاری
کند با قمر اگر منحوس بود تعب برد و فایده اندک یابد
و رسولی کند والله اعلم **در خانهٔ دهم** نیک حال با مهتران
مخالطت کند و فایده و جاه یابد و بر همالان و همزادگان
خویش مهتری راند و با قومی نیکوئی بجای آرد و نام بر
بود و مال پدران زیادت شود و مادر را عز و شرف
زیادت گردد و اگر خانه با شرف او باشد بزرگی و امامت
راند یا قاضی بزرگ شود یا وزیری و اگر بدحال بود
بخلاف این باز گردد با مریخ قومی زشتی کنند و بد نامی
بکرو بی رسد و مال یابد از وجوهات زشتی و بیدادی کند
با شمس بر قوم خویش مهتری راند و از بزرگان جاه و

کند یا بهره‌ای بهتر از آن بود و جهت بود با زهره از جهت زنان
بزرگ منفعت یابد و عمارتها کند و جامهای نیکو پوشد و
نیز همه مهتران رسد با عطارد کارهای کهن بروی نو گردد و
فایده یابد و از حالی از آن بهتر انتقال کند با قمر از چیزها
بی‌گمان خوشی یابد و میانجی در شوی یابد و فایده یابد و
الله اعلم **در خانهٔ یازدهم** بیک حال فواید بسیار یابد و
با زنان محتشم لطف کند و با بزرگان نشیند و فایده
یابد و بهتری راند و قوی تن و نیکو اندام و فربه بود
و خداوند مال و ضیاع و عقار باشد و بناها نهد و به فرزند
خرم شود ان شاء الله تعالی و دوستان بسیار دارد
و امیدهاش زود روا گردد و بد حال بخلاف اینها
باشد با مریخ اگر بنظر دشمنی بود بیماری از حرارت رسد
یا از جایگاهی بیفتد و خصومت رود و باطل طلبد با شمس
از جهت فرزندان شادی یابد و محل بیفزاید و خیر و منفعت
بدو رسد از خریدنها و از زنان با زهره خرم بود و لهو

و طرب

و طرب دوست دارد و با مهتران برسد با عطارد از دبیران فایده
یابد و علم زیادت شود و حال بصلاح باز گردد با قمر اگر
نحس بود خصومت رود و او را سختیها رسد گویند والله
اعلم **در خانهٔ دوازدهم** از قبل خویشاوندان بهم برود و
غم کند او را و بیدادی رود که باشد که چیزی از وی ضایع شود
و امیدها ازو نشود و کارهاش دربسته بود و گویند ضعیف
تن و کم خرد بود و بار با واندوهاش مضرتی رسد و در
بدحالی بتر بود و نفقه بسیار کند و چیزها ضایع شود و
از دشمن بیم بود با مریخ اگر بنظر دشمنی بود از چهارپایان
زیان رسد یا بیماری برد و خصومت و جنگ بود با شمس
مهتران بروی بیدادی کنند و چیزهایی گوید که از آن ندامت
بود و رنج و پشیمان شود با زهره دشمن با وی دوستی
کند و از آن منفعت یابد و از چیزها که از آن ترسد ایمن
گردد با عطارد چون مسعود بود از دروغ گفتن اجتناب
نماید و الا تقلید ورزد و حیله کند و چیزها گوید که منفعت ندارد

با شمس بدنام باشد و تواند بود که شغلی دور کند و چیزی
از مال شمس تباه شود والله اعلم **فائده** واکر ذنب در دهم
خانه باشرف مشتری باشد دلیل کند بر چهارپای بسیار
واندکی دشمنان و حاسدان و آن دشمن که باشند بظاهر
دوستی نمایند و در پرده دشمنی ورزند واکر از زندان پرسند
و ستمکاری یابد واکر از سفر پرسند تمام شود واز بیماری
عافیت یابد واکر از فائده پرسند برسد واکر از ماه پدرو
پیوندد از دوستی دلیل کند بر یافتن مرادات و فائدها
بسیار و بدانکه این احکام هم در طالع تحویل و انتها
ات و تسیرات موثر باشد و هم در طالع ضمایر و در همه
مواضع بکار باز آید لیکن نه چنانکه در طالع اصل و وقوع
ایشان در زمان ولادت والله اعلم **مریخ** در طالع
نیک حال فائده یابد لیکن با رنج و تعب و مال جمع کند از
وجوهات شبه و حرام و بر مردم ظفر یابد و کوشد در شهر
خویش مهتری راند و کرامی بود و نیکویی کند و سوارو

مردانه

مردانه بود و حیای باشد و سخن زشت کوید و بر مهتری مرد
اما زخمی و نشانی بر روی دارد و بد حال بیمار شود و ناکتی
روی نماید و از زخم آهن و افتادن بیم بود و خشم بسیار
کیرد و انتقال افتد و با اهل خویش بدی کند و لجوج و بر روی
دروغ کویند و از بسیار کارها باز ماند با شمس دلیر بود
و مهتران او را کرامی دارند و بر دروغ کویان و عمال
خویش ظفر یابد با زهره اکر منحوس بود زن خواهد و
تمام نشود و اکر مسعود بود تمام کرده و مکروهی رسد و
بیماری متلون بود با عطارد تیز فهم بود ولیکن خوش
خلق نباشد و لجوج بود و کینه ور با قمر اکر منحوس بود
در سفرها نکبتی رسد و بهر لمایه دبس اکر بخداوند خانه
نکرد عاقبت بنیکویی باز کردد انشاء الله تعالی **در خانه مال**
نیک حال علمها باریک اندیشد و خصومت و حیله بسیار
کند و از دزدی زیانی برد و کویند سفری دور کند و
از دشمنان بمال زیانی رسد و عمر کوتاه بود و اکر خانه با

شرف بود مال بدست آرد از فایدی و سپرجنگی و عز و
جاه یابد و از خواص سلاطین باشد و شباه بوشد و بد
حال مال از دزدی و کار دزدی بدست آرد و از عشق و خیانت
و اگر در هبوط بود انجا اندوه و غم بود بزیان ارد و درویش
گردد با شمس از نظر دشمنی غرامت کشد از مهتران و خصومت
برد با زهره اگر منحوس بود معاش اندک باشد و سختیها
برد و اگر مسعود بود از زنان و ملاهی فایده یابد با عطارد
مال بدست آرد و بحیله زندگانی کند و کارها ئی کند که بعقل
راست نیاید با قمر رسالت و پیغام گزاری کند یا کله
بانی و چهارپای رانی کند و راعی و چوپان باشد والله اعلم
درخانهٔ سیم نیک حال بخویشتن معجب بود و با قوم
خویش بدی کند و دروغ گوید و انتقال افتد و با مهتران
اختلاط کند و گویند مردانه و دلیر باشد و با خویش و
اقربا و برادران زینهار خورد و بدی کند و در آخر عمر درستی
کند فائده اگر خانه یا شرف او باشد دلیل کند بر

بزرگواری

بزرگواری دوستان و برادران و سفرها محمود و بر منفعت
روز اتصال بد دوستان و مواصلت رفیقان و موافقت میان
برادران و خواهران و خبث دندان بد حال بخلاف
اینها باشد با شمس بعضی از اهل او محتشم گردند و از ایشان
او را منفعت رسد چون بر نظر دوستی بود و با زهره سعادتها
بد و پیوندد و خرم بود و باشد که نقل و حرکت کند بموضعی
بهتر از اول و عمارت و آبادانی کند با عطارد از علم فایده
یابد و مردم او را اکرام دارند با قمر سفر بسیار کند و اندک
مقام بود و متلون حال بود و بیم و ترس برد درخانهٔ چهارم
نیک حال نیکوئی با قومی کند که مستحق آن نباشد و بیماری
بر و از گرمی و مادر و پدر را علتی رسد چه در طالع پدر باشد
و جهت مقابل خانهٔ مادر و او دزدی کند و راه زند و بدبخت
بود و بد مستی میرد فائده اگر در خانه یا شرف باشد
دلیل عز و جاه پدران باشد و رونق ایشان نزدیک
بزرگان و یا فتن ضیاع و عقار و عواقب کار بخیر انجامد

بزرگان

واگر بد حال باشد مالش را زیانی رسد و عاقبتش زشت
بود و تباهی کار پدران و خرابی ضیاع و عقار با شمس
چیز نابهمانی آشکار کند و حالش با استقامت باز گردد
واز ودیعت فایده یابد با زهره از مادر و پدر یا پیران
و مهتران فایده یابد و باشد که از جایی بیفتد با عطارد
از طلب کردن عقار و املاک فایده یابد و ~~باشد که از~~
~~جایی بیفتد با عطارد از طلب کردن~~ قمر رانیز از انجه
عزم کند بر گردد و تخلیطها کند والله اعلم **در خانهٔ اولاد**
نیک حال سخی و نامبردار باشد و از برادران و مهتران
کرامت یابد و ملک و عقار را اندوزد و مرکب نیکوی بود
فائده واگر خانه با شرف او بود دلیل کند بر فرزندان
نرینه و ولایت و کارداری و ریاست و بزرگی و آمدن
خبرها و نامها بخیر و شادی بد حال فرزندان تباه شوند
و بیماری برد و یکی را آفت رسد و غرامت کند و مالها
نه بر وجه صلاح هزینه کند یا بدزدند یا تنش تباه شود با شمس

از فرزندان بشارت دهند یا فتنه و بد بهانه ستانند چون خسوف
بود و جامها با خز بپوشند با زهره تزویج فرزندان کنند و ... یا
بستانند با عطارد از نامه و دبیران فایده یابد و سعادت
بیند خاصه از جهت خداوندان صلاح با قمر نقل و حرکت کند
و بسبب فرزندان غم برد والله اعلم **در خانهٔ بیماری**
نیک حال خشم بسیار گیرد و بیماری و سختی برد اگر خانه با
شرفش بود دلیل کند بر بسیاری برده و چهارپای
اما از حرام و غارت و کارزار و فتنه بود و خواسته از حرا م
گرد آرد بد حال بیم بود که از جایی بیفتد یا چهارپای
وابش بیم رسد و بکیتی بیند و با اهل خویش خلاف
در افتد و تباهی برد کان و چهارپایان بود والله اعلم
با شمس از بندگان شادی بیند از بیماری خلاص یابد
مادام که مسعود بود با زهره از کنیزکان یا کودکان فائده
یابد و بیشتر وقتها خرم بود با عطارد از چهارپا و مرغ
منفعت گردد با قمر اگر قمر منحوس بود بیماری دراز بود از

اخلاط غلیظ. والله اعلم **در خانهٔ زنان** اینده بردو بسیار
ندامت کشد وناکاه نکبتی بوی رسد وبا اهل خویش
خصومت کند وچیز بکار دارد وکویند که عمرش دراز بود
واندر شهر خویش مشهور ونامبردار کردد وراست کوی
بود وباحق تعالی باشد ودر آخر عمر مال یابد ومرک
برخوبتر وجهی بود واکر خانه با شرفش بود از خانه
بزرک خواهد وبا رئیسان وامیران وصلت کند یا فتنی
مراد از قبل زنان بد حال مانند اول بود وبدتر با شمس
از خصمان غرامت کشد واز مهتران مکروه بیند وباشد
که از خانهٔ خویش برود با زهره از زنان فایده یابد
وخرم بود واز موضعی که در وی منفعت باشد یا شند
شادی رسد ودوستی بود وبا عطارد اکر عطارد
منحوس باشد خصومت رود با زنان وبر وی دروغ
نهند با قمر بیم باشد ونتواند بود که مردی یا زنی از
خاندانش بمیرد والله اعلم **در خانهٔ هشتم** نیک حال

سپهی

[illegible]

حتی رسید ثمن ونیز بدی میرد اکر خانه با شرفش بود میراث
یابنده وزود تباه کند ولیکن سبب بود واشتغال یابد
بد حال بدتر باشد با شمس سعادت یابد واز میراث فایده
بیند با زهره غم زایل کردد وحال زنان وخویشان به نیکی باز
کردد با عطارد از میراث فایده یابد لیکن با خصومت ومردم
او نابدی کویند واو دلیلی نماید با قمر بیماری بر دو ارتعاش
بدن با دید اید وبیم رسد واشتغال کند والله اعلم **در خانهٔ نهم**
نیک حال سفر بسیار کند ومنفعت یابد وبا مردم نیکویی کند
واز اهل وفرزند خرمی بیند ونفقه بسیار کند ونیکو خوی
وپارسا بود وکردارش با نیکی وبدی آمیخته باشد
واز جای بیفتد ودر پیری مال بدست آورد ودر آخر عمر بسیار
فرزند باشد بد حال دلیل کند بر کفر وبی دینی وسفرهاء
ناخوش وبی فایده وآشفتکی کار برادران وحلال دانستن
خونها وخواسته مسلمانان وآنچه بدین ماند با شمس از قبل
مهتران خرمی یابد وکارهای نیکو کند وچیزها بزرکوار بدست

آبرو ریزد با زهره از زنان یا از مواضعی درو خری و
سعادت یابد و کارها بغز نیکوئی باز گردد و با عطارد از
تجارت سود کند و فایده یابد و سلامتی بود در جلها
والله اعلم در خانهٔ دهم نیک حال از جهة مهتران حشمت
و بزرگی یابد و عملها کند و کارها نیکو بدست آرد و باشد
که از جهت پادشاهی چیزی از وی بشوند و کارهای
پنهان بر وی آشکارا شود و از آن خشم گیرد و گویند
سفر بسیار کند و خداوند رنج باشد و اندک شدی تا
نیمی از عمر بگذشتن بعد از آن توانگر گردد و فرمان
دهد در شهر و مسکن خویش و نیکو میرد ان شاء الله تعالی
بد حال میان مهتران و پدر و مادر را و خصومت افتد
و کارها زشت کند با شمس از مهتران بلندی یابد و مردم
را بوی حاجت بود و فرمان دهد با زهره از جهت زنان
محتشم فایده یابد از مزرعه و بستانها با عطارد بر دشمن ظفر
یابد و محتاج شوند و از غمها فرج یابد ان شاء الله تعالی
و چیزی یابد که پیشتر از این نداشته باشد با قمر بر دشمن ظفر یابد
از قضا

با زحل

در خانهٔ دوستان نیک حال با قوم محتشم نیکی و لطف کند و
و کار کند و یابد از وجوهات نهانی و آنچه بیشتر اوقات بی رنج
و تعب بود و گویند بدی کند و از شهر خود و خانه برود با گرد
فایده چون خانه با شرف او باشد نیکونام و نیکو
حال بود و بسیار معیشت و خدمتکار سلاطین باشد و
اسب نشینی و باشد که با سلاطین مخالفت کند و فتنه
دوست بود و ناپاک دار و امید وار بد حال بر خلاف
گذشته بود و با دوستان دشمنی بسیار کند و نا امید بود
با شمس از دوستان فایده یابد و چیزها و بزرگی و آرزوی
رسید و کارها بروی نو گردد با زهره بیشتر ایام و ساعات
خوشدل و شادمان بود و بر امیدها ظفر یابد ان شاء الله
تعالی با عطارد و بعلمها رغبت نماید و با موختن میل کند
و بکارهای لطیف مشغول شود با قمر چیزی از دوستش
بشود و در چیزها محال طمع کند در خانهٔ دوازدهم نیک
حال از جهت مهتران بمروهی رسید و با مردم خصومت بسیار

کند و دشمن بیفزاید و باشد که از جهارپایی بکشتی رسد
و زیانی بود و گویند اند دکودکی بلا کشد و بیماری بسیار
برد چند انکه مهتر شود حالش بهتر شود و مال بیفزاید و بفرزند
خرم شود بد حال بخلاف این چیزها باشد که نموده شد
با شمس آفتی رسد و بیماری از گرمی و حال معاشش نیک
بود با زهره با دشمن بصلح انجامد و منفعت یابد و از
جهارپایان متمتع گردد با عطارد بحیله و فریب چیزی بوی
رسد و بی خطر بود با قمر قومی دشمنی کنند و بیم رسد و باشد
که از مسکن خویش مفارقت کند والله اعلم شمس
در طالع نیک حال مهتر قوی باشد و کارها بزرگ بسازد و
دلیر بود و پادشاهان اسرار نهانی برو اشکار کنند
و کارها که از پس گذشته بود تازه کرده و نیکو روی و نام
بردار بود و اندر شهر خویش بر مال مهتران استواری
کند و فایده یابد بد حال بخلاف اینها باشد با زهره
از جهت زنان منفعت یابد و منزلت بیفزاید و جاهها

بنو

نیکو بود شد و معاملات کند و باشد که زن کند با عطارد
دانش در سبق بود و اگر منحوس بود کارها تمام بکند
و از پادشاهی غرامت کشد با قمر فایده یابد با تعب والله
اعلم در خانهٔ مال نفقه بسیار کند و وجه معیشت
نیک باشد و از مال مردم نیکویی بیند بد حال از جایگا بی
بیفتد یا از جهارپایی رسد خاصه که معیشت نیک باشد
و از مال مردم نیکویی بیند بد حال از جایگاهی بیفتد الی
بر نظر مریخ بود با زهره زند و دلمشغولی برد از جهت
زنان چون بمقارنه بود با عطارد خصومت و منازعت رود
با قمر از جهت پادشاهان بیم رسد یا چشم بد رو آید
خاصه که بر طریق دشمنی بود والله اعلم در خانهٔ برادران
بر قوم خویش مهتری راند و بد و حاجتمند شوند و از وی
نیکویی بینند و در شهر خویش مهتری راند بد حال با قوم
خویش بدی کند درشتی گوید با زهره اگر زهره بد حال
بود مگر و بی رسدش از جهت زنان و سخن زشت شنود

باعطارد چیزی از مال کسی شود بر سبیل توبه و حیله باقمر
نقل و تحویل افتد و اگر قمر منحوس بود غم و بیم برد و کست
خویشاوندان والله اعلم **در خانهٔ چهارم** بنام نیکو برگیرد
و مردم شکر او گویند و فایده یابد از ملک و عقار و غرس
نشاندن و درخت و از چیزها قدیم خرم شود و گویند درد
بسیار برسد و حال پدر و مادر میانه بود بد حال بخلاف
این باشد و بتر و با مهتران خلاف کند و بردی پیدادی
کند و زیانی رسد در ملک و مال و عقار با زهره از بهر
زنان و فرزندان خرمی رسد و اگر راجع بود از جهت مادر
و پدر دلتنگی برد باعطارد بر هر که با او منازعت کند ظفر
یابد و چیزی که از و ضایع شده باشد باز یابد با قمر
علتی برد از رطوبت چون قمر با خرماه رسد یا باشد والله
اعلم **در خانهٔ فرزندان** آنچه طلب کند یابد و غمها زایل
شود و محل و قدرش بیفزاید و نامبردار گردد خاصه در
شهر خویش و دانا بود و بفرزند شاد شود بد حال

بخلاف

بخلاف این باشد و مرگ اولاد بود و چیزها ناخوش
و از هدایا و آنچه بدین ماند محروم باشد و تا مهلها فرا بینند
و بسوگواری رسد با زهره و اگر راجع بود نفقه بسیار کند و فرزند
بیمار شود یا کسی که بجای فرزند بود باعطارد چیزها ناخوش
آید و هدیه ستاند باقمر از کاری نیک خرمی یابد ناگاه
غایبی برسد ببرکت قدوم مولود ان شاء الله تعالی **در خانهٔ**
بیماری در چشم عیبی بود و باشد که فرزند غریب تربیت
کند و از چیزها اجر منفعت یابد و بیماری رسد از گرمی
و اگر خانه یا شرف وی بود بردگان قیمتی یابد و زیاد تی
چهارپایان باشد بد حال از مردم حقیر اندوه برد و
بندگان و چهارپایان را آفت رسد و باشد که بر سبیل رنجی
یا دملی بر آید با زهره اگر مسعود بود از جهت
بندگان منفعت یابد و سلامتی بود از بیماری و اگر
منحوس بود در مکر و فریب گرفتار شود باعطارد علتی
پیدا شود و مال بلبس و بسحر تلف کند و بندگان با

اد منازعت کنند با قمر دو خشمش بسیار بود و بسبب
مادر پریشانی برد والله اعلم **در خانهٔ زنان** محل بیفزاید
و منفعت یابد و باشد که زنی کند محتشم و گویند حال او در
مادر و پدر ... بود و اگر در خانه با شرف باشد دلیل کند
بر نکاح با خداوندان قدم و ... و بزرگان و فایده یابد
از شریکان و موافقت ایشان و ایمن از شر و فتنه و
شاد بودن بمال و خان و مان و زنان و اگر بد حال
بود بخلاف اینها باشد و از مالش چیزی ضایع شود
و میان او و زنان حال تباه کرده با زهره زنانرا اگر ...
رسد و چهار پایان از زیان باشد چون مقارنه بود با عطارد
خصومت بود و از جایی بیفتد با قمر از زیان فایده یابد
فرزند ماده بیشتر بود والله اعلم **در خانهٔ هشتم** بر بدی
میرد یا از موضعی بیفتد و اگر مریخ با او بود زخمی رسد
و از میراث اندک چیزی یابد و اگر در خانه با شرف او
باشد از میراث کهن متمتع گردد و اندر موضع خویش

نامبردار

نامبردار باشد و اگر بد حال بود علتی بر دو ضعف و اندوه
بسیار و از پادشاهان بیمناک شود و بسبب میراث
گمرده برد و خواسته و مال کم باشد با زهره اگر نیک
حال باشد ایمن بود از بیم و ترس و پستی یابد با عطارد
سفر کند و منفعت یابد با قمر از مقابله و مقارنه از چهار پایان
یا موضعی بیفتد و مضرتی رسد والله اعلم **در خانهٔ نهم**
بزرگی کند و قدرش بیفزاید و گرامی بود نزدیک مهتران
و جاه یابد و در سفر مرتبت و گاه رسد و اگر در خانه با شرف
ها بود عبادت خانها و مواضع عالیه را معمور کرداند و سفر
با خیر و نعمت اتفاق دفتر اند بود که عزم حجاز و کعبه و
از سفر منافع نیک حاصل کند ان شاء الله تعالی و بد حال
بخلاف اینها باشد با زهره در مال و خواسته افزونی
یابد و فایده یابد از درخت نشاندن و عمارت
بوستانها و کارهای خیر بسیار کند و جامهای نیکو پوشد و
و فاخر پوشد با عطارد نام نیکو بر گیرد و صدقه بسیار

دهد با قمر سفر بسیار کند و فایده یابد و حالش نیکو و
مستقیم بود ان شاء الله تعالی **در خانه دهم** در شهر خود مشهور
شود و مهتری زاید بقدر و مرتبه بدران و بلکه قدر بیفزاید
و نام و ناموس او پدید آید و با مهتران مخالطت بسیار کند
و فایده یابد و عمارت کردن دوست دارد و اگر در خانه
یا شرف او پادشاهی و امارت بسازد و خواسته و مال
جمع کند و در نام و اجلال و بنا بزرگ افزاید و کسب
و کار خرم بود و میانه مردم و عام الناس با دخل و
کار نیکو بود بد حال بخلاف این باشد با زهره از
چیزها اگر دنیا به ممنع کرده و فایده یابد و اگر زهره نیز با
او در یک درج یا در یک حد باشند و قوی حال بود ملک
گردد و ناموس یابد با عطارد از علم فایده گیرد و خرم
شود و قدرش بیفزاید با قمر قدر و مالش بیفزاید
و رایش مصیب بود والله اعلم **در خانه دوستان** نیکویی
دهد زکی و جلال یابد و راستگوی بود و هرجا که رود گرامی

باشد

باشد با قومی مخالطت کند و بدان خرم شود و با مهتران
زیند بد حال بخلاف این باشد با زهره از جهت کودکان
خرد و زنان خرمی یابد و تواند بود که مدد و معاون ملکه شود
و در نظر خاتون آید با عطارد از چهارپایان فایده یابد و مال
نفقه کند و رایش متلون بود و با قمر پدر و مادر را مکروهی
رسد و بکبتی عظیم روی نماید صاحب مولود را و با دوستان
خصومت کند و بد رای باشد و نامش نه نیکو بود چون بر
نظر دشمنی باشند والله اعلم **در خانه دشمنان** علتی اندر چشم
دارد و حال بد رود مادر میانه بود و از جهت شغل و عمل
خویش مکروهی بیند و اگر در خانه یا شرف بود دشمنان
قوی دارد و بزرگ اما بر راه دوستی روند و دشمنی
نتوانند کردند و از ستوران نیک بود بد حال بخلاف اینها
باشد با زهره چیزها بغریب و حیله بدست آرد و باشد
که از دشمنی کردن نیک بود و منفعت یابد با عطارد
حیله و فریب بکار دارد و باشد که چیزی از وی بغصب

فرا گیرند تا قمر بگیتی رسد و پدر و مادر را حال بد بود و
چهار یا پانزده آفت رسد والله اعلم و بدانکه هر کوکب
که در دوازدهم طالع آید آن هم تباهی بصلاح باز کردد
بفرمان خداوند تبارک و تعالی و غرض ازین آنست
که این حکمها در طالع ضمیر بیرون آوردن و تحاویل و انتها
ات نیز بغایت درخورد باشد **فائده** در سنهٔ اثنی
و سبعین و ستمائه مصنف بتفلیس رسید بسبب التماس
خسرو آفاق ارغون آقا و خواجه خداوندان عز الدین طاهر
و خواجه مجد الدین علکانی و سیف الدین دام علوهم امیر
زاده قتلغ دمرکه داماد و صهر نوین معظم سوجاق نوین
بود و شحنهٔ قاطع ممالک انجا زدیدن داعی آمد و التماس
احوال خود کرد گفتم تا اسطرلاب برداشتند و ارتفاع
گرفتند طالع وقت اسد بود و مریخ در سرطان ناظر
که در دوازدهم طالع بود و دران روز قمر بتربیع بد و متصل
میشد و منصرف از آفتاب و زهره در حمل بود به

تربیع

تربیع مریخ گفتم که حال را امروز احتیاط تمام باید کنی
وازین ممالک بدر رس وازین شغل و این کار که بدان مشغولی
احتیاط فرمای و خاطر دشمنان بجوی وازین نوع سخنی
چند تقریر کرد حکم یکماه بران طالع در تحریر آورد چون
بیرون رفت در شب مستقبل اسبی داشت که قیمت آن دویست
و سیصد دینار میکردند در پایگاه زنجیر و قلاده بسته
بود بدزدیدند و بر سر دو سه ماه مخدوم جهان خواجه
شمس الدین عز نصره او را قصد کرد و معزول کردانیدند و
من در صحبت او بنخجوان آمدم پس منجم می باید که
حاذق باشد و متصرف بود و دلیر تا انچه روی نماید باز
بکیرد تا بصواب نزدیک بود والله اعلم **زهره** در
طالع نیک حال از برادران و دوستان فائده یابد
و معاشرت بسیار کند و باشد که زن خواهد و شادمانه
بود و خوش خلق و بازی بسیار کند و از مهتران منفعت
یابد و با سخاوت بود و با حیا و رحیم باشد و مردم را

دوستی دارد و قابل‌وار بود بدحال خصومت و منازعت
بسیار کند خاصه از جهت زنان و سخنهای زشت گویند و
نجهت با غمام و عمارات خصومت کند و فاسق و دروغ‌گوی
بود و بیکار و ابلد و دست باعطارد از بزرگان منفعت
بیند و زندگانی بر خوشی گذراند و از خرید و فروخت
منتفع گردد با قمر از توسط کردن و میانجی سعادت یابد
و نزدیک مهتران گرامی بود و دشمن با او دوستی کند و
منفعت یابد انشاء الله تعالی **در خانهٔ مال** در مال
و خواسته افزاید و عمارت کند و با نشاط و لهو و بازی
دوست دارد و او را پایان روزی مستمند شود و در شهر خویش
نام بردار گردد بدحال مال از جهت خیانت و دزدی
یابد و حیله کردن و تمویه مشغول بود و مکر و فن بیند و
سفر بسیار کند و بسیار تعب بود و هر وقت از ناکس
چیزی با ضایع شود و غم آنها کشد و از خرید و فروخت
و تجارت زیان بیند و اگر صنعتی کند و دستکاری

متهاون

متهاون کار باشد و یاری دهقانان و مزدوران او را و دعا
نکند باعطارد حیله بسیار کند و دروغ گوید و مال از فریب
بدست آرد با ضایع باشد و از مخالطت و نقای منتفع یابد
با قمر با وی با مردم کند و از جهت آب و باغها ممتع گردد
انشاء الله تعالی **در خانهٔ برادران** قدر و جاه بیفزاید
و خرم باشد خاصه بجهت برادران و دوستان و زیادتی
ایشان بود و با نزدیکان خویش پیوند کند و با قومی از
مهتران مخالطت افتد و نیکویی افزاید و نقل و تحویل نیکو باشد
بدحال بخلاف اینها بود و بسبب برادران غم بسیار برد و
تواند بود که بر وی سعایت و غمز کنند باعطارد دوستان
زیادت شوند و با مردم مخالطت بسیار کند و دشمن با او
دوستی کند با قمر انتقال افتد و از جهت بنده و پرستار رنجی
یابد و از مهتران فایده بیند و سفر و حرکت دوست دارد
والله اعلم **در خانهٔ چهارم** از بساتین و آب و آنچه بدین ماند
ممتع گردد و عمارت و آبادانی کند و با پیران و دهقانان

مخالطت کند و میراثی یابد از زنان که خویش و پیوند باشند
وگویند اندر کودکی مرگ مادر و پدر ببیند بدحال با قومی
سفله و دون مخالطت کند و غم برد و دل مشغولی بیند
از کاری که نکرده باشد و ندامت بود بر آنچه کرده باشد
با عطارد از دبیران و خداوندان علم نیکویی بیند و با
ایشان اختلاط کند و نام نیکو برگیرد و بر دشمن ظفر
یابد با قمر اگر قمر منحوس بود خاصه تحت الشعاع رنج بسیار
آورد و در موضع نهانی و بیم رسد لیکن عواقب بخیر
انجامد ان شاء الله تعالی در خانهٔ اولاد از زن و فرزند
خرمی یابد و شادمانه گردد و بر سبیل هدیه فائده
رسد با چیزی خرد گرانمایه باندک بها و نامبردار بود
و گرامی و گاه نانیک کند و خشم و شیرین بود و محبوب
قلوب و مال بدست آرد و فرزندانش باشند و
بسیار شوند بدحال تعب رسد و دلمشغولی برد از
جهت زنان و کارها تباه شود با عطارد از برادران منفعت
باید

باید و از جرها و تا مهان و خرمی رسد با قمر میان مردم توسط
کند و فائده یابد و کنشش نیک بود و بر کسب و هدایا یابد
والله اعلم در خانهٔ مرض و عبید از چهارپایان متمتع گردد و
قوت تن بیفزاید و خرم بود و توانگر باشد لیکن بیداد
گر بود و دروغگوی بدحال بیماریها برد از غلبهٔ خون و
بیشتر بر بالای تن باشد وخطاهرین با عطارد بعضی از
برادران قصد او کنند و اگر منحوس بود از سفر مکروه رسد
و خصومت بود و میان زنان با قمر اگر قمر منحوس بود
و تعب برد و باشد که زنی کند نامستور والله اعلم در خانهٔ
زنان از زنان منفعت یابد و از انبازی فائده بود
و گویند زنان نامستور را دوست دارد و مال از ایشان رسد
بدحال بخلاف این باشد با عطارد چیزی از ملکش زنان ب
آید و از جهت دزدی با حیله و دروغ مشغول شود و
بکارهای زشت مشغول شود و بکارهای زشت مشغول
گردد با قمر اگر منحوس بود دلیل کند بر بیماری از رطوبت

وزایل انث و الله تعالی در خانهٔ خوف و نکبت درویش
بود و با زمان ناجره و نامستوجب علت کند و بدین سبب
از چشم مردم بیفتد بد حال غم بسیار برد و میان او و اهل
دشمنی افتد ... دی کید کنند و مکر اندیشند و از دار و دادن
بهم بود با عطارد جری از وی بر سبیل فریب برد و حیله
با قمر زنی بهر رد از اهل او بیماری رسد و باشد که بمیرد
والله اعلم در خانهٔ پنجم خرمی بسیار یابد و نقل و حرکت
کند و پسندیده بود و از مهتران نیکویی بیند و کارها
بزرگوار سازد نیکو تن و مسعود بود و از پادشاهان
روزی یابد و صدقه و خیرات بسیار کند بد حال مشقت
و رنج بسیار بیند و کسب و کارش اندک بود با عطارد
عقل بیفزاید و سخنها نیکو گوید و اگر هر دو منحوس باشند
خصومت رود با قمر سفر بسیار کند و فائده یابد و اگر هر دو
منحوس باشند رنج بی فائده بسیار برند و بیماریها
رسید خاصه از رطوبت والله اعلم در خانهٔ اشغال و اعمال

قوی

قوی حال نیکو کار و نیکبخت باشد و اندر شهر خویش
نامبردار گردد و اندر مجلس زیادت شود و مهتران
او را گرامی دارند و عزیز بود و از زنان بزرگ و خداوندان
قدر منفعت و خوبی یابد و لباسهای نیکو باشد و از
زمین و دشت فایده یابد ان شاء الله تعالی بد حال
بخلاف این باشد با عطارد از تجارت فایده یابد و
مهتران او را گرامی دارند با قمر حال بهتر گردد و نیکو
بود و زیادتی یابد والله اعلم در خانهٔ دوستان خوشخوی
و گرامی باشد و همه کس او را دوست دارد و نیکویی کند
و جاه و قدر بیفزاید و با امید ها برسد بد حال با مردم
دشمنی بسیار نماید و سخنها بد بسیار گوید و او را میان
مرفقان فتنه انگیزد با عطارد از نامه و کتاب و علم
فائده یابد با قمر از زنان محتشم منفعت بیند و شاد
شود ان شاء الله تعالی در خانهٔ دشمنان از کار زنان دل
تنگی برد و درویش بود و بر بدی بیرد و کوشید از جهد

یابی و پرده منفعت یابد و بفرزندان خرم شود و از
چیزهای نهانی فایده یابد بد حال برخلاف نیک حالی بوده
با عطارد خصومت بسیار کند با مردم خاصه با دوستان
با قمر از جهت زنان مکروهی رسد و باشد که انتقال افتد
والله اعلم **فایده** چون دوازدهم خانه زهره باشد
یا بر فرقش دشمنان کم کردند و ضعیفی حالشان بود و بسیاری
جهار پایان بود والله اعلم **عطارد** در طالع نیک
حال با مهتران و دانایان منی لطف کند و از نامها و چیزها
و بدنساله فایده بیند و کارهای خوب کند و راست گوی
بود و فصیح و زیرک و دانا و عالم و عامل و جاه و منصب
بیفزاید و نیکبخت و نامبردار بود و خداوند فرمان و حکم
مهتر شود توانگر بود و خود بیفزاید و هیچکس بر وی غالب
نشود و بد حال بخلاف این باشد با قمر سفر بسیار کند
یا نقل افتد با فایده والله اعلم **در خانه مال** بیاکی
و دور اندیش بود و خداوند صناعت و علم و حکمت

بسیار

بسیار ردا رد و یار اندک و خصومت کند و زیانی رسد اندر
مال و بعد از آن کار بصلاح باز گردد و بر قوم خویش مهتری
راند بد حال چیزهای زشت کند و جدل و دروغ بکار دارد و
از جهت زنان و اعوان دلتنگی برسد با قمر از کتابت و
رسالت منتفع گردد والله اعلم **در خانه اقربا** خوش خوی بود
و مردم او را دوست دارند و خداوند مال باشد و از جهت
دوستان خواری برد و طلب علوم کند و کارهای نیکو اندیشد
و شاد شود و بسبب دانستن اسرار و نزد ابرار گرامی بود
و از اسراری منتفع گردد و بد حال بخلاف اینها باشد و با
خویشان خصومت بسیار کند با قمر سفرها کند یا انتقال افتد
و اگر زهره و منحوس باشند از جایی سقطه یا هولی رسد
و بیم برد والله اعلم **در خانه چهارم** در اول عمر درویش
باشد و در آخر توانگر گردد و زنی شوی کرده کند و مال
و فایده یابد و از ملک و ضیاع و عقار منتفع گردد و از مواریث
و چیزهای قدیم فایده یابد و در میان مردمان توسط

کند و بر پدر گرامی بود بد حال بخلاف آنچه گفته شد باشد
و از مالش چیزی ضایع شود و بیماری برد با قمر باشد
نیک نهد و بر انها باران کند والله اعلم در خانهٔ پنجم
خوشخوی و عاقل بود و نام نیکو برگیرد و از مهتران نیکی
بیند و توسط کند میان اکابر و لیکن بسیار ایشان استادگی
نماید و بلیغ بود و فصیح بد حال بخلاف این بود با قمر از نام
و هر ناسا دیها رسد و تواند بود که صاحب خبر باشد والله
اعلم در خانهٔ ششم غم بسیار برد و اندوهگین بود و
تعرت افتد و اگر مریخ با او بود از جائی بیفتد و در آخر عمر
بهتر بود ان شاء الله تعالی بد حال درد چشم بسیار برد
یا بر یاران دکوش گرانی رسد و سخن زشت گویند او را و
چیزی از مالش بدزدند و خصومت بسیار کنند و اگر خداوند
طالع بود بیشتر اوقات محلول و مستمند بود با قمر اگر بد بود
مبکو پسر باشند از جا بجاهای بیفتد و از چهار پایان آفت
رسد یا زیانی روی نماید والله اعلم در خانهٔ هفتم

غربت

غربت اختیار کند و دبیر بود یا با زرگان و خداوند علم و
دین و رحیم بود و لاغرش و نزار باشد و سخن نرم گوید و
با قدر بود و خردمند و از اخبار شاد شود و نامه خوبی یابد
و با مردم نیکوئی بسیار کند و فائده یابد و از زنان و
شریکان ممتع گردد و سود بیند ان شاء الله تعالی بد حال
بخلاف اینها باشد با قمر فائده بود و سعادت یابد لیکن
با رنج و تعب بود والله اعلم در خانهٔ هشتم عالم بود و
زیرک و بیرون فان و محضیات اطلاع یابد بد حال
علمی رسدش و دلتنگی برد و کارها از دستش برود
و فکر و اندیشه بسیار کند و از مالش بهری برود و اگر
نحس بوی ناظر بود پدر و مادرش را زیانی رسید و درویش
شوند با قمر چون مسعود بود آنچه در بد حالی تقریر رفت
نقصان کند والا زیاده کند والله اعلم در خانهٔ نهم راست
گوی بود و منجم گردد یا محاسب باشد و اندر شهر خویش
مشهور باشد و نیکبخت و توانا و نیک لخت باشد و نیکوی

بسیار کند و از مواضعی که امید نداشته باشد فایده یابد
و از تجارت و فرزند تمتع کرده و از جهت دین و کار آخرت
سعی بسیار نماید و مجد باشد بد حال سخنها بیهوده بسیار
گوید و دلتنگی و سختی برد و از حال بحال و کار بکار بسیار
نقل کند و زود متغیر شود و در یک کار نپاید با قمر سفر
بسیار کند و منفعت یابد والله اعلم در خانهٔ دهم نام
بردار بود و کارها نیکو کند و دانا بود و از مال قوی تمتع
کرده و اگر بر نظر نحس باشد زیانی بود او را و گویند بر دشمن
ظفر یابد و انتقال افتدش بد حال بخلاف این بود و با
قمر از مهتران جاه و محل یابد والله اعلم در خانهٔ یازدهم
دانا و دبیر بود و کارهای نهانی بروی ظاهر شود و توا
بود که وزیر کرده و نزد مهتران گرامی بود و توانگر باشد
و کارهاش رونده بود و محل و قدرش نزد مردم بسیار
بود و در برادران و دوستان افزاینده و امین باشد
و نیکویی بسیار کند و در هر کار امیدوار بود و زنان را
دوست

دوست دارد بد حال بخلاف این بود و از دوستان کید
و مکر بیند با او با دوستان حیله کند و فریب اندیشد با قمر
فایده زیادت شود بسبب اختلاط کردن او با قومی والله
اعلم در خانهٔ دوازدهم حکمت دوست دارد و از غم اندک
مال و قلت منال بود و زیانی رسد اندر حواسش بد حال
رایش بر یک حال قرار نکند و کارهایی کند که از آن ندامت
بود و از سلطان زیان و مکروه رسد با قمر از چهارپایان زیان
از آب هولی رسد مادام که هر دو منحوس باشند فایده
هرگاه که عطارد درین خانه آید و راجع کرده و محترق دلالت
کند بر آنکه اندک ضعف در مزاج پدید آرد و از فکر و
اندیشه خالی نباشد و بدان سبب نقص باصره رسید
و در دماغ یبوست سرایت کند و اگر خداوند طالع باشد
با این دلایل در کاری که بدان مشغول باشد تنها ولا
رود و در طاعت کاهلی کند و بیهوده بسیار گوید و او
پندارد که بر منهج صوابست و آنچه بدین مانند سرایت کند

واین حال همه کواکب را باشد واما در عطارد قوی‌تر بود
چه فکر و اندیشه و تمیز و احوال نفس بدو منسوبست والله
اعلم **قمر** در طالع عاقل و نیکو منظر بود و نیکبخت
و با مهتران اختلاط کند و هیبت یابد و حاجت افتد و زنده
گانیش دراز بود و بر قوم خویش مهتری راند و زنی
محتشم خواهد و مردم او را دوست دارند و با قوت
و نشاط بود و تن درست باشد بدحال علت دموی بسی
ار برد و در حق مردم بدظن و بداعتقاد بود و کردا
ر اسرار خویش و از آن مردم انکار کند و سبکسار
و متلون و هر لحظه و هر دم با قومی اختلاط کند و دشمنی انگیزد
والله اعلم **در خانهٔ دوم** اول و آخر میانه بود لیکن در
میانهٔ عمر بهتر گذراند و از مال و اعوان با نصیب بود
و اگر مسعود بود و زاید النور در مال و خواسته افزاید
و کسب نیکو بود انشاء الله تعالی بدحال از مالش بهره
و نعمت و چیزها ضایع شود و بر وجه صلاح هزینه کند و
از

از خویشان یکی را تباهی رسد والله اعلم **در خانهٔ سیم**
عمر و نفس دراز بود و مدام که کدخدا با هیلاج باشد و بر
قوم خویش مهتری راند و خرم و شادمانه بود و چیزهای
نیک بدست آرد و هدیه بسیار ستاند و از خرید و فروخت
منفعت یابد و بسبب اخبار خرده و شادی رسد و از
نقل و حرکت نیک بود و بدحال بخلاف اینها باشد که گفته شد
والله اعلم **در خانهٔ چهارم** سفر بسیار کند و دملها بر تن او
برآید و از ضیاع و عقار روزی‌مند بود و بر کارهای
نهانی اطلاع یابد و اگر برج منقلب بود افشای اسرار
کند و اظهار کتمان و اگر ثابت بود بر سرها خویش و دیگر
مردمان ایستادگی نماید اما بدشواری زندگانی گذراند
بدحال اندوه و غم بسیار برد و از ملک و عقارش چیزی
نزیان آید و از جهت پدران دلمشغولی برد و باشد که منکو ب
شوند والله اعلم **در خانهٔ پنجم** توانگر باشد و سفر کند
و با مهتران مخالطت افتد و او را چون فرزند دارند و عزیز

و مکرم بود و نیکویی یابد و فرزندش زیادت باشند
و پیوسته شاد باشند بدحال بخلاف این باشد والله
اعلم درخانهٔ ششم اندر اول عمرش دشواری رسد و
اندر کودکی مال بدست آورد بدحال سختی بسیار برد و
از یارانش پیوسته چیزها تباه شود و بسبب برده و چهار
پای زیان بیند و یابد زند و کسب و کار و دخل اندک
بود وی سببی دلمشغولی بسیار گردد و بیشتر اوقات
از رطوبت و برودت نالان باشد والله اعلم درخانهٔ هفتم
و جه معیشت میانه بود و نام جهٔ برادر و تواند بود که
مال یابد و اگر آفتاب با وی بود زنان بسیار کند و فرزند
و زن مخالف باشند و گویند از زنان فائده رسد
بدحال خلاف افتد میان او و زنان و کارها بد کند و
سفری کند وی فائده باز گردد والله اعلم و از شرکا زیان
رسد درخانهٔ هشتم توانگر بود و مردم بد و محتاج باشند
و قرض دهد و چیزها خوش یابد و از میراث فائده بیند

واز

و از کسب کردن منفعت یابد بدحال اندک کسب بود
و اگر نه از وجهی بد باشد مانند گناهی و گلخن تابی و
جامه کهی و نباشی و خواری و مذلت برد و هیچ کار بر
وی تمام نشود والله اعلم درخانهٔ نهم سفری کند و سلا متی
یابد و اگر با خداوند طالع بود هیچ قرار نگیرد و پیوسته
تردد کند و غربت اختیار کند و هر جا که رود گرامی باشد
و مال بدست آرد و کیاست و ادب و عقل و تجارت
سود بسیار بیند و بر خوابها اطلاع یابد و نیکو خلق بود
بود انشاء الله تعالی بدحال بخلاف اینها بود و پیوسته متحیر دد
و متفکر بود و حیران والله اعلم درخانهٔ دهم نامبردار
باشد و از سفر فائده یابد و هر جا که رود توانگر باز
گردد و کسی ازو بی حاجت نیفتد و از قبل وی محتشمی
راند و از سروح و خوبی و ندان فائده یابد و هر آن
کار که کند بغایت رسد بدحال بخلاف اینها باشد و
در کسب کردن کسلان و کاهل بود و تنگ معیشت

باشد واز بزرگان حظی بیند والله اعلم **در خانهٔ یازدهم**
ما دروز خرمی زندگانی گذراند ونیکبخت بود وبا مردم
نیکوئی کند واز برادران ودوستان فائده یابد و
چیزها که ضایع شده وامید بریده بوی باز رسد ورای
وتدبیر بصواب باشد وتواند بود که مشیر الیه باشد
واگر کوکبی از ثوابت که بر مزاج سعدین باشد با او
باشد بیک درج قدومش بر دوستان مبارک بود
وبیشتر بدولت رسند واو نیز بدستور پادشاهان
باشند **بدحال** غم وتعب بسیار برد واز دوستان
بی نصیب باشد وکارها بخلاف آن باشد که گفته شد در
نیکی حال دوستان وفا نکنند ومضرت بسیار بینند واز
مالش هر وقت چیزی ضایع شود واگر با این دلایل خداوند
دوم مال بدست آید خویشتن تلف کند وبیشتر اوقات
دست نیک باشد واز نابینائی زیان بیند والله اعلم
در خانهٔ دوازدهم گویند بدر را حال نیک بود ودراز عمر باشد

وموالید خوشخوی بود ومردم را دوست دارد واما مالش
اندک بود وبر دشمن تحید ظفر یابد ودایش پسندیده بود
بدحال رایش متلون بود واز احوال خویش بسیار غم
یان برد واز جهت پابندای یا دشمن زیانی رسد واز جهار پا
بزرگ مضرت بیند وبر مردم حسد بسیار برد والله اعلم
سهم السعادة در طالع تن درست بود ونیکو پرورش
ین وکرامی بود ونزدیک مهتران خاصه که آفتاب یا ماه یا سعد
از نظر نیک بوی ناظر باشد یا کی از کواکب ثابته ومعا
معا باشند این دلیل کند بر رفعت وسروری وبهت
وکیاست ودراز عمری ونیکورای وباید که خداوندش
نیز قوی حال بود وجایگاهی نیک افتاده باشد واگر
بدحال باشد بخلاف این چیزها بود والله اعلم **در دوم**
برادر گویند که تقریر رفعت خیرات بسیار کند وکریم
نی باشد وهمت عالی دارد ونیکبخت بود ومال بسیار بدست
بدست آرد وقهرمانی کرده **بدحال** بخلاف آن بود و

امید بنیاد ندارد اما زیادت چیزی حاصل شود و در کسب
گردن کسلان و تهاون کار باشد والله اعلم در سیم حال
برادران نیکو باشد و از مولود ممتع گردند و بیشتر نیکبخت
باشد و عالی همت و فرزانه اما بر مولود تکبر کنند و بمال او
طمع دارند و او خوابها نیکو بیند و از نقل و حرکت ممتع
گردد و فایده یابد و علوم در سفر حاصل کند یا مر صنعت
که باشد خاصه که سعدی بوی ناظر باشد بد حال بخلاف این
بود و از برادران نحس و بمال او زیان رسد و بر ضد
نیک حال باشد والله اعلم در چهارم حال او و مادر و پدر
نیکو باشد و گرامی و توانگر بود و از ضیاع و عقار ممتع گردد
و عواقب کارش بر مراد بود و تواند بود که چیزی یابد
و بر دفین استیلا یابد و در موضع خویش و شهر و مسکن
مشهور گردد ان شاء الله تعالی بد حال بخلاف این
بود و بسبب عواقب کار و ملک و عقار و شهر و دیار پیوسته
محزون و سوگوار بود و بر پدر و مادر اضطرار غالب بود

والله

والله اعلم در پنجم پیوسته شاد باشد و حال فرزندان
نیک بود و سعادت ایشان روی نماید و تحفه افزاید و دخل بر مراد بود
و هموار و بسبب چیزها خوش و رسیدن غایبان آسوده خاطر
باشد و پیوسته نشاط بود و بوی خوش دوست دارد و
از دوستان نیکویی بیند و عشق و عاشقی بسیار کند و از
یار نیکویی بیند ان شاء الله تعالی و در همه احوال از سعادت
نیرین و قوت ذاتی ایشان و از ان خداوند سهم و آن
مستولی بود و نظر سعدان بسهم و از ان نیرین تثلیث
و تسدیس یا مقارنه و فتادن کواکب ثابته و درج سهم خواه
سهم السعاده خواه سهم الغیب در هر خانه که باشد بر یابد
رسید کرا انچه از جوهران خانه باشد ممتع گردد و سرور ی
یابد و چنان بود که هیچ در بایست نباشد و اگر بد حال باشد
و یا نظر ایشان از تربیع و مقابله بود بجوهران خانه فساد
و مضرت سرایت کند و از ان هیچ ممتع نیابد و برخوردار
نشود والله اعلم در ششم کارها میانه کند و چون خداوند

طالع بطالع و خداوند سهم بسهم نظر ندارد از جایگاه خویش
دور افتد و اگر بدحال اسیری و مسکینی و بندگی افتد
تا گاه بندگان کند والله اعلم در هفتم از زنان و شریکان
منفعت بیند و فایده بسیار بود و او را دوست دارند و
مقاصد کلیش میسر گردد و از خصومت ایمن باشد و در
دل خصمان شکوهی عظیم دارد و مقبول القول بود و از تجارت
و معاملت فایده بسیار بیند انشاء الله تعالی بدحال
بخلاف این باشد در هشتم از مهتران نیکوئی بیند و از
میراث متمتع گردد و کریم بود و بجمع کردن مال انجاع
رغبت نماید و از خوف و نکبت ایمن بود اما اگر هیلاج
او باشد تنها ضعیف و نحیف بود و بلید و کوردل و بر
اندیشه و کاهل و متهاون کار و بدحال بیشتر بود والله
اعلم در نهم سفر بسیار کند و اندران سعادت و
نیکوئی بیند و پارسا و دین دار بود و خوابهای نیکو
بیند و در غربت با حرمت و حشمت باشد و از تجارت

وزیارت

وزیارت بهره‌مند گردد و خردمند و کاردان بود والله اعلم
بدحال بخلاف این بود و بر خلاف دین و صلاح باشد
و از توحید اجتناب کند و مردم را راه نماید خاصه که زحل
با او بود از دشمنی و با مریخ در خانهاء ایشان واقع شود و گر که
بتر باشد والله اعلم در دهم بزرگ و مهتر گردد و نزد
سلاطین و اکابر محترم و مقبول القول باشد و جاه
و منصب یابد مادام که بر حالت مذکور واقع شده باشد
و یا از کسب و کار صناعت متمتع گردد و بوسیله صنعت
خویش قریب بزرگان گردد و همنشین ایشان باشد والله
اعلم بدحال بخلاف این بود والله اعلم در یازدهم نزد
دوستان گرامی بود و نیکو زندگانی باشد و با امید باشد
و نزد دوستان معتبر بود و بدحال بخلاف اینها باشد
والله اعلم در دوازدهم با دشمنان بعقل زندگانی کند
و پیوسته متفکر بود و از سعادت نصیبی زیادت
نیابد و تواند بود که از چهارپای سم بسته نیکوئی بیند مادام

که سعدان نیرین وخداوندش یاری دهند وشواهد
نیکو باشند والا بر بد حالی وصعوبت زندگانی گذرانند
ودر هیچ حساب نیاید وبیهوده کار وگفتار باشد **سهم الغیب**
حالتیست که اگر در طالع باشد صاحب طالع غیب بسیار
گوید ورایش صایب بود واندیشها نیکو کند وبعلوم دقیق
میل نماید ونزد اکابر مقبول القول باشد مادام که
نیرین وسعدین از موضع نیک ونظر قبول او را مدد
دهند واز کواکب ثوابت همچنین چنانکه در سهم السعادة
گفته شد وخداوند وخانها کواکب چه اگر در خانه آفتاب
باشد از رای وتدبیر وعیب بیشتر از احوال سلطنت
وامارت باشد وآنچه بدین ماند واگر در خانهای عطارد
بود از وزارت وکتابت ونویسندگی وتجارت وعلوم
لدنی وفلسفی ومغیبات نجومی بر وکشف شود واگر
درین خانه بدحال بود از حیله وفریب وتخیلات وآنچه بدین
ماند گوید ودر خانهای زهره از احوال زنان وخاتونان

وجن

وجاه وطرب وآنچه بدین ماند اندیشد ودر ضمیر آید و
گویند اگر بدحال بود از تملق ولواطه وفسق وفجور وآنچه
بدین ماند اندیشد ودر خانهای مریخ از امارت وفاندی
وآنچه بدین ماند اندیشد ودر خانهای زحل اندیشهای او را
غوری نباشد وحط کم افتد وبدین گونه حکم باید کرد
وتمیز کردن ودر هر خانه که افتد غیب از جوهر آن خانه گوید
مثلا در طالع از نفس وجان وزندگانی ومردن و
آنچه بدین ماند اندیشد واز آنچه در خاطر آمد چنان باشد
اگر از حیات برسند واگر از مرگ بمیرد **در دوم** در مال
افزاید واز بهر تحصیل خواسته اندیشهاء نیکو کند واگر در
ضمیر آید که مال زیادت خواهد شد بشود البته واگر در
رفتن آید احتیاط باید کرد که چنین بود واز اعوان و
یاری دهان یا مزدوران نگاه باید داشت **در سیم**
برادران از احوال نیکو بود واندیشها از جهت این خانه
مفید بود چنانکه اگر در ضمیر آید که یکی از خویشان مسافرت

خواهد کرد با ایرا ودان جنان باشد که زیادت خواهد شدن
بشود واین اندیشها نه درهر مولود خود سرایت کند بلکه
از احوال هر قوم که باشد که جون از جو هریت آن خانه
در خاطر اید جنان بود مثلا شخصی را سهم الغیب درجهارم
افتاد قوی حال تا بد حال اگر قوی حال بود از ضیاع و
عقار ممتع کرد ودر ایها او دران باب بصواب بود هم
در ملک وضیعت خود وهم در ملک وضیعت دیگران با
بد حال بود اگر در خاطر اید که از ملک جیزی بخواهد شد
تا خراب خواهد شدن وآنجه بدین ماند تا کسی قصد خواهد
کرد واگر کس نیز در ضیعه آمد هم در حق خود وهم در حق دیگران
این اندیشه بصواب بود وبدین بود درپنجم درفرزندان
زیرک باشد ومدرک وانجه بدین خانه تعلق دارد نیکو
بود واگر از تولید فرزندی در خاطر آید خواه از آن خویش
خواه از آن غیر ذکور یا اناث ویا از نکبت وواقعه فرزندی
ماجری نیک یا بد وانجه بدین ماند همه بصواب بود وبیشتر

جنان

جنان بود والله اعلم درششم بیماری بسیار برد وهر
عارضه که در جهان حادث خواهد شد روی نماید از غلام
وکنیزک وجهار پایها انجه اندیشد جنان بود درهفتم از
زنان نیکوی بیند وبر ضدان وشرکا بخلق پیروز
گردد وهرانچه گوید جانچه تقریر رفت باشد درهشتم
از مال ومیراث بانصیب بود واز نکبات ایمن باشد
واگر بد حال بود بخلاف این باشد وپیوسته از نکبات
جمهور خلایق با خبر باشد ودر خاطر اید لیکن بجای
آوردن ونگاه داشتن مشکل بود جه اگر حالی جند در خا
اید ودر حال بشوید جون آن حادثه واقع شود بعد ازین
آگاه باشد والا در خاطر اید وردد واورا هیج خبر نباشد
والله اعلم درنهم در علم وورع افزاید ودر ابها نیکو
نهد وصاحب خبری کند وبیشتر آن باشد که از غیب
گوید وخوابها درست بیند واگر بد حال بود بخلاف این
باشد دردهم در عز ورفعت افزاید وراست کردار

ونیکو گفتار باشد و بزرگان بنیکوئی یاد کنند و راه
دهند بمرادی طلبند و بهره به که بسبب شغل و کار و
امارت در خاطر آید سبب بود و حکمش چون دیگر خانها
باشد در یازدهم بر دوستان عزیز و گرامی بود و با امید
باشد و تواند بود که بوزرا پیوندد و با خود ور
باشد و سعادت یابد در دوازدهم ضعیف رای و شتاب
کار بود و پراندیشه اما هر چه از نکبات و دشمنها در ضمیر
آید یا بخواب بیند چنان باشد خواه در حق خود و خواه
در حق دیگران والله اعلم در اول درطالع با مهتران
اختلاط کند و منفعت یابد و کارها بزرگ کند و در سفر
حشمتها یابد و باشد که از چهارپای بیفتد یا بیمی رسد
والله اعلم در دوازدهم کسب اندک بود و خصومت و
منازعها بسیار رود و از مکروه بسلامت یابد و بیماری
بهد در یازدهم سخن مردم بنیکوئی گویند و کارها نیکو
کند و با مردمان و بزرگان اختلاط کند و فایده یابد

مهتری

ومهتری یابند اما کوفتی رسد و بدانچه قصد دارند ایزد
تعالی در دهم مال و جاه افزون کرده و نامش نیکو باشد
و نزدیک مهتران مجلس بیفزاید و کاری که کند بسر برده
بود و بر دشمنان ظفر یابد والله اعلم در نهم از سفر
بیاید و با قومی خصومت کند و ظفر یابد و مردم را بدو
اقتدا بود و از مهتران فایده یابد در هشتم تعب و رنج
بر دو نفقه بسیار کند و متهم کنندش بچیزی که نکرده باشد
در هفتم از زنان محتشم با اهل خود خرمی یابد و با
قومی که دوست بوده باشد دشمنی کند در ششم از
گروهی بسلامت یابد و کارها نیک کند و باید که از بلندی
و چهارپای خویشتن را نگاه دارد در پنجم دوستان
بیفزاید و حشمت افزون شود و هدیها ستاند در چهارم
ایشان کند و جاه بیفزاید و قومی با او ممتنع شوند
کنند و کاری فرماید از جهت اهل خویش و خرمی یابد.
در سیم بر خاندان و اهل خویش مهتری کند و عاقبت

رم کانی

و آخر کار بهتر از اول بود و بر برادران عزیز و مکرم باشد
در دوم کسب و نفقه بسیار بود و هرچه درآید زود
بخرج رود و بر مال مردم امین کرده یا بدست فرو گیرد
و از حشمت خالی نبود و همزادان و همسایکان سوی را بوی
حاجت بود و کریم باشد والله اعلم ذنب در طالع
غم و اندیشه بسیار برد و بنفس مضرت رسد و نقصان حال
بود و اندکی مال و از دزدی مصلحت بوی مضرت رسد
و بچشم راست علتی رسد والله اعلم در دوازدهم
از دشمنان مکروهی رسد یا آفتی بیند از چهارپایان
و باید که با سفیهان خرید و فروخت نکند و باشد که بر
وی دروغی گویند یا چیزی ضایع کند تا فراموش و بجای
تهمت زده کردد و زیان چهارپایان بود و نقصان
اسبان والله اعلم در یازدهم بخلاف آنچه در راس گفته
شد و میل کند که کارش بسته شود و از جهت سلطان
و دلمشغولی بیند و زیانی روی نماید و کاری پیش گیرد

و تمام

و تمام نکرده و مراد بر نیاید و از تجارت و خرید و فروخت
هیچ سود نبیند و مضرت رسد و از بهر غله با کسی خصومت
کند و حاجتمند شود و بکسی که بی رشوت راست نیاید
و سخنی گوید که در آن هیچ خبر باشد و گویند از دراز زنان
و غماران بوی منفعت رسد و آنکس که بجای او بد گفت
باشد نیکوئی کند و کارش نیکو کردد ان شاء الله تعالی
در دهم از مالش چیزی نقصان پذیرد و از مهتران
بوی مکروهی رسد و از چیزها گویند که مکروه باشند
و با مردی آبله روی کاری کند یا با زنی و چیزی آرزو
کند و شود که بدان در نرسید و از حسد مردمان خسیس
طبع در رنج باشد باشد و احتراز باید کرد و با ایشان
نیامیزد که مضرت سرایت کند والله اعلم بالصواب
در نهم سفری کند و چیزی از مالش نقصان آرد
و بدی بوی رساندگاه و کارش در سفر بسته کردد
و چیزی کم کند و پشیمانی برد و در طاعت سستی کند

و نا دوستانش آزار کنند و از افتادن بیم بود خاصه
بلندی و شغری نا جای روی نماید و زهر نما باشکونه
کند و خطر راه بود والله اعلم در ششم کارها بزرگ
کند چنانکه بیم هلاک کند و حالش مختلف بود و در آن
سال که باز بدین رجوع کند با کسی داوری کند بجهت
چیزی که آنرا اصلی نبود و خصم کسی باشد که بطاعت
کمتر گراید و لجوج باشد و خداوند مولود اندک بدگوی
و غماز بود و چیزی از وی کم شود یا تلف شود یا شکسته
شود و آشفته طبیعت باشد و از بیماری سرد مخاطره
باشدش در هفتم از جهت زنان نامستور فضیحت
برد و محل و حشمتش بکاهد و نزدیک مردم خوار گردد و
در آنجا باشد بتر گردد و با مردمان بی اصل خصومت
کند و از مردم سیاه و کریه چشم و ابله روی حذر باید
کرد و در آن مدت از خویشان یا کسانی که بوی نزدیک
باشند یا پیاده زادگان یکی را نکبتی رسد و در میان
ازواج

ازواج وی شرکتی کسی بدگوئی کند و حسد برد باید که آن
مدت که ذنب در برج خانها آید مدارا کند تا در فتنه و
خصومت نیفتد والله اعلم در هشتم بیماری گوناگون
برد و چیزهای پنهانی بد اند و بدان دل مشغول گردد
و نیز ندامتش بدست آید از سردی و خشکی و چیزی
بدست وی تباه شود و بر کسی ستم کند و از مردم ابله
روی بر حذر باید بود که بروی دروغ گویند و در آن
مدت حیوان خرد یا آن معیوب بود و مریض زیان
نگه باید داشت تا زیانی نرسد و از طلسم و جادوی
بیماری برد یا از دادن دارو و زهر یا چشم بد رنجها
رسد و از خویشان یکی عیب رسد والله اعلم در نهم مکروهی
رسد و سخنها زشت گویند او را که از آن مضرت رسد
و چیزها بد شود و در عمارتها با وی آید و باید که از دست
هر کسی چیزی نخورد که مخاطره بود و از مردم ابله روی
یا سوخته روی یا کسی که نشانی بر روی دارد حذر

باید کردن و خصومت افتد و سخنها گوید که ازان ندامت
برد و هر کاری سعی نماید که تمام نگردد و با فرزندان
گفت وگوی کند و بد سمتی انجامد و بروی حسد برند و بد
گوی بسیار باشند باید که صبور باشد و از مردم نفور
گزیند والله اعلم **در چهارم** حال پدر و مادر بد باشد و
از بهر عواقب کار و ملک و عقار اندیشها بد کنند و بعضی
از املاک از دست برود تا خراب گردد و عاقبت کارش
بد بود و از جنس فرزندان بیم بود والله اعلم **در سیم**
بخویشاوندان حاجتمند شود و حالش بد بود و اندک
کسب بود و بر خویشاوندان سعایت و غمز کند والله اعلم
در دوم مالش بکاهد و غم بیفزاید و مکروه رسد و از
اعوان و یاری دهان بیم بود و خیانت اندیشند والله
اعلم **فائده** بدانکه بودن این کواکب با سهام
و عقدتین در طالع و دیگر خانها و حکم آن در طوالع
تحاویل و انتهاات و مواضع تسییرات و آ[illegible]ین
ماند

ماند استعمال باید کردن و همچنین در وقت تحویلات
بدین خانها بمواضع اصلی خود این احکام سرایت کند
اما آنکه در وقت ولادت و وقوعشان در طالع و خانها
آن موکدتر باشد و قویتر و تاثیر بیشتر دهد والله اعلم

فصل پانزدهم در بودن خداوندان خانها در خانها
احکام شان ::::: خداوند طالع اندر طالع مولود
گرامی بود اندر میان اهل بیت خویش و اگر اتصال نیکویی
دارد که اندر وسط السماء بود یا اندر خانه و شرف خویش
مولود منزلتی عظیم یابد از سلطان یا کسان سلطان و
اگر در هبوط باشد منزلت او نشود بگناه و کرده خویش
و تواند بود که از میانه مردم و کسان سفله فائده یابد چه
خداوند طالع با قوت ذاتی بود اما بعاقبت هم زیان بیند
و در دیگر خانها هم برین نسق حکم باید کرد و از سعادت
و نحوست و از نظر نیرین و سعدین قیاس باید کرد
و از سعادت و نحوست و از نظر نیرین و سعدین قیاس

باید کرد والله اعلم **در دوم** مال بدست آورد و باز
تباه کند و بدست آوردن از جنس این برج بود که خداوند
دوم اندروی باشد و از طبیعت صاحب این خانه مثال
چنانکه اگر یکی را طالع جوزا بود و خداوند دوم قمر و مشتری
در حمل و مشتری در دلو و عطارد نیز در دلو و قمر منصرف
از صاحب طالع و رونده بتسدیس زحل و او در طالع است
دلیل کند که مولود در بدایت حال مال از سپاهی گری
و سواری و آنچه بدین ماند حاصل کند و باز چون بزحل می
پیوست در میانه از هندسه و علوم دقیق و اعمال شرعی
و آنچه بدین ماند حاصل کند و چون زحل در آخر بروج بوده
است در آخر عمر از زهد و گوشه نشینی و خلوت حاصل
کند چه زحل صاحب نهم و هشتم است خاصه که در پیر
باشد که این حال مؤکدتر باشد و گویند از دست کسب
خویش و صناعت بر زوق بود والله اعلم **در سیم** برادران
مولود بصلاح باشد و از وی بهره و سفر بسیار کنند
وکشتی

و کشتی از جایی بجایی و از شهری بشهری دوست دارد
و تواند بود که مرگ در سفر نزدیک فرا رسید و دور از موضع
ولادت بود و اگر سعد ناظر باشد پاک دین بود و امین
و بر خویشان و اقربا مهربان بود و نحس بخلاف این بود
والله اعلم **در چهارم** پدر و مادر را دوست دارد و بیمار
و بد رنگ باشد و از سلطان و مهتران سختی بینند
و بمعیشت خویش راضی باشد بدان قدر که باشد
و اگر مقبول بود از پدران منفعت یابد و گویند سفر کم کند
و حریص باشد بر عمارت کردن و مشغولی باملاک
و ضیاع **فائده** مصنف تاج الملة والدین دام فضله
گوید چون خداوند طالع صاحب این خانه باشد ملک
و ضیاع بسعی خویش بدست آرد و تمتع یابد و اگر مسعود
و قوی حال بود از آن نفع یابد و در میان ضیاع بجاه
و معمور [illegible] عقار میرد و اگر بد حال بود و غریب با ناظر
و نظر نحسان بود و در بند و زندان گرفتار شود و در چاه

و مغموره میرد والله اعلم **در پنجم** بسی شادمانه و خرم بود
و فرزندان مسعود و نامبردار باشند و از دوستان
نیکویی بیند و هدایا یابد اما اگر بد حال بود بخلاف این
باشد **فایده** تاج الملة والدین گوید اگر درین خانه
قوی حال بود و مسعود از کشت و زرع و دخل و ثمره
فایده یابد و از وی بفرزندان منفعت رسد و از فرزندان
بدو مضرت رسد و فرزندان را نیز بد بود و بیماری دوستان
باشد و بسبب عشق در ورطهٔ هلاک افتد یا بسبب زینت
و با فرزندان قصد او کنند والله اعلم **در ششم** گویند
بدبخت بود و عمل بندگان کند و اگر مقبول بود بیماری کشد
و اگر طالع فاسد بود یا او متصل شود بکوکبی فاسد مولود
بنده گیرد **فایده** تاج الملة والدین گوید اگر درین
خانه حظی دارد و مسعود بود و از نیرین و سعدین مدد یابد
و در شرف و مثلثهٔ خویش باشد مولود بسیار برده و
پرستار و غلام بود و از آن تمتع یابد و بیماری که باشد سهل

واسهل

و احسان کنند و اگر بصاحب این خانه ناظر بود از موافقت
و نظر قبول مطیع بندگان و چاکران خویش باشد و اگر غیر او
این خانه دفع تدبیر خویش بصاحب طالع باکراهت چاکران
و غلامان همه مطیع و فرمان بردار باشند و نیکبخت و اگر بخلاف
این حالها بود و منحوس باشد و صاحب ششم خداوند طالع
با منحوس نظر کرده اند و نحوس ناظر باشد مولود بدبخت و حقیر
بود و بر دست چاکران و بندگان هلاک شود یا بواسطه
ایشان بمحنت آید مانند آنکه از کنیزکان کسی با یکی سحر کرده
باشند یا آنکس قصد او کنند و آنچه بدین ماند حادث شود
والله اعلم **در هفتم** گویند خصومت بسیار کند و مردم را
فریبد و از پس زبان رود و از جهت زبان پیوسته در گفت
و شنود باشد **فایده** تاج الملة والدین گوید که اگر
مقبول بود یا متصل بسعد چنانکه گفته شد شادی بیند از آنچه
بجهة این خانه باز کرده شد نکاح بزرگی کند و آنچه باشد
موافق بود و بر خصم ظفر یابد و از تجارت و شرکت منتفع

یابد و اگر بد حال بود و سبب آن باشد از این طالع بدی
ببیند و از خصم نفرت رسد و زمان یک دل نباشد و همسر
نباشد و بد دلی بود و از مقاصد باز ماند والله اعلم
در هشتم غم بسیار برد و بد دل بود و با زنان مخالطت
زشت ورزد بوجه طبیعی ادخال کند **فائده** تاج الملة
والدین گوید اگر مقبول بود و قوی حال از میراث متمتع
گردد و از خرج کهنه و پیر اینها خوشدل گردد و از خوف و
نکبت ایمن باشد اما پیوسته از حال مرگ اندیشد و در
بند کارسازی باشد و از بهر آخرت و زاد راه متمتع سازد
و نیکو اندیشه بود و اگر بد حال و منحوس بود بخلاف این
باشد و هلاکت آرد و فکرهای بد کند و از حیله کردن بدو
رسد و نتواند بود یا از زهر یا گرسنگی اکل هلاک شود
یا بسبب قرض و مال زن و غیره در حبس گرفتار گردد و
بمیرد و این حالها بشواهد تعلق دارد و این منجمان ذکر
دانند و آنکسانی که طالع ایشان درین باب قوی افتاده باشد

باقلت

باقلت هدایت این علم بهر طرف تواند بطلب علم
در نهم سفر بسیار کند و از شهر و ولایت خویش بجای رفت
کند **فائده** تاج الملة والدین بصنیف گوید که اگر مقبول
بود درین خانه و مسعود از سفر نیکویی بسیار بیند و در غربت
نام و آوازه برآرد و تمتع بسیار یابد و کارها نیکو کند و زن
و فرزند در غربت بود و املاک بدست آرد خاصه که با
این حالت خداوند نهم نیز در طالع باشد و علوم بسیار
حاصل کند و متکلم و دین دار و عالم بود و خوابها نیکو بیند
و اگر این برج هوایی بود و ز جانب مغرب او را به بود
سفر کردن و اگر جنوبی بود در جنوب و اگر آتشی بود در
مشرق و آبی در شمال و اگر طالع نیز موافق این خانه بود
چنانکه جوزا و دلو بهتر بود و مؤکد تر و باشد که در سفر وفات
یابد و در غربت و اگر بد حال باشد بخلاف اینها بود و سر
گردانی بسیار برد و در سفر رنجها کشد و بد بدی میرد
و خوابها آشفته بسیار گوید و از علوم هیچ متمتع نگردد

و تحصیل کم کند و انچه کنند علوم اخرت باشد و کم الهی غاید
و قصه عبادت خانها کنند و نماز و روزه و اذان و صدقات
و انچه بدین ماند دشمن دارد خاصه که مریخ و زحل بدشمنی
ناظر باشند یا با ذنب بود و اغوا و مسلمانان کند و الله
اعلم **در دهم** از بادشاه فایده یابد و منفعت بیند و
محتشم کردد **فایده** تاج الملة والدین فرماید اکر درین
خانه مقبول بود و برین خانه مستولی باشد و از نیرین و
سعدین مدد یابد عز و مرتبت و جاه و کاه افزاید و از
سلاطین نیکوی بیند و بر ما درمهربان بود و از صناعات
خویش ممتع کردد و بخویشتن این اشغال دیوانی و امانات
حاصل کند و اکر بد حال بود بخلاف این باشد و از پادشاهان
و بزرکان مضرت رسد و خوف بیند والله اعلم **در یازدهم**
دوستان بسیار باشند و فرزندان اندک و نیکو اخلاق
باشند و بر عیال مشفق بود والله اعلم **فایده** تاج
الملة والدین کوید اکر مقبول بود و مسعود کارش نیکو
بود

و پیوسته امیدوار بود و بر دوستان مشفق بود و کار
کزار باشد و محتشم و نیکو سیرت و سعادت یابد و تواند
بود که وزیر و مشیر کردد یا خازن و اکر بد حال بود بخلاف
این باشد و از دوستان کم نفع بود و بیشتر دشمنی کنند
و نا امید باشد و انچه بدین ماند والله اعلم **در دوازدهم** کویند
بدبخت بود و بسیار دشمن **فایده** تاج الملة والدین
کوید اکر خداوند این خانه باشد چنانکه زحل یا حظی دارد و
مسعود بود و از نحوست دور باشد از کید و مکر دشمنان
فرج یابد و بموضعی دور سفر کند و تواند بود که عمر در سفر
سپری شود و از سفرها دور تمتع یابد و بموضعی دور
سفر کند و تواند بود که عمر در سفر سپری شود و از سفرها
دور تمتع یابد و چهارپایان حاصل کند و اکر بد حال بود
یا راجع باشد و منحوس خوف و نکبت رسد و از دشمنان
مضرت روی نماید و تواند بود که چون بمقام آن نباشد
که کسی بر وی حسد برد و مردم خود از وی یا دینار ندو نیک

منهاون کار باشد وبدبخت واگر در وقتی از اوقات باتحویل
خداوند طالع درین خانه راجع باشود ومنحوس گردد ومحترق
باانکه در وقت ولادت درین خانه نبوده باشد درکار ماش
تعویق افتد ونهاون رو دو کسلانی بر دو رنجی کشد وبار
رسیده مادرین خانه بود بریشان باشد وباشد که خود در
مکر وحیلت افتد ودر قید وسلاسل گرفتار شود واز دشمنان
بوی مضرت رسد ویا هلاک شود والله اعلم **حکایت**
معلوم باشد که مصنف راقم بنزدیک جهل وپنج رسیده است
وسی سالست که در طلب این علوم در بر وبحر وعرب
وعجم گردیده واز در انجا رماروم وحراسان وماورا
النهر بدین علم مشهور شده وبزرگان احکام داعی را معتقد
بوده وهم بعد از ده راست وتحصیل وخدمت استادان از
تجربه بیشتر حاصل شده وچه پیوسته اختلاط با مردم بوده
است ودوستان ومتعلقان بسیار داشته وبخدمت
اکابر بسیار رسیده که بعد ازین خود ذکر بعضی از ایشان

مانده وهرگاه که داعی را یا غیری را واقعه روی نموده باشد
یا در شغل وکاری آورده یا بیماری بوده یا مرگ وانچه بدینها
ماند البته تا ذریه مولود بان نکرده باشد قرار نبوده تا
حاصل شده باشد واز چگونگی ان حوادث بر رسیده وبه
جوانبی بتقویم یا دفتر معینه کرده ویا خود مولود یا ذکر رفته تا
بدین حال مدتهای بسیار بر آمده ودر یک دو مولود ویا در
یکس یکی حادثه چند نوبت دیده ومعرفت چگونگی ان حاصل
کرده پس بدین دلیری بعضی از انچه روی نموده است
ومکشف درونی وقوت طالع حاصل شده ومطالعه
کتب بسیار درین فن کرده وهرجا فایده چند بیا ورده
واعتماد بر کرم عمیم اکابر عصر بوده که ذیل عفو بر عیوبات
بپوشند واگر زیادتی وسهوی درین کتاب باشد بسکین
تمکین حک فرمایند وداعی را معذور دارند انشاء الله
تعالی **خداوند دهم** در خانها **در طالع** فایده بسیار
یابد می تعبی وطلبی مادام که مقبول ومسعود بوده

زیادتی مال باشد و از اعوان و یاری و همان نیکویی
بیند و گویند کارها بدست کسب خویش کند و بد حال بخلاف
این بود و در همه خانها نا معلوم باشد والله اعلم **در دوم**
از وجهی مشهور و معروف فائده یابد و اگر خداوند طالع
بد و نکو و مال جمع کند و فایده بسیار یابد و اگر خداوند سیم طالع
باشد بخداوند دوم برادران مولود بدبخت باشد و بلا
رسد ایشان را و نتواند بود که از مال او تمتع یابند بکروه
و اگر نحس ناظر باشد مالش پراکنده شود و سعد جمع
شود و غنی گرداند ان شاء الله تعالی **در سیم** از برادران
و علم و سفر فایده یابد و بسبب برادران مال بدست
آرد و اگر سعد ناظر بود سعادت و زیادتی آرد و اگر نحس
ناظر بود با خداوند سیم او را منحوس کرده اند بسبب برادران
مالی تلف شود و تباهی آرد و خصومت رود میان برادران
و خویشان و بعاقبت قصد مال او کنند والله اعلم **در چهارم**
از پدر سعادت و نیکویی یابد و حال پدران نیکو بود و وضع

ولادت

ولادت او با والدان ماند و اگر مسعود باشد و خداوند چهارم
او را قوی کرده اند در ملک و ضیاع افزاید و از آن تمتع گردد
و اگر منحوس کرده اند بسبب ملک و ضیعت بمال وی ضرر
رسید و ملکی خرد کرانمایه که خسارت آرد و عواقب کار
به اضطرار باشد والله اعلم **در پنجم** از جهت فرزندان
و زنان خرمی بسیار رسد و بسبب ایشان شاد شود
و معروف گردد و روزی مند باشد از فرزندان و از رسید
هدایا و تحف مادام که مسعود باشد و خداوند پنجم بدوستی
بوی ناظر باشد و اگر بدشمنی نظر دارد مال بدست فرزندان
و بسبب کارهای ایشان تباه شود و خایب باشد و مضرت رسید
والله اعلم **در ششم** از برده و چهارپا و دارو فایده یابد و
در خواسته افزاید و اگر مقبول بود و ناظر بخداوند طالع
و از صاحب این خانه نیز مددها بود و درین چیزها زیادت
شود و از غلام و کنیزک راضی بود و اگر بد حال و خداوند
این خانه او را منحوس کرده اند درین چیزها نقصان آرد

و از بنده و پرستار مضرت رسد و ایشان خاین باشند
و گریز پای باشند و بسبب بیماری تن خویش مال بسیار
تفرقه کند والله اعلم **در هفتم** مولود را منفعت از زنان رسد
و از شرکت شود و پیوند و اگر سعدی با خداوند هفتم بود و
هر دو صاحب طالع و خداوند خانهٔ مال را مسعود کرده اند
و تدبیر خویش بدیشان دهند بسبب آنچه بدین
خانه تعلق دارد و ممتع و برخوردار گردد و نام نیکو نهند
و از زنان و شرکا حشمت یابد و از ضدان بوی راحت
رسد و اگر بخلاف این بود حکم نیز بر ضد این بود و میان ازواج ج
و شرکا خصومت و داوری رود و خصمان استیلا یابند
و بر مال او ظفر یابند و تواند که زن یا کنیزک کشی بمیرد والله
اعلم **در هشتم** میراث یابد و باک ندارد و در تحمل بود و اگر
بخداوند هشتم منحوس شود مال او بعضی بستانند
و بعجب گیرند یا بمیراث برند و بسبب نکبات تلف شود
والله اعلم **در نهم** از سفر و دین فایده یابد و اگر مقبول

بود

بود و مسعود بنظر سعدین و نیرین و صاحب طالع نیز مسعود
باشد و نظر دوستی دارد بدین خانه و صاحبش دلیل کند که
از دین و پرهیزگاری و علم و سفر و خواب و آنچه بدین خانه
~~و صاحبش دلیل کند که از دین و پرهیزگاری و علم و سفر و~~
منسوبست ممتع گردد و عز و مرتبت یابد و متمول گردد
و حلیم و اگر بر خلاف این بود حکم نیز بر ضد باشد والله اعلم
در دهم از مهتران و بزرگان فایده یابد و از اشغال
سلطانی منفعت بیند و از پیشه و صناعات خویش ممتع گردد
و نیکویی یابد و اگر مقبول بود و مسعود و بصاحب وسط
السما پیوندد از نظر دوستی و صاحب وسط السما بصاحب
طالع یا بطالع پیوندد دلیل کند که بسبب شغل و کار مال و
خواسته بسیار بنهد و پیوسته در اعمال سلطانی باشد
و نا بسبب صناعات خویشتن از مهتران نیکویی و منفعت
بیند و از مادر راحت بیند ان شاء الله تعالی و اگر بخلاف این
باشد و منحوس بود بسبب شغل و کار در معرض باز خواست

بلیغ افتد و مال و منال در ورطهٔ هلاکت افتد و اکابر غضب
و نهب کنند و انچه بدین ماند تولد کند والله اعلم **در یازدهم**
اگر دوستان نیکویی بیند و از تجارت و زراعت سود
بیند و اگر مقبول و مسعود بود و متصل بصاحب این خانه
و صاحب طالع نیز متصل بود بخداوند یازدهم اتصالی
مقبول بر دوستان مشفق بود و بسیار خواسته و
مال بدیشان دهد و خرج کند و برایشان و دوستان با
بد و حاجت بود و نیز از ایشان وقت وقت مدد یابد
و خوشدل بود و اگر خداوند یازدهم بصاحب طالع متصل
بود و تدبیر خویش بخداوند دوم و طالع دفع کند دلیل
بود بر انکه مولود از دوستان مال یابد و منفعت بیند و
چشم و شیرین بود و در نظر ایشان و بهر دو معاونت بیند
و بامراد باشد و اگر بخلاف این باشد منحوس بود حکم
نیز بر ضد این باشد و از دوستان بمال او مضرت رسد
و اگر بخلاف این بود و منحوس باشد بمال و خواسته او
هلاک

هلاک کنند والله اعلم **در دوازدهم** گویند عمل بد کند و از جهت
دشمنان و فرزندان رنج برده درویش بود و دروغ بروی
نهند و گویند کاری کند که از ان شرم دارد و مالش غصب
کنند باید زوند و اگر خداوند طالع بخداوند این خانه ناظر بود
و بخداوند مال معیشت وی از زندبانی و چوباشی و سرهنگی
بود قباد و پاسبانی و دشمنانکی **مصنف گوید**
اگر مقبول بود و برین خانه مستولی باشد و مسعود بود
و بصاحب طالع ناظر بنظر دوستی از چهارپایان بزرگ
و سفرها در مستفید شود و دلگیر بود و از دشمنان بیند لیشد
و مال بحلالی و بستگی بدست اید و اگر بخلاف این بود
و منحوس و نامقبول بد حال و درویش بود و بیچاره
گردد و از کارهای زشت و صناعات پلید وجه معیشت
خویش حاصل کند والله اعلم ما احکام این دو خداوند
یکی صاحب طالع و یکی صاحب بیت مال را در خانهای دوازده
گانه بتمام و کمال تقریر کردیم و انچه استادان گفته بودند

وخلاصه فرو گذاشته ما بیاوردیم وتحریر کردیم در دیگر
خداوندان وصاحب بیوتات دیگر خانها همین تصور باید
کرد وتصدیق رسانیدن تا ما این باقی را خانها که در کتبها
مسطور هست مقرر کنیم تا این کتاب از این دراز تر نشود
والله اعلم خداوند سیم در خانها در طالع کهتر برادران بود
واز ایشان فائده یابد وگویند برادران را از وی فایده
برسد ونقل وتحویل کنند وامیدوار شوند • در ب با برادران
منازعت کند بسبب مال وبروی بیدادی کنند ودر حبس
وزندان اندازند باغم وسعایت کنند • در ج برادران معروف
ومشهور باشند واورا نصرت کنند واگر منحوس باشد کشت
رسد برادران والله اعلم • در د برادران طلب فساد حال
او کنند ومعادات نمایند وقصد اهلاک کنند واز ملک او قبض
کنند وگویند فرزندان مولود فراخ دست باشند وچار برادران
میراث یابند اگر مقبول باشد اما اهل بیت مولود درویش
باشند • در ه برادرانش نقل وتحویل کنند وبغربت

افتند

افتند وسفر دوست دارند وفرزندانش نیکو باشند • در و
بعضی از برادران بازار او پیوندند وعیبت او جویند و
معادات ورزند وهلاک او خواهند والله اعلم • در ز گویند
زنان برادران او زندگانی اندک بود ومیراث گیرند از جهة
زنان وگویند بعضی از برادران نکاح با بزرگان کنند وفرزند
آورند وبر یکدیگر حسد برند واگر سعد ناظر بود بصلاح باز
کردد والله اعلم • در ح برادران اندر غربتی زن کنند وبا
ایشان نشینند وگویند بیماری وعیب بود بر برادران
مولود را ومولود اندک عیش بود ومال ومیراث یابد از
جهت زنان والله اعلم • در ط گویند هلاک برادران بود و
حسد از جهت مردکان واز میراث فائده یابد وسختی بود
وباک ندارد وگویند برادران مولود در غربت زن خواهند
ونیکویی یابند • در ی برادران یار باشند ونامبردار گردند
در همه شیوه که باشد وگویند ویلی بود بر مرگ برادران
مولود وحسد میان ایشان والله اعلم • در یا برادران بر حذر

کار

باشند و معروف شوند و نام بردار گردند ان شاء الله تعالی
در ب برادران با او دشمنی کنند و بر وی ظفر یابند والله
اعلم خداوند چهارم در خانها در طالع مقابل خویش
بود همه را مهربانی از وی باشد و با پدر و مادر مهربانی
نماید در ب خوش خلقی بود و پدر و مادر وی او را فرزندان
دوست دارند و حال پدران نیکو بود و از پدر میراث
یابد در ج پدرش از برادران مولود رنج و پیچ او
بیند و با مولود خصومت کنند در د پدر معروف و
مشهور بود و خداوند وقار و حشمت باشد و در ملک و
ضیاع افزاید و عاقبت کار نیکو بود ان شاء الله تعالی
در ه پدر توانگر بود و فرزندان از وی نیکویی بسیار
رسند و زندگانیش دراز باشد در و پدر مجهول بود
پس در حال ان بستان نگاه کن که بد و می چونند و تنجی
کوی چنانکه تقریر رفته است و گویند که پدر در غربت باشد
در ز پدر را نام زشت بود و فرزند با پدر دشمنی کند و
گویند

گویند مولود نیز خواهد از اهل بیت خویش بعشق در ح
گویند عمر پدر کوتاه بود و پدر مولود اما در مولود پیر بیند در ط
گویند پدر مجهول باغربی کند و دربدری بیرد و یا چشمش برود
و دست ملک کرود در ی معروف و مشهور باشد
و با همه ان دوستی کند یعنی هم پدر و مولود نیز
و برادرانش نیکویی یابند ان شاء الله تعالی در یا عمر
پدر کوتاه بود و حالش بد و لیکن از بد حالی بنیکویی رسد
والله اعلم در یب پدر و مادر بغربت افتد و بد حال باشند
و گویند برادران مولود بغربت افتند و بد حال باشند
و کار بندگان کنند با خدمتگاران مولود باشند والله اعلم
خداوند پنجم در خانها در طالع فرزند بیشتر باشند
و مسعود باشند و از ایشان خرمی بینند در ب فرزندان
معروف و مشهور باشند و از ایشان فایده یابد در ج
از برادران روزی مند باشد و از سفر فایده یابد در
د فرزندان شقی و بدبخت باشند و بسیار کینه و سبب

ایشان سختی برد و در ه فرزندان خرم باشند و معروف
کردند و بدیشان شاد شود و از تحف و هدایا ممتع کردد ان شاء
الله تعالی و در و فرزندان تو انکر باشند ولیکن معیوب
باشند ~~و معروف کردند و بدیشان شاد شود و از تحف~~
و در ز بیشتر فرزندان مولود ماده باشند و با وی دشمنی کنند
و زنی که از خویش خواهد بسیار مال بود و در ح فرزندان
مال مولود تباه کنند و اندک عیش و سقط باشند و بیشتر
در عهد وی بمیرند و در ط مولود را فرزندان در غربت
باشند و چشم مولود بدیشان روشن کردد ان شاء الله
تعالی و در ی فرزندان را بیماری و عیبها ظاهر کردد و
در زمان وی بمیری سوند و انچه بمانند از سلطان آفت
یابند والله اعلم و در یا چشم مولود بفرزندان روشن باشد
چه ایشان مرزوق باشند از سلاطین و نعمت یابند و در
یب فرزندان را مولود را عیب باشد و دران بمیرند و اگر
نحس ناظر باشد خود مولود را فرزند نیاید و اگر سعد ناظر باشد

لیکن

لیکن دشمن وار دارد ایشان را و بلا و سختی برد از ایشان والله
اعلم خداوند ششم در خانها در طالع مولود را بیماری رسد
و شقی بود و مرگ ستوران و بندگان ما افتی رسد از ایشان
در ب معیشت مولود از بنده بود یا از بندگی کردن یا
از چیزی دون و در ج برادران مولود معیوب باشند
تا کار بندگان کنند و میان ایشان دشمنی افتد و هلاکت
یکدیگر جویند و در د پدر وی مجهول بود در شهر خویش و
دیگر شهرها و خداوند حرص و از دو فکر و اندیشه بسیار و فر
بود و عیب ایشان ظاهر کردد و در ه مولود تن درست
بود و اگر طالع را منحوس کند بیماری بود پیوسته زمین
بود و اگر نظر دوستی بود از بنده و پرستار و چهارپایان
خود ممتع کردد و برخورداری یابد والله اعلم و در و مولود
با زنان امیزش کند و پدر مولود راغب باشد بزنان و
بدان سبب و شقی و بدبخت بوده و در ح مولود تن درست
و جلد بود و اگر چهارپایان و بندگان مرزوق بود و در ط

[illegible] زندان

مولود به ثبت باشد و در سفرها بیمار شود و سختی برد و از
درم خریدگان و چهارپایان روزی مند بود و در ی مولود را
سختی رسد از سلطان چنانکه در واثر تمام کند و اندک عمل بود
و اگر شغلی ستاند خصمان بسیار با وی پدید آیند و بسیار در شغلها
نپاید والله اعلم و در یا مولود با مردمان معروف دوستی
کند و در جوانی ادرار دمار رسد و گویند بد حال بود و
درویش و در یب با فرزندان بی سببی دشمنی کند
لیکن از ایشان هیچ مضرت نرسد و پیوسته بسبب چهار
پایان و بندگان بر ایشان بود والله اعلم خداوند هفتم
بد خانها در طالع معشوق بسیار دارد و از زنان نیکوئی
رسد و در کارها مظفر باشد و خصومت بسیار کند و بر
خصومت ظفر یابد ان شاء الله تعالی و در ی مال بسبب زنان
تباه کند و زنان او بمیرند و در ج برادران مولود زنان او را
بزنی کنند و با وی دشمنی کنند و اگر نه از خویش و بندان او
کسی و در ی زنی کند از اهل بیت خویش که پوشیده و

بوالی

بارسا و با نعمت بود و در ه مولود نکاح کند با زنی خردتر از
خویشتن و دوستش دارد و نیکو خلق بود و موافق و از
بنده بود و در و مولود با پرستاران و زنان معیوب آمیزش
کند ولیکن دوست ندارد شان و در ز مولود میراث زنان بخورد
و زنی بود او با عیب یا لنگ و در ح نکاح کند با زنی غریب
زنان از کس
و او را دوست دارد و پارسا بود و در ط مولود کمی بر
خواهد و از اهل بیت اکابر و مبارک بود و نیکوئی بیند و در
ی نکاح کند با زنی درم خریده و دوست دارد کس و گویند
از خاندان بزرگ زن خواهد و در یا امیدها روا شود و
اگر سعدی ناظر باشد زودتر بود و اگر نحسی نظر دارد
دیرتر و نیکوئی احوال زنانش بود و در یب حج تیر افتد
و در یب نکاح کند و از زنان سختی بیند و دشمن دارد کس
والله اعلم خداوند ششم در خانها در طالع بسیار غم و تنگ
دل بود و ضعیف چشم و سختی بسیار کشد و اندیشها دید بیند
کند و در ی روزی مند بود از میراث لیکن کار با کسی کند که او را

برجهای بریده اندام بدان عیب کنند در ح برادران را عیبها بود و بیماری برند
و کار بندگان و دونان کنند و توانند بود که میراث یابد از
برادران در ی پدر و مادر مولود نادانان شهر ولادت
باشند یا بغربت روند و بردی عیوب بسیار باشد
و بیماری کشد و غم برد و گویند بیماری بد بر باشد و خرابی
ضیاع و عقار و از دست شدن املاک در ه فرزندانش
در برنایی بمیرند و ازو بمانند از سلطان و کار اکاسره قوی
کردند و بر مردمان چیره شوند در و از بندگان و ستوران
روزی مند بود و تن درست باشد و بعضی گویند مصیبت
مولود از بندگان و ستوران بود و از ایشان روزی مند
نباشد و این بنظر سعود و نحوس بگردد چنانکه تقریر رفته است
در ز نکاح کند و از زن میراث یابد و مال و متمتع بیند و مرگ
او در غربت بود در ح از میراث مرزوق باشد و تن درستی
بردی بپرسند و شکسته گونه باشند در ط بد نیت
و بد عمل بود و در غربت بمیرد و حریص بود بر جمع مال و
قطع

قطع بسیار یابد در سفر در ی بیم هلاک بود از سلطان و
در کودکی طلب ریاست کند و بزرگی جوید و مرزوق باشد
در یا دوستانش اندک باشند و میان دوستان تباهی بود
و چون حالش نانیکو شود بمیرند در ب از دشمنان مخوف
شود و بیم و فزع بود بر دو قصد کشتن کنند یا مولود کسی را
از دشمنان هلاک کند و اگر سعد ناظر باشد سلامتی یابد و
اگر نحس ناظر بود خوف زیادت شود و در پیش دشمنان میرد
والله اعلم خداوند نهم در خانها در طالع نیکو دین و خوش
طبع بود و شیرین سخن باشد و بر دل مردمان گرامی بود
و سفر کردن دوست دارد و گویند اندکی دون همت بود
لیکن عالم باشد و دانا و خوابها راست بیند در ب مال
بدست آرد و در غربت کرامت بسیار یابد و بنعمت
رسد و از تجارت و سفر کردن روزی مند باشد و گویند
از میراث فائده یابد در ج از موضع خویش باکراه بیرون
شود یا بیرون کنندش و در غربت خیر و خوبی بیند و

آواز متوسط
آواز ضعیف
اعضاش بدید آید
اعضا نا پدید
برجهای زاید
برجهای ناطق

گویند برادرانش در غربت زن خواهند یا خواهران غریب
بشوی کنند • در ی پدر مولود بیمار شود و در غربت میرد و
گویند پدرش مجهول بود و ضعیف حال • در ه فرزندش در
غربت آید و شاد بیمار کند و هدیها ستانند • در و روزی
مند بود از بندگان و ستوران و در سفر بیمار شود • در ز
نکاح کند با زنی خوب روی و زن پارسا و طاعت دار بود
و صلاح باشند • در ح حریص بود بر جمع کردن مال و راه
زدن در سفرها دوست دارد و در غربت میرد • در ط سفر
بسیار کند و در دین و راه حق باشد و راه پدران نگاه دارد
و عالم بود • در ی برادران مولود از اهل بیت سلطانی نکاح
کنند و زن خواهند و پارسا و با صلاح باشند و گویند مولود
در سفر عز و مرتبت یابد و از آن شغل منفعت بیند • در یا
مردمان وی را دوست دارند و متقی بود و پرهیزکار • در یب
برادران مولود زنان غریب خواهند و مولود در آن
غمگین بود و در غربت سعادت یابد • در بت بدنیت و بدعمل
بود

بود و بباد را نشاد دشمن دارد و بد و هیچ امید ندارد و دینش
تباه باشد و اندر سفرها سختی بیند از دشمنان والله اعلم بالصواب
خداوند دهم در خانها در طالع دلیل کند بر سلطنت
در رفعت و کارها نیکو کند و با شغال نیک رسد و بی طلب
کردن و تعب و نزد اکابر معتبر بود و دلیر باشد • در ب
معیشت وی از امارات سلطانی بود یا از مادر مال یابد
و از صناعت خویش روزی مند بود • در ج برادران اندک
باشند و اگر باشند هلاک شوند • در د پدران مولود قوی
باشند و بد دگاه اکابر مقبول القول گردند و از خاندان
قدیم باشند و بر خصمان ظفر یابند • در ه فرزندان مولود
بیمار و معیوب باشند • در و عمل یابد لیکن از سلاطین
سختی و خوف رسد • در ز نکاح کنند با زنی بزرگ از اهل
بیت سلاطین • در ح بزرگی یابد و مال و منفعت
یابد اندر جوانی و پیری و گویند بر دست پادشاهان
هلاک شود • در ط اندر غربت بزرگی یابد لیکن فساد

او در آن باشد و گویند زمانه از وی نیکوئی رسید ٭ در ی
علمی قوی کند و معیشت او از نیابت سلاطین باشد و
اگر تنها او مستولی بود برین خانه کاهل بود و در صنعت
خویش کسلانی نماید اما از مادر نیکوئی و منفعت رسید ٭
در یا دوستان بنظر احتشام بود و بکرند و فرزندانش
توانگر شوند و از سلطان مال یابند و گویند که اندر کودکی
رفعت و بزرگی یابد ٭ در یب پیوسته محروم بود از بزرگان
و دشمن سلاطین بود و با چهار حد و مدعیان یکی شود
و با غم و تفکر باشد و از سلطان مخوف بود و با درد سر
باشد والله اعلم خداوند یازدهم در خانها در طالع مولود
نیکو عیش و نیکو حال بود و روشن چشم و مظفر و منصور
و از دوستان با راحت بود ٭ در ب امیدوار باشد
و لیکن اندک فرزند بود ٭ در ج روزی مند بود از دوستان
و فراخ دست بود از سفرها ٭ در د هلاک پدر بود و بیماری
برادر و مادر و نیکوئی مولود و اندکی غم ٭ در ه فرزندش

بلا

باشد و از زمان نیکوئی بیند تا آخر عمر ٭ در و بدبخت و بد معیشت
و اندک چیز باشد و زن و سپید دوست دارد ٭ در ز زنی
کند که دوست داردش و از وی فرزند آیدش و توانگر
گردد ٭ در ح مرگ دوستان بیند و اندک دوست بود ٭
در ط سعادت و نیکوئی یابد در غربت تا آخر عمر و پاربا
بود و در غربت زن خواهد ٭ در ی بزرگی یابد و در جوانی
و مهتری و از اهل بیت درگذرد و از سلاطین نیکوئی بیند
و پیوسته با حشمت گذراند اما از دوستان روزی
مند زیادت بود ٭ در یا منفعت بزرگ یابد و منسوب
بچیزها و بسیار دوست بود و غنی باشد از مال و جاه ٭
در یب اندک چیز و بد معیشت باشد و اندک دوست
و لیکن شیرین زبان بود و نامدار اندر کارها والله اعلم
خداوند دوازدهم در خانها در طالع مولود بدبخت
و بسیار دشمن باشد و دشمنان بر وی ظفر یابند و رنج
و بلا رسد ٭ در ب کاری کند که از آن شرم دارد و بدحال

و بد معیشت بود و بروی دروغها گویند و کاهل بود
در کارها • در ج برادرانش با وی دشمنی کنند و از ایشان
سختی بینند • در د پدران و اهل بیت وی با وی دشمنی
کنند و منازعت و خصومت و خراب کردن خانه که مولود
در وی موجود شده باشد و تحویل کند از ان بموضعی دیگر •
در ه فرزندانش دشمنی کنند و بر ایشان عیوب بسیار
بود و بد حال باشند • در و از بندگان و ستوران
بی منفعت بود و دشمنی کنند بندگان با وی و از وی
گریزان کنند و گویند آفت رسد بر دکان و چهارپایان •
در ز زنی کند با عیب و سختی رسد بش از وی و یکدیگر
را دشمن دارند • در ح دشمنانش اندک باشند و آنچه
باشند هلاک شوند و در مال مولود در راه یابد و
اگر سعد نظر کند نیک شود و اگر نحس قصد مالش کنند • در ط
تباه دین و اندک یقین بود و از بدرانان بوی سختی رسد
• در ی از سلاطین مضرت یابد و از جهت ملک غمها
خورد

خورد • در یا دوستانش باشند و با خود دشمنی کنند با
وی و گویند اندک خیرات بود و کم دوست و بسیار دشمن •
در یب دشمنانش اندک باشند و سلامتی یابد از ایشان
و بر وی پیروز نشوند بدانکه هر کوکب نحس که در دوازدهم
افتد خداوند طالع از دشمنان خالی نبود و مکار و ستیزه
کار باشد خاصه زحل و اگر سعد بود درین خانه دشمن باشند
ولیکن ظفر نیابند و عطارد بد بد و به در سعادت و نحوست
والله اعلم فائده تاج الملة والدین گوید که چون هر خانه
بچیزی دیگر منسوبست مانند خانه مال بمال و خانه
برادران ببرادران و همچنین همه خانها و نیکی و بدی آن خانها
هم بحال چهار ان خانه بازگردد بس دوازدهم خانه دشمنان
است اگر این خانه منحوس باشد یا نحسی در وی بود خاصه
کید و ذنب دلیل کند بر بدی حال دشمنان و ظفر یابد بر ایشان
بر ایشان و ایشان از غایت نحوست طالع خود خوص
بسیار کنند و در حق خداوند مولود کید و مکر اندیشند

لیکن چنانچه باد و مضرت از پیشتر بدیشان باز کرداند و افتاد
چهارپای و زیان در سفرها و دور سرای کند مولود
و اگر بخلاف این بود و سعود درین خانه باشند دشمنی
بصلاح باز کردد و بدانچه بدین خانه منسوب بود مضرت
کمتر رسد انشاء الله تعالی **فصل شانزدهم در بودن**
ستارکان در خانهاء یکدیگر **زحل** در خانه خویش طالع بد بخت
او بد و نزد مهتران کرامی بود خاصه که با سهم السعادة بود
و بتن لاغر باشد و اگر ولادت به شب بود رنج بسیار برد
و ملال بود و بد بخت و شقی باشد و سفر بسیار کند
در خانه مشتری راست کوی و با مهتران مخالطت
کند و مال بسیار کرد آورد و تدبیر کارها و اکابر و سلاطین
کند و اگر لیلی بود به دو بد را از زیانی رسد و مولود ضعیف
حال بود و درویش باشد که پدر را نعلی ارد و الله اعلم
در خانه مریخ سخت دل بود و کم زحمت و خشم
بسیار بود و نه بوقت خویش و عاجز بود و کویند با نشاط
بود

میوه و مال پدر برایش ارث دهد و برادرانش نیز بیاید مگر آنکه
نحس از مولود زاده بود لیلی بهر ما باشد از او کفتیم
در خانه شمس سعادت بسیار یابد و حال پدران نیکو
بود و مال بیفزاید لیلی جاه کم کرد و پدر را علتی رسد
و کویند مولود تازه روی بود و مسخره لیکن بسیار خشم
و اندک صبر بود و در خانه زهره زنا لالی و مضرت
رسد و اندک فرزند باشد و اندوه برد و کویند نکاح
به باز نان سر کند و مجامعت ایشان دوست دارد
و بسیار دانا بود و عیب زنان بسیار کوید و از زنان
بوی بد بسیار رسد لیلی از کسان بی قدر رنج و مضرت
رسد و در خانه عطارد بسیار اندیشه و جویای علم
دوست دارد منجمان و مهندسان و شاعران بود و در
کوش و زبان کرانی دارد و بدخوی باشد و بد سیرت
و حسود و زبان چیزهایی کوید که در فعل نیارد لیلی نیز تا او
کار باشد و چیزها عمدتها تمام کند و زبان سبکی دارد

طلوع ترازو
٢ ٧ ٤ کا
طلوع سنبله جانبه
٥ ٣ ٤
طلوع پروین
٦ ٤ ٧ کا
شب جلسه نزد ... اهمان
در این شب از سر ...
آنچه از صبر اخلاص
شده دیگر را ...

٥ ٢ ٤

و بدخوی بود و ضعیف دل والله اعلم در خانه قمر مادر را
بیماری رسید و مال ما در مولود زیان اید لیکن با زنان
خصومت بسیار کند و منازعت افتد میان خصمان و
ایشان زیان مال و بدی حال و بسیاری علت و بیماری
بود والله اعلم **دلیل مشتری** در خانه زحل تنگدل
و عاجز بود و بددل و بسیار اندیشه و در کارها تمامی و
حیله و انجه بدین ماند کوشد اما چون اگر دو عمارت سازد
و گویند بسیار مال بود و دوست دارد حق و خدمت ملوک
لیکن صابر بود و بر بدی و بدخویی باشد در خانه
خود نیک بخت و توانگر بود و بسیار خشم لیکن با حشام
زندگانی کند لیکن میانه بود در سعادت و کار دین
سعی نیک کند در خانه مریخ با خداوند سلاح اختلاط
کند و بدان کار که کند پسندیده باشد و بر هر چه خواهد
ظفر تواند یافتن و اگر در او نادیا ... او نا دیا باشد
امیر بزرگ گردد در خانه شمس بجزد و نیکویی روی

دلیل زهره

علاج درد دندان
سلمطلون ٢ ٣ ٤
بر موضع هر که سوراخ دارد
با هر حجر و ناما بیخ بزخم
بر درخت کاغذ آن نام
نوشته

اسمای اصحاب کهف
مکسلمینا
یملیخا
مرطونس
کشفوطط
نینونس
شوریش
مکسلمینا
کفشططیوس
قطمیر

و پسندیده کار باشد و بدست او دلیلی نزد مهتران گرامی
بود و از دلایل نهاری کمتر بود در خانه زهره با مهتران
اختلاط کند و پیوند افتد با محتشمان بسبب روح و بدان
خرم شود و سعادت یابد لیکن پاک تن و نیکو اعتقاد
و با زینت بود در خانه عطارد با بزرگان و دانایان
نشیند و خرم روی بود و خداوندان علم او را دوست
دارند و نیکو اعتقاد باشد در خانه قمر سعادت
یابد و مال بسیار جمع کند و با مهتران اختلاط کند و راست
گوی باشد لیکن در شهر خویش مشهور باشد و با اعتقاد
نیکو بود والله اعلم **دلیل مریخ** در خانه زحل
هر کاری که کند بیامان برد و گویند ضعیف دل بود و
خشم بسیار گیرد و بسبب لیکن مال بدزدان بزیان اید
و دلیری بود در خانه مشتری شریف و بزرگوار
بود مهتران او را دوست دارند و دلیر بود در خانه
خود بدکردار بود و علتها او پنهانی بود خاصه که در

برج حمل بود لیکن پسندیده بود در کارها و توانگر باشد
و علم نجوم دوست دارد و در خانه شمس کارها
دشوار و با رنج کند و ضیاعات آتش کند و چشم را آفت
رسد و مرگ او بغی بود و پدرش در غریبی میرد یا بکشند
در خانه زهره فساد بسیار کند و شاید که با کسان خویشتن
زنا کند و تزویج در زودی بود و اگر در ثور بود فاحش
بود لیکن درین احوالها زیادت کند در خانه
عطارد دانا و عاقل بود لیکن مذهب و اعتقاد بد
دارد و بدی مایل باشد و بسیار سخن بود لیکن کسب
او از حرام بود و مزوری کند و دروغ گوید در خانه
قمر زیرک بود و کارهای بزرگ اندیشه و بیکیها بسیار
کند و در تنکمش علتی پنهانی بود لیکن مال پدران
تباه کند و بیماری مادر بود والله اعلم دلیل آفتاب
در خانه زحل خوش خوی بود و چندان و مزاج دوست
دارد و منخ در کارها لیکن زود خشم گیرد و اندک

جم

صبر و متغیر بود در خانه مشتری ترتیب نیکو کند و عاقبت
اندیش باشد و با مهتران بی لطف کند و بجهت متغیر بود
در خانه مشتری ترتیب نیکو کند و عاقبت اندیش
و تزویج با خویش و ندان کند بعاقبت لیکن در کارها دنیا
مصلح بود و در خاندان ریاست داند در خانه مریخ
بیماری او را و بلا رسد و وجع مفاصل پدید آید چون در
عقرب بود اما در حمل سعادت بسیار دهد لیکن کمتر بود در
خانه خود و توانگر و دلیر بود و گردن افراز لیکن پدرش
کارهایی کند که بخطا و خلل مایل بود و ندامت برد و باشد
که میان [illegible] مفارقت و جدایی افتد در خانه زهره
کارها نهانی کمتر کند و بر سرها وقوف یابد و ظاهر گرداند
و تعبیر خواب نیکو داند و خوب زینت بود و روانی باشد
و مفرط باشد در فسق در خانه عطارد حدیثها و قصها
بسیار داند و نیکوکار و خوب گفتار باشد و حکم نجوم و
حیلت کردن و سحر و آنچه بدین ماند دوست دارد لیکن

یابد واز شغل و کار شادی بسیار رسد ولیکن بازی کن
وخوش خلق باشد در خانه عطارد با مهتران مخالطت
کند ونقاشی وصورتگری دوست دارد وزینت زنان
بسیار سازد ودر جماع کردن حریص بود در خانه
قمر بر نکاح زشت حریص بود ولیکن بر یک قرار نگیرد ومتلون
بود والله اعلم دلیل عطارد در خانه زحل فرامش
کار ومتهاون بود ودر زبانش گرانی باشد واندیشه
مخالف بسیار کند ودر کار دنیا اندک رغبت دارد وبر بلاها
صبر تواند کرد وبا سختیها سازد وبکار آخرت سعی نماید
ولیکن با مهتران مخالطت کند وبسیار اندیشه بود در خانه
مشتری با بزرگان اختلاط کند واز سلاطین نیکویی بیند
وبا ایشان همنشین باشد وعلم دین وکار خدا نیک داند
وپسندیده کار بود در خانه مریخ مکر وحیلت
وفریب دوست دارد ودر کار دین میانه بود وسخنهای
باطل گوید ولیکن از جهت دروغ گفتن زیانی رسدش

بیماری بیشتر از صفرا بود در خانه قمر اندک مال بود
لیکن با لوت شاط باشد ولیکن بد فعل بود ودرد معده
ز جایهاء نهانی بسیار بود وجاهل واندک عقل باشد
والله اعلم دلیل زهره در خانه زحل با زنان پیر و
حقیر مجامعت بسیار کند وزشتیها گویند اورا ولیکن نکاح
بسیار کند وهلاکش بدست زنان بود وسبب کار ایشان
در خانه مشتری ولیکن زیادتی مال ومنال بود ونیکویی
احوال واز قبل زنان وخاتونان سعادت وجاه یابد وبا شرا
وتقصاه بپوشد وپارسا بود واهل صلاح را دوست دارد
ونهاری ازلیکن کمتر در خانه مریخ از دشمنی نکبتی
رسد واز جهت زنان خصومت ورنج رسد ونزدیک او بر
دشواری بود ولیکن در حرام بیشتر جهد کند وشاید بود که
جلال را از عزت دست باز دارد در خانه شمس بسیار
بسیار مجامعت کند با زنانی که برتر فی غلامان باشند اورا
دوست دارند در خانه زهره از جهت زنان خری

بابر

وتوبه کند در خانه شمس دانا و بسیار علم و نیکو حفظ
بود و علوم دقیق استخراج کند و متواضع و خمول بود و کارها
نیکو کزیند در خانه زهره دوست بسیار دارد و فلانی
و حساب نیک داند و برنایی زندکانی نیک کذراند و لهو
و طرب در خانه عطارد علم نجوم و هندسه دوست دارد
و در تجارت کردن پسندیده بود و کتابت و حساب نیک
داند در خانه قمر سفرها بسیار کند و زود خشم کیرد و
با مهتران مخالطت کند و امانیکویی کویند و پارسا بود والله
اعلم **دلیل قمر** در خانه زحل علتها او از باد و سرد
مزاج بود در خانه مشتری مهتر خاندان خویش باشد
و ریاست کند و مردم او را سخنها نیکو کویند و مال و جاه
یابد در خانه مریخ زود خشم و بسیار خصومت بود
و با خداوندان سلاح مخالطت کند و دیر ادرار او را فق
رسد در خانه شمس خرم و شادان باشد و زندکا ني
خوش کذراند و با مهتران مخالطت کند و کویند علتی

بر سرش بدید آید در خانه زهره حریص بود بر جماع
و پیوسته عاشق باشند و لهو و طرب دوست دارد و با
مهتران مخالطت کند و کویند علتی بر سرش پیدا اید در خانه
عطارد تیز فهم و نیکو خاطر باشد و یا و نیکو کیرد و ممیز باشد
در کارها و کویند سفر دوست دارد و زود خشم بود و با اشراف
مخالطت کند و نیکو سیرت بود در خانه قمر بسیار
فایده یابد و قدر و مرتبه بلند کردد و چون بسعدی اتصال
کند تن درست و شادمانه بود و اکر منحوس بود بیماری
بسیار بود والله اعلم **فصل هفتم در بودن ستارکا** ن
در خانه ها خطی از ان یکدیکر و نظرشان بهم قران
زحل و مشتری مولود معروف و مشهور بود و نزد
مهتران کرامی باشد و منزلت یابد و زندکانیش دراز بود
پس لے برادران پسندیده بوند و اکر مشتری مستقیم
بود و خداوند ضیاع و عقار کردد و محترم باشد لے
پرهیزکار و پارسا بود و در کارها دین سعی کند و از غریبی

حال يابد والله اعلم ع حل ك اول خصومت ومنازعت
كند ومال پدران تباه كرداند ع دوم شان مهتري بود وسعادت
يابد ونزد بزركان كرامي بود ل ك خصومت ومنازعت
بسيار كند ودلير بود ومال جمع كند وچون در او نا ديد بود دليل
بيشتر آيد واكر زايل بود بكاهد اتصال زحل ومريخ از مقارنه
حال مولود بصلاح بود وموافقت باشد بميان برادران و
سخن ايشان نيكو بود وبا يكديكر خير كنند از س نام نيكو باشد
ومهتري يابد وحال پدران وفرزندان ميانه بود ب
خداوند سفر باشد وغريبي مذكور بود وحال دين وي سخت
بد باشد ع اول پدر را وشخواري رسد واكر دروندي
بود مهتر باشد واكر زحل در عاشر بود پدر زودتر ميرد
از مادر ع دوم سختي ورنج رسد ودر طلب معيشت جهد
فراوان كند وبلاها برو محروم ماند ل حال پدر ومادر
ميانه بود والله اعلم اتصال زحل با شمس از مقارنه بعدر
غم رسد وعمرش اندك ومال پدران تباه كرد ومولود

نهاري

نهاري بيماري بسيار بيند ودشواري كشد س حال فرزندان
نيك بود ب زود پير شود وحالش نيك بود ولكن بد
نيت بود ومال پدران بزيان آرد ع اول حال پدران
بد بود الا اكر كوكبي قطع النور بود ونامقبول بود كه بدي
بكاهد ع دوام با مهتران مخالفت ود وخصومت برد
ل ميان ايشان حكم مانند تربيع بود واو نا ديد كاه بايد
داشت كه دليل نيك وبد قوي تر بود والله اعلم اتصال
زحل با زهره از قران فرزند اندك باشند واكر طالع
خانه زهره باشد پاك بود واكر خانه زحل باشد بخلاف
اين س پاكيزه ونيكو حال بود ومردم را دوست دارد و
الوف بود وبر پايي بروي زود پيدا آيد واكر زهره بد حال
باشد وضعيف در كودكي ميلش بدوستي برنايان وجوانان
باشد ومحكوم ايشان شود مادام كه زهره در حادي عشر
طالع باشد وزحل در طالع ب نيكو حال ونيكو اعتقاد بود
وپاكيزه اندام باشد ع اول زني كند ابستن ونابكار ع

دوم زني كند كه از و بهتر نباشد با بد و عاشق شده باشد
ل زني كند كه از شان چيزي نيايد و بد بود والله اعلم
اتصال زحل با عطارد از قران اگر از جونا بود زبان بستگي
باشد و در كودكي سخن نگويد الا بعد مدتي و اگر مريخ نظر دارد
كر بود و لال و خانه زحل ساكن رود و اما باشد س حالش
نيكو بود و سخن اندك تيز گويد و دور انديش باشد و در
كار دين مناظر باشد ب صابر و ذاكر و محاسب و مهندس
بود و منجم كرده و اگر از خانها زحل و عطارد بود حكيم و نيكو دل باشد
و پاك اعتقاد و تيز سخن باشد و محل گويا و خوش آواز
و زيرك ع اول مانند تسديس بود الا اندكي كمتر ع
دوم دشواري رسدش و در برنايي بيماري برد ل
خصومت بسيار كند از جهت زنان و آفت رسد از سبب
والله اعلم اتصال زحل با قمر از قران حال مولود بد باشد
س مهتري و منزلت يابد و نزد بزرگان گرامي بود و
در كارها پسنديده بود و بر قول او اعتماد كنند و اگر يازدهم
بود.

بود و طالع دوستان بسيار دارد و بخدمت پيران و بزر
گواران و كساني كه نام برده ان عصر باشد شوند و مقبول
باشد ب مانند تسديس بود ع اول حال مادر بد بود و
دليل بود بر زودي تباه شدن وي ع دوم عيبي اشكارا
بر مولود بود و اگر قمر در اجتماع باشد كور شود والله اعلم
ل حال مادر بد باشد و فرزند را دشواري رسد از جهت آن
برج كه زحل در وي بود والله اعلم اتصال مشتري با كواكب
قرانش با مريخ مال يابد و فايده رسد از خداوندان
سلاح و اگر خانه مشتري بود از برادران خرمي يابد
س و ب اول از زنان منزلت يابد و پايگاه بيفزايد
و فرزندان پسنديده باشند و هدايا ستانند س و ب
دوم سفرها كند و روزي مند بود ع اول با مهتران مخالطت
كند و با خداوندان سلاح و چهارپايان نزاد دوست دارد و از
دبيران دشواري رسد ع دوم معاشش از چهار
پايان بود ل خصومت بسيار كند و اهل را از وي دشواري

رسند والله اعلم با ثمات از قران اگر خانهٔ شمس دلیل
کند براندکی فرزند وفا و مال پدران و اگر قمر با سهم السعاده
ناظر بود مولود زندگانی کند چنانکه باید و باشد که بزید سه
و ب اول مولود را عمر دراز بود و دو پستان بسیار و خاش
نیکو سه و ب دوم عمرش دراز بود و نیت راست و نیکو
بود و پارسا باشد ع اول معروف و مشهور بود و از مال
پدران روزی مند و فایده بود و در آخر عمر نیکویی بیند ع دوم
مال خرج کند و گرامی بود نزد مهتران ل با مردمان نیکویی
کند و سخنها خوب کند ولیکن فرزند اندک دارد و ممکن بود
که خود هیچ ندارد والله اعلم با زهره از قران خوب صورت
بود و با جمال باشد و معیشت و از جو هر برج قرانها باشد
و عاقل و توانگر بود و فرزندانش معروف و مشهور باشند
در شهر خویش سه و ب اول از فرزندان روزی یابد و
در نان او را دست دارند و از آن چیزها یابد سه و ب
دوم معروف و مشهور بود در پارسائی و صلاحیت و از

فرزند

فرزند روزی مند بود ع اول اولاد زنان مخالطت کند و اگر لیلی
باشد فرزندانش کم باشد ع دوم با زنان محتشم قدا و بقدر
مخالطت کند و نیکوی یابد ل از زنان دشواری رسد و از
وی دوری نمایند و بنفعان آیند والله اعلم با عطارد از قران
با مهتران اختلاط کند و دانا بود و بحساب و دبیری و خداوند
حیل باشد سه و ب اول دانا و عاقل بود و با مهتران مخا لطت
کند و نامبردار باشد سه و ب دبیر و محاسب باشد و دانا
بود بعلم نجوم و در کار دین مناظره کند ع اول حریص باشد
بر جمع مال و نیکویی حال و دانا بود بعلم نجوم و در کار دنیا
مناظره کند ع دوم از مهتران نیکویی و منفعت یابد ل
خداوند حیل و دروغ بود و فریبنده باشد والله اعلم با قمر
از قران مهتری راند و خوش خوی بود سه و ب اول پسندیده
بود در کارها و شریف باشد و با مردم مخالطت کند و
خوش خوی باشد سه و ب دوم نام بردار و شریف نهاد
ترسکار بود و در کارها پسندیده سعی نماید و ترسیم وی

ومقابلۀ وي مانند مقارنه بوده اندكي كمتر والله اعلم اتصال
مريخ با كواكب قران با شمس حال پدر بد بود واگر بيماري
باشد بيماري برد از حرارت واگر خانۀ مريخ بود واز آهن زخم
يابد وبد دل بود س و ب اول خداوند چهارپاي وسلاح
بود وبامهتران اختلاط كند س و ب دوم حال دين واعتقاد
بد بود وبرسختي ميرند واهل خانه بعيب بود واز زمان خوشدل
نباشد وميانه بود ع دوم از مهتران دشواري رسد واز
برص بيم بود وبيماري برد ل حال بدر بد بود وعمرش
اندك ومولود از موضعي بيفتد وچشم را آفتي رسد والله اعلم
با زهره از قران بر نكاح كردن حريص بود واگر سهم
الغيب نظري ندارد از جهت زنان خصومت رسد وبلا
ودزدي عظيم باشد س و ب اول بزرگ انديش بود
وجمال دوست دارد ودزدي كند ونيكو حال بود وخداوند
منفعت س و ب دوم همچو اول بود وحال دين ما حدي
بود ع اول از جهت زنان خصومت ودشواري رسد

ع

ومعزيت بيايد ... دوست دارد و ... باشد ع اول حال برادران بد بود

ع دوم از مهتران بزرگي يابد وبيك زن بيش خواهد وايشا
باشند صالح نباشند اما بسبب ايشان خصومت بسيار كند ل
بربدي كردن حريص بود وخصومت بسيار رود والله اعلم بالصواب
با عطارد از قران عاقل ودانا وخبير بود وحيله بسيار كند
وبصير بود س و ب اول دنيش تباه ونابكار بود ودر كار
اين جهاني سعي نمايد واز آخرت نينديشد س و ب دويم
حق مردم ندهد ودزدي كند وعلتي پنهان دارد ع اول
بي شرم بود وبامهتران اختلاط بدي كند ع دوم از خداوند
حيله ودروغ باشد وبي شرم باشد وخداوند افسون ودارو
بود وبد حال ومقابله مانند تربيع بود والله اعلم با قمر
از قران حال مادران بد بود واگر طالع خانۀ قمر باشد بر
اندامش علتها باشد وآفتي وبيمي رسد از آهن س و ب
اول برادران معروف ومشهور باشند واز ايشان چيزها
يابد س و ب دوم سفرها بسيار كند واگر در او نادبود
مشتري را نظر وتربيعين ومقابله ميانه بود وبحكم قران

منسوب باشد الا کمترک والله اعلم اتصال شمس بدیگر کواکب
قران شمس بزهره دانا بود و پسندیده کار و قانع و خوش
خلق بعطارد دانا بود و بصیر و کاتب و خدمت مهتران
کند و اگر طالع اسد بود نیکو معیشت بود و چون از سفر بسیار
کند و از دوستان خیر بیند پسندیده و دشمن بسیار [illegible] باشند
و بدحال بود بمریخ اگر طالع سرطان بود از جهت مهتران
مال پنهان یابد و خوی مادر بد بود و او را دشمن بسیار
باشند ~~و قدرشان بزرگ بود و اگر شمس~~ بامدی حال
پدران بمشتری و [illegible] اول مذکور بود و برادران و فرزندان
بسیار باشند و قدرشان بزرگ بود و اگر شمس در
وتدی بود خطر بیفزاید بمشتری و [illegible] دوم معروف بود و بفعل
و دین برادران و دوستان بسیار باشند ع اول قوی
تن و عزیز بود نزد مردم ع دوم مهندسی و سعد بری یابد
و جلد و قوی تن بود و توانگر گردد ان شاء الله تعالی
بزحل اگر طالع اسد بود از زنان خرمی یابد و از

مرتبه

مرتبت و منزلت بکاهد و از مهتران سختی رسد و مبتکر
بود والله اعلم اتصال زهره قران با عطارد لطیف و بسیار [illegible]
سخن و خوش خلق و عاقل بود بمشتری دوست بسیار دارد
و اگر طالع سرطان بود چون از مال جمع کند و تو را از زنان
روزی مند باشد و بخشنده بود و خداوند مال والله اعلم
بزحل نیکو صورت بود و زندگانی بر خوشی گذراند و
خرمی بسیار کند و غم و اندوه کم بود و از پدران مال یابد
بمشتری با مهتران اختلاط کند و مال یابد ب نیکو صورت
و خداوند لهو و خرمی بود و فرزندان و دوستان بسیار
دارد و مردم دوست بود ع مانند تثلیث بود و سفر بسیار
کند و نیکویی حال مادر بود [illegible] اندوه و غم بسیار برد
از جهت زنان و خصومت رود والله اعلم مقارنه عطارد و قمر
عالم و بینا بود و در کارها مدح خویش بسیار کند و بد انچه
اندر وی نبود گوید اگر طالع جوزا بود قوی حال باشد
و خداوند مال سنبله دوستان بسیار باشد و در [illegible]

سرطان از شهر خویش غایب شود سه دانا و بصیر بود
و سخن بیهوده کم کوید و نیکو دل باشد ب سخنهای نیکو
کوید و عالم باشد و با دانایان مخالطت و مناظره کند ع
اول عاقل باشد و بر قول او اعتماد شاید کرد ع دوم
با مهتران مخالطت کند بر نیکویی و سفیه بود لو ر از
اصحاب و احباب دشوار رسید ف ئس جون قمر بتاره
پیوندد و کر در شرف بود رفعت و بزرکی و منزلت زیادة
شود و اکر مقبول بود و سندیده باشد در مهتریها و راستی
کردن و اکر بکوکبی پیوندد که در اخر برج بود و کوتاه باشد
و اندر موضع طالع و نظر سعود و نحوس بدو نکاه باید
کرد و بحسن سیرت و خاطر تیز و علم و دانش و امتزاج
کواکب سخن باید کفتن و تقریر کردن تا نیکو بود و مفید
باشد ان شاء الله تعالی فصل بیست و هفتم در بودن
ستارکان بر حدها و وجوه و ابعاد و بودن قمر در
بروج زحل در حد خویش قدرش بلند

بود

بود و مال بسیار ربا بد لکن بیمار بهاء صعب بسیار برد و از
جهت مهتران منفعت یابد در حد مشتری مالش
بسیار بود و شرح مال خود بزبان بسیار دهد و بشیمانی برد
و حالش بغایت نیک شود و چون سال بسی تمت
رسید بناهای بزرک نهد و عمارات کند و مال بدست آرد
و از فرزندان روزی مند شود در حد مریخ درد
شکم بسیار برد و پدرش پیش از مادر میرود و مجامعت
بسیار کند و حالش بر یک کونه نماند تا شصت سال
پس بزنان و فرزند خرم کردد و عواقب کارش نیک بود
ان شاء الله تعالی در حد زهره برد و باد و در پیش
بود وان مال انجه دست دهد بزیان ارد و یکی از برادران
ناخوب تن مجروح شود و بدین سبب بد بود دشوار ي
رسید و ناسی و دو سال کارش میانه کذرد و از بد
کاری بغربتی رود و اکر سعدی ناظر بود از بلاها برهد
ان شاء الله تعالی در حد عطارد بسبب زنان

ومحزنات دلتنكي برد ومرك فرزند بيند وعمارتي كند و
مردم از و ترسند ودرويش شود جنانكه قوت نيابد
اكر بر نظر سعدي بود نيك باشد والله اعلم مشتري
درحد زحل خلط بسيار كند وزيان رسد بكسي
از تجارت سود نيابد ودشمن را دليل كرداند وجون
مشتري بر حد زحل بود دران روزها خود را ومال را نكاه
بايد داشت تا مضرت سرايت نكند در هر تحويل وسال
كه باشد و بر حد مشتري فرزندي بزرك بدهد فرزند
زاده را بيند و زنش نامبردار باشد و دير بماند ومال
بدست اورد يا پدر بود و بهره ومعاونت بسيار
دهد دكار خانه واسباب وتجمل مرتب دارد ودرحد
مريخ زني نيكو كند ومال بدست اورد واز تجارت نيك بود
ودر خوشي وخوابي زندكاني كند ونام نيكو دارد وبخورند
اخرهم شود درحد زهره بيماري بسيار رسد
ومجروح شود و بر بدي نامبرد و باشد كه فرزند بميرد

در

درحد عطارد واز جهت زنان تنك دلي برد و عاقبت
كارش نيك بود انشاء الله تعالى مريخ درحد زحل
مرك فرزند يا همزاد بيند و باشد كه او را بكشند ومال
بدزدان تباه كند واز جند كونه بلا بر دتابي ودو سال و
هر وقت كه با حد زحل رسد بلا از طبع ان برج رسد درحد
مشتري مال بسيار بدست اورد و تباه كند ودر عقلش
نقصان ايد ومدتي زنش ابستن نكردد وسفر بسيار كند
وبسيار خويشتن را در خصومت افكند درحد مريخ
حالش از جهت زنان بد بود و باشد كه زن بسبب ربا
يا در غربت كند و فرزندان نيكو ديكي ميرند ومال بر دما
هزينه كند و دينش مخالف بود درحد زهره از امراد
اتراك شرف يابد و دلير و نامي بود تير انداز وسلاح دوست
بود خاصه درحد [illegible] وجوابي و بر نيكي حال بيابد ودر مشقت
زندكاني كند و [illegible] باشد درحد عطارد دشمن
قصد او كند و بروي سعايت وغم كند و بر زنان وفرزندان

خشم بسیار کیرد و هر کار که کند سندیده ندارد والله اعلم
آفتاب در حد زحل زندگانیش دراز بود و کارها
نیک کند و فرزند خرم شود در حد مشتری بر اهل بیت
خویش مهتر بود و سروری راند عواقب کارش نیکو
بود و اعتقادش نیک باشد و اکر بازرکانی کند سود
بسیار یابد در حد مریخ زود خشم بود و خدمتکار پادشاه باشد
و سپاهی پیشه و از آهن زخمی بوی رسد در حد زهره
بکارها خویش خرم بود و زنان را دوست دارد و با خوبان و زنان
وصلت کند و تن پر شکسته کالد و چندانکه بهتر بود بهتر
بود و عزیزتر بود در حد عطارد پاکیزه و سخندان بود
و علمها غریب دوست دارد و نیکو اعتقاد بود و تیز فهم
و مقبول القول بود نزد اکابر و بفرزندان شاد بود
ان شاء الله تعالی زهره در حد زحل دانا و
نامبردار باشد و نزدیک ملوک معروف کردد و بر سخن
وی استوار باشد و بر خویشان و فرزندان مهتری

راند و او را فرمان برند و عواقب کارش نیکو بود و در
حد مشتری غم برد و بحلیط بسیار کند بسبب زنان
و زنی بی شرم کند و درم خریده و مدتی بی زن باشد
در حد مریخ خرم روی بود و بزنان و فرزندش شود
و مهتری راند و در شهر خویش کرامی باشد در حد
زهره راه فسق دوست دارد و از بر ستار غم برد و بلا
کشد و بعاقبت خری یابد و بر وسعایت و غم کند از
بدروغ کفتن و دزدی کردن بیم برد در حد عطارد
از سبب زنان و فرزندان خرمی یابد و مال بدست
آرد و دانا بود و دبیری نیک داند و قدرش بلند باشد
و خرم روی بود والله اعلم عطارد در حد زحل
میان او و برادران خصومت و خلاف رود و سفر
کند و توانکر شود و باشد که در بدنش تباهی آید در
حد مشتری دانا بود و خویشاوندان را از وی
نیکوئی رسد و مال بدست آورد و فرزندان نیک

باشند ودشمنان خاضع وصاحب او شوند واورا هیچ
کس حاجت نبود وعالی همت باشد وعمرش دراز بود
ان شاء الله تعالی درحد مریخ توانگر بود وخوشخوی
وبازمان سازکار ومال وضیاع بدست آورد وکار
گذار قومی غریبان بود درحد زهره بجای حریص
بود وبدان سبب بلاها برد وکارهاش ناپسندیده
بود ومرگ زن وفرزند بیند درحد عطارد خرم روی
وشادمانه باشد وبلند قدر وفرمان ده وسفر بسیار کند و
از کتابت ومحاسبت مال بسیار بدست آرد وبسبب
دین خرمی یابد لیکن از جهت زنان غم برد والله اعلم
قمر درحد زحل زن وفرزند را زیانی رسد
وتباهی مال بود تا سی سال که دور زحل بگذرد وبس
مال بدست آورد واز جهت فرزند خرمی یابد درحد
مشتری کارش نیکو بود ودر سفرهاش بسیار
کرده وچندانکه مهتر شود دوخواسته ومال فراید

در

درحد مریخ خرم روی وبلند قدر بود وزنی خواهد
بسبب زنا وبا اهل خانه خلاف افتد ومفارقت جوید و
مال بسیار بدست آرد درحد زهره اندوهگین و
ملول باشد وکم دوست درحد عطارد از کارها
مهتران روزی مند بود ودانا باشد وتجربت بسیار
کند وعاقبت اندیش وچندانکه مهتر شود کارش و
حالش بهتر گردد وعواقب کارش
پسندیده وگزیده بود
ان شاء الله تعالی
وحده العزیز والله اعلم بالصواب وهو احکم الحاکمین

م

بنام ایزد بخشاینده مهربان

بدان که خداوند خانه و شرف و حد و مثلثات چنانچه کدام رو دارد که چند سهام دارد

خداوند خانه ۵ خداوند شرف ۴ خداوند حد ۵ خداوند مثلثات

هفت سهام دارد شش سهام دارد پنج سهام دارد چهار سه دو

۲۳۴ ۲۳۴۵ ۵

خداوند وجه خداوند درجان خداوند ادریجان

دلیل ستارگان در ایام زحل بزرگ و دانا بود و مال
جمع کند و بجایگاهی رود که وهم او بدان رسیده باشد
و بسلامت باز آید و زندگانی برخوشی کذراند و فرزندو
خدمتکارش باشند و عمرش دراز بود و تا آخر عمر بر
مراد و مهتری ماند ان شاء الله تعالی مشتری بهاء و
رونق برود و اگر ملکی باشد دولتش نه نیک بود و بخیل
و مفسد باشد و مرگش بدرد و بیشی بود و بدحال باشد
و در خصومت خوار و ذلیل گردد مریخ نامبردار
و شجاع باشد و مردانه و مردم دوست و کاردان
مجد باشد و سعی بسیار کند و مخالطت باشد و خوش
خوی و از فرزندان خرمی یابد و فایده بود و در آخر عمر
امیری و استواری قوی کند و قولش بدبرفته
دارند همه جای و هر کجا که رود گرامی دارندش والله
اعلم آفتاب بهاء مولود ببرد و رونق نماند و سخنها
زشت گویند و برنا کرده بروی دروغ و از اهل بیت
خویش

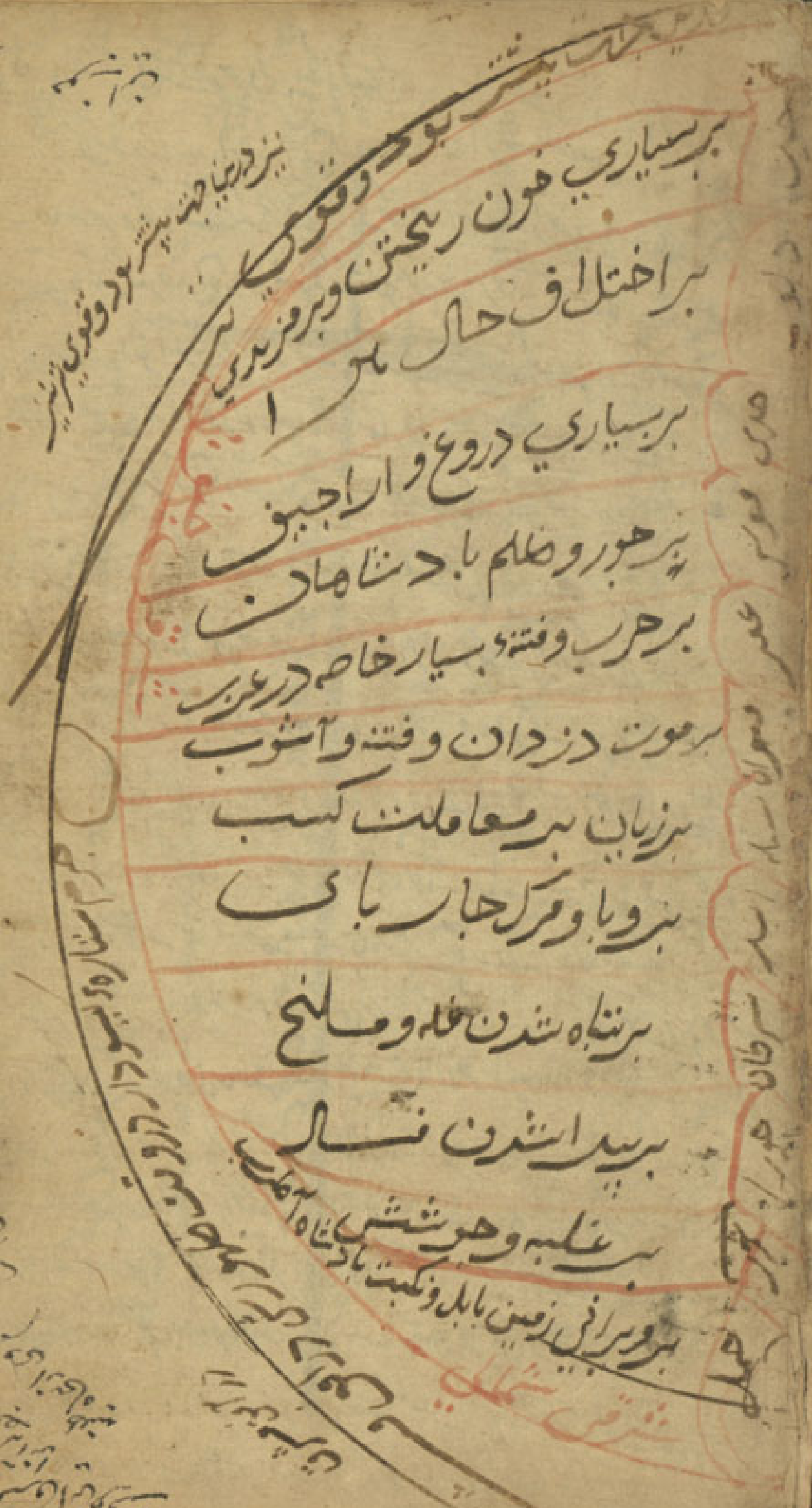
خویش دشواری و بلا بیند و ببدی میرد و در خانه
برادران مقام نکند و نقرش افتد و تنها ماند و بدبخت بود
و کم مال نعوذ بالله زهره محنت بود با احوال و از زنان خر ي
مند و درمیان او و خویشان جدایی بود و بدحال باشد
و مرگش بربدی و اگر مولود زنان باشند فاجره و محنته
باشند عطارد بدل دیگر زنان بود یا دیوانه و بنده و چا کری
کند و مردم باو خندند و باشد که دردی برد و سخری کند
که بلای او بود قمر زیان و بلا و مضرت و عذاب
برد و از مردم سخن زشت شنود و از جهت زنان
ناشکیبی رسید و فضیحت رود و با جهاریان مجامعت
کند والله اعلم قمر در بروج در حمل در بیم زندگانی
کند و با مردم سفله اختلاط افتند و نرم سخن بود مانند
مخنثان در شور لالی بود یا دیوانه و بر اندامش علتی
باشد در جوزا ابله بود و بد کردار در سرطان کوتاه
بود و زشت و حقیر در اسد کار زنان کند و بی رای

باشد ور سنبله فرزندش نباشد در میزان مخنث بود
وسبید روی در عقرب احمق و دیوانه بود در قوس
صاحب سخن و منطق بود و فصیح در جدی از آتش افتی
رسد بوی و نامجروح شود در دلو کار اش کند در
حوت کوتاه بود و زشت و بهادر و نیم ندارد و مصنف
رابدین احکام هیچ ارادت نیست از آن این بودن
قمر در برج خانها اما چون بعضی منجمان و مصنفان اورده
بودند ما نیز پی روی ایشان کردیم والله اعلم بالصواب
فصل نوزدهم در قسمت زمان مولود از وقت
ولادت تا چهار سال احوال مولود در ترتیب قمر بود
از بهر انکه بدن و مزاج مولود تر باشد و سریع النمو
بود و بیشتر غذایش ما بیست و ازین روایت که
تا چهار سال بگذرد بر طالع حکم کردن و خصومت
نداده اند چه قمر سریع السیر و الانتقال است و در
شبانروزی بچندین سعد و نحس نظر و ممر دارد و
حادث

حادث باشد و موثر در بدن اطفال چنانکه قمر بزهره بپوندد
از تثلیث و تسدیس کودک بی موجبی و سببی بخندد و اگر
بمریخ شوند از نظر تربیع بی شعی د عضی بگرید و برنجد و
برین نوع بود در همه احوال جمله اطفال و ازین سال قمر
[illegible] چون عشری بر گرفتیم همین قدر بود بعد
از آن ده سال در ترتیب عطارد بود و نیم سال صغری درین
مدت کودک را استعداد با دید اید و زیرک شود مادام
که عطارد در وقت ولادت قوی حال افتاده باشد و قوت
ذاتی نا عرضی دارد و طبع مردم بداند و نیک بشناسد و
علمها و حکمتها اموزد و اگر نه بخلاف این بود اگر بد حال افتاده
باشد و در همه کواکب این دو حال تصور باید کرد و تصدیق
بسته باید و بعد از ین هشت سال زهره را باشد چه فلک
برتر فلک عطارد ست درین مدت حرکت بجاری منی بدید
اید و عشق و شهوت استیلا یابد و لهو و بازی
میل عظیم نماید و خداع و فریب مستمر گرداند و میل بحرکات

لطيف وشعر گفتن ورقص كردن وخود را طرازيدن كند
مادام كه در وقت ولادت نيكو حال افتاده باشد والا بيشتر
اوقات ميل بصحبت رندان كند وبدرايان وبطال پيشگي
وبدنامي اندوزد واز خواندن علوم ويا اموختن صناعات
بخت نمايد اگر محبوس وضعيف حال افتاده باشد وبعد
از گذشتن اين سالها نوزده سال در ترتيب افتاب باشد
بتقدير سال صغري وي درين مدت با وقار باشد وطلب
بندگي وریاست كند ونام نيكو جويد واز لعب ولهو وبازي
اجتناب نمايد وكارهاي مقبلانه كند واگر افتاب در زمان ولادة
قوي حال افتاده باشد ومسعود ملك وسرور گردد و
بر ولايات حاكم شود واگر بخلاف اين افتاده باشد حكم
نيز بر ضد اين باشد واين مدت ميان بدنامي ونيكنامي
وصيانت نفس جويد بعد ازان در ترتيب مريخ
باشد پانزده سال واين در طلب دنيا جهد وجد
نمايد وسختي بر خود نهد وحريص شود وفكر واند
بسيار

بسيار كند وتواند بود كه در اول سال ترتيب مولود بيمار
شود وما در ميانه جانكاه اميد طمع حيوة ازوي منقطع شود
وبيشتر آن باشد كه فرج باشد مادام كه عطيه عمر باقي باشد
ولسعه بدرجات قاطعان نرسيده باشد ودرين مدت
حدت وملولي سرمايه خويش سازد واگر در زمان ولادت
قوي حال افتاده باشد درين مدت با امرا واكابر پيوندد
وازيشان تمتع يابد وتواند بود كه در اسباب وچهارپايان
وخدم وحشم زيادت گردد وباشد كه زن كند وكنيزك
خرد وانچه بدين ماند توقع شايد داشتن واگر بد حال
افتاده باشد از بيماري وحرب ودماميل وجراحت
وگرسنگي وحرارت واز افتادن وسوختن ونا اميد شده
از برادران وامرا وخويشان وانچه بدين ماند بيم بود وتوان
بود كه سفرهاي بي نفع كند واگر بحج در راه دهد والله
اعلم وبعد ازين مدت دوازده سال در ترتيب
مشتري باشد درين ايام خويشتن را باكناره گيرد واز



میان تحت نماید و زهد و تقوي و صلاحیت افزاید و در
کار این جهاني چنان رغبت نکند و نام نیکو اندوزد و طلب
دین و مذاهب کند و باکتساب ذکر جمیل و نام نیکو و کثرت
خیرات کوشد و صلحا و علما را در این ایام دوست دارد و
بصوم و ریاضت و ذخیرهٔ آخرتي کوشد ان شاء الله تعالی
و چون شصت و هشت سال از عمر بگذرد تا آخر در ترتیب
زحل افتد وي قوتي و حرص و شهوت غالب شود اما
تن سبز گردد و نشاط کم و قوت ساقط و امید شهوت
منقطع گردد و اگر زحل بد حال افتاده باشد در زمان
ولادت درین ایام بیمارگي و زمن و بي کسي زیادت گردد
و اگر نیک حال افتاده باشد در سعادت و عز افزاید و
کارگزاران و معتقدان بسیار باشند و بهر در رونق عمر و
پیري شود ان شاء الله تعالی و بعضي از حکما گفته اند
که مدت ترتیب زحل سي سالست یعني چون عمر مولود
بنود و هشت سال برسید باز نوبت ترتیب با قمر رسید

هو

بانگ کردن خروس بیوقت

اگر شب شنبه بانگ کند بیگانه در خانه آید [illegible] را دوست دارد اگر شب یکشنبه بانگ کند

اول خداوند خانه [illegible] اگر شب دوشنبه بانگ کند خداوند خانه را خیر و راحت رسد

اگر شب سه‌شنبه بانگ کند خداوند خانه را فرزند بود بکرم خدای تعالی اگر شب چهارشنبه

بانگ کند خداوند خانه را توانگری رسد اگر شب پنجشنبه بانگ کند خداوند را از [illegible]

اول بانگ اگر شب جمعه بانگ کند خداوند خانه را بیمار [illegible] رسد و در جنگ بیند [illegible]

اگر روز شنبه بانگ کند با دشمن [illegible] کند یا دشمن وی بمیرد یا حق تعالی

اگر روز یکشنبه بانگ کند از بزرگان قوت رسد کار او نیک شود اگر روز دوشنبه بانگ کند

[illegible] کار او نیک شود و حاجت روا شود اگر روز سه‌شنبه بانگ کند از امر او [illegible]

[illegible] بانگ کند از دشمن پرهیز کند و با کس [illegible] نکند اگر روز

[illegible] وفتح بیند و یا زنی صالحه روزی وی شود اگر روز جمعه

[illegible] و [illegible] رسد اگر [illegible] حق تعالی

باب بانگ کردن کلاغ

اگر روز [illegible] اول ساعت در خانه بانگ کند [illegible] نقصان خبری باشد [illegible] ساعت تا نماز پیشین بانگ کند

[illegible] تا نماز دیگر او خوش نالی [illegible] اگر [illegible] بانگ کند [illegible]

اگر روز یکشنبه [illegible] خانه بانگ کند اول ساعت تا نماز پیشین مهمان عزیز رسد اگر [illegible] خانه بانگ

[illegible] از زوال [illegible] رسد اگر [illegible] اگر [illegible]

[illegible] اگر [illegible] باشد [illegible] خلاصی یابد و اگر [illegible]

[illegible] خداوند خانه باشد و اگر روز [illegible] در اول ساعت بانگ کند [illegible]

[illegible] مشغول شود اگر [illegible] در آن خانه [illegible]

[illegible] ساعت [illegible] نماز بانگ کند [illegible]

[illegible] ساعت [illegible] شود در [illegible] دارد [illegible] نماز [illegible]

جدول نو شدن ماه در هر ماهی

اگر هلال مستقیم طلوع کند حال از سال نیکو
باشد و اگر کج آید بد باشد الله اعلم

اگر هلال مستقیم بر آید سرما سخت باشد در آن
سال و الا نه الله اعلم بالصواب

اگر مستقیم بر آید [illegible] غله زمستانی بود و کج بر آید
بارندگی و برف بسیار باشد

اگر مستقیم نو شود بروم وبا باشد و بشام قحط
بجانب یمن

اگر هلال مستقیم بر آید در آخر سال
بارندگی بسیار باشد

اگر مستقیم بر آید نور غله بود و اگر کج بر آید
خروج خارجیان بسیار باشد

اگر مستقیم بر آید فرگ حیوان بود و اگر کج بر آید
مردمان را رنج یرقان بود

آذار · نیسان · ایار · حزیران · تموز · [illegible]

[illegible] از ولایت رفته بود و به نیت باز آید نیت نکاح نباشد [illegible] خانه [illegible]
اگر روز سه شنبه اول ساعت [illegible] مهمان بزرگ رسد و [illegible]
[illegible] و اگر در خدمت [illegible] دوم ساعت تا نماز پیشین [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] خبر خوش رسد و بعد از نماز تا نماز شام [illegible]
اگر چهارشنبه در اول ساعت [illegible] کاری کند که [illegible] دوم ساعت
[illegible] و بعد از نماز تا نماز شام [illegible]
[illegible] اگر روز پنجشنبه اول ساعت [illegible] تا نماز پیشین زن حامله بار نهند
[illegible] و بعد از نماز تا نماز شام [illegible] که باشد بد باشد و اگر روز جمعه
[illegible] خبر خوش رسد و بعد از زوال تا عصر [illegible] مهمان [illegible]
[illegible] تا نماز شام [illegible] باشد و اگر وقت نماز شام [illegible]

حل هوط [illegible] الله اعلم

الکواکب	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
دوره [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible] جرم	سی هزار و سیصد [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	۲ دقیقه	[illegible]	[illegible]	۱ درجه	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	دو ماه	[illegible]	[illegible]	یک ماه	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	طول	عرض	[illegible]	طول عرض	[illegible]
لو نه	[illegible]	راس العين	ح ج	[illegible]	الطبرداراالملک
لز ج	[illegible]	ماردين	ح ج	[illegible]	حلب
لو ج	[illegible]	قرقيسيا	مط ل	[illegible]	کوباله عد یوروسی
لد ه	[illegible]	نصيبين	ید ج	[illegible]	سجس
لو ل	[illegible]	سنجار	لد [illegible]	[illegible]	بلغار
لد ل	[illegible]	عانه	ل ال	[illegible]	کنکل میاروس
لح ج	[illegible]	موصل	لج ی	[illegible]	سرو ندرای
لح ج	[illegible]	تکريت	[illegible]	[illegible]	کوفه
لح ه	[illegible]	آمد	[illegible]	[illegible]	مداين
لح ک	[illegible]	ميافارقين	[illegible]	[illegible]	بغداد
لح ل	[illegible]	ملازجرد	ل ه	[illegible]	واسط
ما ه	[illegible]	اخلاط	کط ک	[illegible]	بصره
لح م	[illegible]	ارجيش	لا نه	[illegible]	اسفاهان
لز م	[illegible]	آسی	لا ل	[illegible]	نهاوان
لز ج	[illegible]	سلماس	لا ه	[illegible]	جندیسابور
لز نه	[illegible]	خوی	لا ج	[illegible]	ستر

تشرين الاول	اگر مستقيم بر آيد بارندگی کم بود واگر کج بر آيد بسيار بارد
تشرين الآخر	واگر مستقيم بر آيد سلامتی حيوان بود واگر کج بر آيد هلاک حيوان بعض
کانون الاول	اگر مستقيم بر آيد انقطاع بارندگی بعض واگر کج بر آيد بسيار
کانون الآخر	اگر مستقيم بر آيد سلامتی ثمر بود واگر کج بر آيد فساد ثمر بعض
شباط	اگر هلال مستقيم نمايد سرما سخت بود واگر کج بود بارندگی بسيار بعض

[illegible] شهر عدد ار[illegible] سلطان [illegible]
١ ٢٢٣٥

اکرل

بلدان	طول	عرض	بلدان	طول	عرض
ارمنیه	عط ه	لز ل	عسکر مکرم	فد ل	لا ه
مرند	ف ه	لز نه	ایران	فه ل	لا ل
نخجوان	فا ب	لح م	رام هرمز	فه مه	لا ل
مراغه	فا ك	لز ل	ارجان	فو ل	ل ل
تبریز کبیر اصح	فا ك	لز ل	نسابور	فو ب	ل ل
اردبیل	فب ل	لح ح	کازرون	فو ل	کط نه
زنجان	[illegible]	لح ل	توسرجان	فو [illegible]	ل ب
سلطان	فو ل	لط نه	فیروزاباد	فو مه	کح ب
بردعه	فو ل	م ل	سیراف	ح ل	کو ل
حبسه	فو ل	ما ل	شیراز	فح ل	کط نو
شمکور	فو ل	ما نه	اصطخر	فح ل	ل ل
تفلیس دار الملک ابخاز	فو ل	مح ل	بردسیر	فط ل	لب ل
الان	فو ل	مد ل	سیروقبل	[illegible]	لد ل
باکویه	فد ل	مط ل	حلوان	قبه	لز ل
شماخه قصبه شروان	فد ل	مه نه	قرماسین	فح ل	لز ل
باب الابواب	فه ل	مح ل	دستور باه الکوفه	فح ل	لد ل

ماههای ماه	دلیل رعد و برق	دلیل زلزله	دلیل خوف کسوف
آذار	بسیاری غله و انگور بود	فتنه و آشوب بود	آب و باران بسیار بود
نیسان	بسیاری غله و طعام بود	بسیاری [illegible] بود	[illegible] بزرگی باشد
ایار	فتنه و آشوب بود	ماتم گذشته	بسیاری آب و باران بود
حزیران	پراشوب بزرگی بود	[illegible] بود	پراشوب بزرگی بود
تموز	[illegible] بزرگی بود	مرگ بزرگی بود	[illegible] بود
آب	مرگ زنان حامله بود	مانند مرگ [illegible]	فتنه و آشوب باشد

سهم سر و حال	از ماه تا زحل
سهم قران اول	از طالع تحویل تا درجه قران یکسان
قران دوم	از طالع قران تا درجه قران یکسان
سهم الکاغذ ...	جدول منازل ...

منازل	درجه	سهامها	منازل	درجه	سهامها
شرطین	ح	[illegible]	غفر	ی	[illegible]
بطین	ه	[illegible]	زبانا	ی	[illegible]
ثریا	ح	[illegible]	اکلیل	ح	[illegible]
دبران	ه	[illegible]	قلب	سر	[illegible]
هقعه	سر	[illegible]	شوله	ط	[illegible]
هنعه	ر	[illegible]	نعائم	ی	[illegible]
ذراع	ل	[illegible]	بلده	ل	[illegible]
نثره	ر	[illegible]	ذابح	ل	[illegible]
طرفه	سر	[illegible]	بلع	ح	[illegible]
جبهه	خ	[illegible]	سعود	ی	[illegible]
زبره	ر	[illegible]	اخبیه	ه ه	[illegible]
صرفه	ط	[illegible]	مقدم	ط	[illegible]
عوا	ه	[illegible]	مؤخر	سر	[illegible]
سماک	ل	[illegible]	رشا	ر	[illegible]

در سوال ... دروازه دیوار ... اگر در منازل ... باشد ...

ماهها	رعد و برق	زلزله	خسوف و کسوف
...	مرگ چهارپای بسیار بود	...	پادشاه بر دشمن غلبه یابد
تشرین الاول	وبا و بیماری بسیار بود	... طعام و کمی باران بود	بیماری ...
تشرین الآخر	وبا و مرگ و بیماری بود	... اول	درد و بیماری باشد
کانون الاول	...	بیماری غله و انگور ... بود	سلامتی باشد
کانون الآخر	بیماری ... باران بود	... زنان حامله ...	مرگ زنان حامله بود
شباط	بیماری ... باران ...	...	...

فلک ملک
زحل ... حرکه
[illegible]

و تحویلات

جدول قران کواکب

اتصالات زحل
زحل

دلیل کند بر کار ملک و دولت گشتن از قومی بقومی و کارهای کلی را

تمام ابر بعضا [illegible] سحابی اکثر داد کر ... در سویدا
[illegible] در ... خانه ... حد ... و ... در بیجا
... که حد ... حد ... خانه ... حد ... حد ... در ...
... حد ... حد ... که ... او ... ارباب مثلثات
الحمل
قصه

در حدود کواکب هر یکی را انجره را در هر برجی حدی بود و آن چند درجه معینی باشد و در حدود خلاف کرده از مشهور [illegible] حدود مصر باشد و آن بنی تفصیل است که در جدول نموده میشود

الحمل

[illegible]

جدول حدود مصریان

الحمل	مشتری و	زهره یب	عطارد ک	مریخ که	زحل ل
الثور	زهره ح	عطارد ید	مشتری کب	زحل کز	مریخ ل
الجوزا	عطارد و	مشتری یب	زهره یز	مریخ کد	زحل ل
السرطان	مریخ ز	زهره یج	عطارد یط	مشتری کو	زحل ل
الاسد	مشتری و	زهره یا	زحل یح	عطارد کد	مریخ ل
السنبله	عطارد ز	زهره یز	مشتری کا	مریخ کح	زحل ل
المیزان	زحل و	عطارد ید	مشتری کا	زهره کح	مریخ ل
العقرب	مریخ ز	زهره یا	عطارد یط	مشتری کد	زحل ل
القوس	مشتری یب	زهره یز	عطارد کا	زحل کو	مریخ ل
الجدی	عطارد ز	مشتری ید	زهره کب	زحل کو	مریخ ل
الدلو	عطارد ز	زهره یج	مشتری ک	مریخ که	زحل ل
الحوت	زهره یب	مشتری یو	عطارد یط	مریخ کح	زحل ل

در وجوه دیگر خطها مشهور کواکب اما وجوه آنست که هر برجی را به ثلث کرده اند از حمل ابتدا کرده اند اول حمل بجانب مریخ داده اند و ثلث دوم آنرا که شب ملک بود و بعنی آفتاب و ثلث سیم آنرا که بهره شب ... بود و بعنی زهره و ثلث اول ثور آنرا که شب او بود بعنی عطارد و ثلث دوم آنرا که شب ... بود یعنی قمر ثلث سیم آنرا که بالای هم بود یعنی زحل بعد از آن مشتری و مریخ برین قیاس بود تا آخر حوت که نوبت هم مریخ رسد او را دو وجه پهلوی هم ... و آنرا ثلث ... حوت و ثلث اول

البروج	احد	اجتماع	[illegible]
الحمل	مریخ	شمس	زهره
الثور	عطارد	قمر	زحل
الجوزا	مشتری	مریخ	قمر
السرطان	زهره	عطارد	قمر
الاسد	زحل	مشتری	مریخ
السنبله	شمس	زهره	عطارد
المیزان	[illegible]	زحل	مشتری
العقرب	مریخ	شمس	زهره
القوس	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الجدی	مشتری	مریخ	زهره
الدلو	زهره	عطارد	قمر
الحوت	زحل	مشتری	مریخ

حمل باشد در برج لازم حیثی مثلثه قسمت کنند و مثلث اول از هر برجی ... بحکم صاحب آن برج که از مثلث بعد از او بود و مثلث حمل مریخ را و مثلث دوم شمس را که صاحب اسد است و مثلث سیم مشتری را که صاحب قوس است و هم چنین در دیگر برجها اکبر الحکم

این قسمت را در بنجان خواهند هر حیثی هر برجی را به نه قسم قسمت کنند قسم اول حمل مریخ در هنوز صاحب حمل قسم دوم صاحب ثور یعنی زهره و قسم سیوم را صاحب جوزا یعنی عطارد و هم چنین

در بحران

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل
زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ
مشتری	زحل	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد

تا آخر برج و این ترتیب لازم آمده که هر قسم از سه برج که یک مثلثه باشد یک کوکب را بود مثلا قسم اول و دوم از مثلثه یعنی هم از ثور و هم از سنبله و هم از جدی زحل را بود و قسم سیم صاحب جدی است این قسم ساز بعد ... و هم چنین هر برجی را به دوازده قسم کنند هر قسمی دو درجه و نیم بس اول

وجه سیم	وجه دوم	وجه اول
شعر بسیار کند و بد خوی بود و چون در آخر برج بود زشت روی و زشت سیرت باشد	زود خشم گیرد و کین ندارد عاقل بود و با مال کسی نیکویی بکند و عاقل باشد	کم فرزند و زود دوست بود و زود از حال بگردد خداوند تعب بود و بکار گزار و زود خشم گیرد و نکاح بسیار کند و ویدی بکند
تعب و بال ابرو و گلمشی به کار زنان مانند و شکوه بود بسیار اندیشه و بزرگ تن و کم زرق باشد	شیرین سخن و خوش آواز و خوش خوی بود و نیکو روی و گندم گون نیکبخت و باشد پرهیز فهم بود	کم فرزند و کم نکاح بود و دوستان بسیار دارد خداوند تعب و سخی بود و کار گزار باشد و گندم گون بود و میانه قد و زود خشم گیرد
خداوند دروغ و حیله و دستان بود و گاه گاه دزدی فرزور کند و در کارهای سلاطین جد تمام نماید و کارها به اندیشه کند	سرخ گونه و شیرین سخن و دانا بود و با سلطان اختلاط بسیار کند و تیز و گراه باشد	نیکو روی بود و لیکن بی بها باشد و خداوند نطق بود و خشم زود بگیرد با همه کس ایلی بود و دوستی کند و تهرب راند بی منفعت

وجه اول ا	وجه دوم ک	وجه سیم ل
مردم با او دوستی کنند و بسیار فرزند بود و خوش خوی و ساکن و امین و بسیار اندیش بود و بسیار دوست دارد و مشفق باشد	گندم گون و بلند قامت بود و مردم او را دوست دارند و نیکو نام بود در بزرگی و نزد بزرگان عزیز بود و فاضل باشد	زرد گونه و نیکو روی و بر روی علامتی دارد و دوست بسیار دارد و مردانه بود و رنج بر کارهای بزرگ کند و آخر بهر کوی و هوس جدائی خود و بدحال باشد
تن ستبر و بزرگ اندام باشد و خشم بسیار گیرد و با هر کس ستیزه کند اندر آن نماند و سخت دل و بلند آواز بود	میانه قد بود و نیکو سخن و بزرگ ریش باشد با مال با بحال و احوال خویشتن بزرگ دارد	سرخ گونه و بلند آواز بود و بزبان رغبت بسیار کند مردم و دانا بود و آخر عمر بیماری برد و زشت منظر شود
سرخ گونه بود و خوش خوی و متکلم و نیکو احوال طاعت و زینت دوست دارد و بسیار دوست بود	گرد روی و نیکو منظر باشد و نام نیکو دارد و فاضل و حلیم و خوش خوی باشد و معیشت نیکو دارد و فراخ روزی بود	گندم گون بود و دانا و شیرین زبان و دور اندیش و داد ده و سخی آخر وجه محتشم بود یا لوطی

وجه اول ا	وجه دوم ی	وجه سیم ل
سپید گونه بود و باریک تن و بر بشرت راست رود و دانا و عاقل بود و بردبار باشد و از برادران سود یابد و از دهر و رنج بر ارموی یافت دینار	گندم گون و نیکو روی و نیکو حال و نیکو معیشت بود و با خویشان نیکوئی کند	خوب روی با بها و طراوت بود و نیکو حال و خوش سخن و آخر بیمار بسیار
سفر بسیار کند و رنج برد و دروغ گوید و تفاخر کند بخویشتن و بر دشمن ظفر یابد و تدبیر نیک کند	شیرین سخن بود و نرم آواز و بلند بالا و با دوستان نیکوئی کند	نیکو روی و کم سخن و حقوق بسیار برد و بزبان رغبت نمایند و در آخر وجه دلیل کند که فرزند از حرام آرد و یا در مادر و پدر عاصی شود
بزرگ تن و گندم گون بود و بسیار فرزند و با مهتران مجادلت کند و سختی برد	خداوند عیب بود و نیکو روی و پاکیزه باشد	سپید گونه بود و کارهای نیکو اندیشد و مطلوب رتبها کند و حلیم و دانا بود و آخر وجه فاسق بود

وجه اول	وجه دوم	وجه سیم
خاموشی کند و دروغ گوید و مفسد باشد و هار بود بر بار ربایی بود و سخاوت کند و بر حاجتها قادر بود	سرخ گونه و سوار و سر هنا و زود خشم گیرد و بسیار دوست عاقل بود و بد بالند	بلند بالا و فراخ روی و بلند آواز باشد و نیکی کند و دانا باشد آخر وجه دلیل کند بر زنا و فرزند آید
سپید چرده بود و تیز آواز و حکمت شنوید و نیکو حال و دانا و متکبر و دوست بسیار دارد و داد ده باشند	خداوند رنج و بال العد و گندم گون باشد	بالا روی و خوب بود و نیکو حال باشد و بهتری راند و آخر وجه بر روی علامتی و نشانی بود
ضعیف آواز باشد و سیم فرزند و بلند بالا و سیاه گونه و نگاه بسیار کند و لجوج بود و سرکی در رو زود آید	سپید گونه بود نیکو روی و دانا عاقل و در تجارت زبان کند	بلند آواز و دراز بالا و منعم بود و دوستان بسیار دارند آخر وجه بر بخت باشد هلاک شود و کارهای بد کنند

جدول سهمهای که اندر تحویل سال عالم و در قرانها بکار برند ای بینش [illegible]

بنام ایزد بخشاینده مهربان

جدول استخراج سهام بروز و شب مخالف بود هر جا که روز و شب تفاوت نباشد از کل موضع خروج که سهم یکسان و [illegible]

اسقاط باید کرد و آنچه بعد از طالع بود خود ذکر آن بیاید ان شاء الله تعالی

ا	سهم سلطان	از مریخ تا قمر یکسان
		یعنی خروج سهم از قمر نقصان کند و [illegible]
ب	سهم علیه	شمس تا مشتری
ج	سهم مکر و حیله	عطارد تا سهم الغیب
د	سهم اجناد و لشکر	مریخ تا زحل
ه	سهم آبادانی	از شمس تا عطارد یکسان
و	سهم الصلح	از زهره از قمر تا عطارد یکسان
ز	سهم الملک	از مریخ تا شمس
ح	سهم الشعیر	از قمر تا مشتری
ط	سهم النخود	از زحل تا آفتاب
ی	سهم البطیخ	از مشتری تا زحل
یا	سهم العدس	از مریخ تا زحل

یب	سهم فانید	از مشتری تا آفتاب
یج	سهم عسل	از قمر تا آفتاب
ید	سهم الجوز	از مریخ تا زهره
یه	سهم الخربزه	از مشتری تا عطارد
یو	سهم النوع دیگر سهم خربزه	از عطارد تا زحل
یز	سهم گوشت	از زحل تا زهره
یح	سهم بادو مبغ	از عطارد تا خداوند خانهٔ او
یط	سهم گوشت از نوع دیگر	از زهره تا زحل
ک	سهم باریکی و تنگی	از مریخ تا زحل
کا	سهم الباران از نوع دیگر	از شمس تا زهره
کب	سهم السعادة	از آفتاب تا قمر
کج	سهم الغیب	از قمر تا آفتاب
کد	نوعی دیگر سهم مطر	از درجهٔ اجتماع بگیرند تا سرطان و از طالع اجتماع طرح کنند
که	سهم سنانم	از مشتری تا آفتاب تا مشتری

از آفتاب تا مشتری

کو	سهم الجاورس	از مشتری تا زهره
کز	سهم الباقلی و پیاز	از زحل تا مریخ
کح	سهم الکشمش و انگور	از زحل تا زهره
کط	سهم الشکر	از زهره تا عطارد
ل	سهم البادام	از قمر تا مشتری
لا	سهم النیل	از عطارد تا زهره
لب	سهم الآب	از قمر تا زهره
لج	سهم البرد	مانند سهم آب
لد	سهم الروغن	از مریخ تا زحل
له	سهم الغنم	از وسط السما تا وسط تحویل
لو	سهم الملک و پادشاهی که مدتش چند باشد	از آفتاب تا پانزده درجهٔ اسد
لز	سهم جنگ و صلح	از زحل تا ماه
لح	سهم التجارة و سفر و ریسمان	از زحل تا درجه خداوند اجتماع یا استقبال بیندازند بیکسان
لط	سهم الانگور	از زحل تا مشتری بگیرند تا زهره

زبتلو امراض

م	سهم المشمش	از زحل تا مریخ
ما	سهم الخرما	از عطارد تا ماه
مب	سهم نظر کردن در تحویل سال	از درجه ماه تا درجه زهره و از آفتاب نظر کنند
مج	سهم بارندگی	مانند سهم نظر کردن در تحویل سال برد
مد	سهم خوردنی های ترش	از زحل تا مریخ
مه	سهم خوردنیهای شیرین	از افتاب تا زهره
مو	سهم خوردنیهای تیز	از بهرام تا زحل بستانند بشب در خلاف بعد
مز	سهم خوردنیهای خوش	از عطارد تا زحل
مح	سهم روغنها از نوع دیگر	از آفتاب تا عطارد
مط	گویند سهم روغن	از مریخ تا قمر ستانند
ن	سهم خوردنیهای تلخ	از عطارد تا زحل
نا	سهم انجیر	از عطارد تا زهره
نب	سهم انبرود	از زحل تا ماه
نج	سهم سیب	از زهره تا عطارد

حل

ند	سهم به	از زحل تا عطارد
نه	سهم خیار	از ماه تا زهره
نو	سهم زیتون	از ماه تا عطارد
نز	سهم کشمش خرما	از آفتاب تا زهره
نح	سهم گندم از نوع دیگر	از آفتاب تا مریخ
نط	سهم ماش	از زحل تا بهرام گویند زهره تا عطارد
س	سهم گاورس از نوع دیگر	از زحل تا عطارد
سا	سهم لوبیا	از عطارد تا زحل
سب	سهم داروهای مسهل	از زحل تا مشتری
سج	سهم خرما	از آفتاب تا زهره
سد	سهم داروهای شور	از بهرام تا قمر
سه	سهم داروهای تلخ	از زحل تا عطارد
سو	سهم زهرهای کشنده	از جوزهر تا زحل و از ذنب قمر برود
سز	سهم نرباف	از آفتاب تا مشتری



سع	سهم قرض	از عطارد تا مشتری
سط	سهم جوز	از عطارد تا مریخ
ع	سهم آتش	از آفتاب تا مریخ یکسان
نا	سهم بادها	از عطارد تا مشتری
س	سهم تگرگ و برف و ابر	از مریخ تا زحل
عو	سهم باران از نوع دیگر	از عطارد تا زحل یکسان
عد	سهم فالج	از شمس تا درجهٔ مغرب یکسان
ع	سهم زمین	از زحل تا مشتری یکسان
عه	سهم هیمه	از زهره تا زحل
عز	سهم نمک	از ماه تا مریخ
عح	سهم مروارید	از ماه تا زهره
عط	سهم زر	از آفتاب تا مشتری
ف	سهم سیم	از ماه تا مشتری
فا	سهم آهن	از مریخ تا زحل